٥٠٠

كتاب
شرح الأسماء الأربعين
المنقول عن شيخ شهاب
الدين السهروردي
المعروف بحل الرموز

من كتب أفقر عباد الله الصمد محمد بن محمد
جمع الله بها في مقعد صدق
وجنة أدناك المقعد

ينبغ بحيث التقلب وينقص الجودة الا [illegible] الغوي [illegible]

ما وقف الملك القادر [illegible]
مصطفى بن محمد [illegible] عفي عنهما
المولى

شرح الاسماء الاربعة السهروردی مرحوم
قدس سره العزیز

دع النجوم لطرقي يعيش به ... وبالعزايم فانهض ايها الملك
ان النبي واصحاب النبي نهوا ... عن النجوم وقد ابصرت ما ملكوا

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش آفریدگاری را اجل جلاله و تقدس اسماؤه که بتدبیر
حکمت ازلی و تاثیر قدرت لم یزلی از نابود محض بود دو عالم غیب
و شهادت بوجود آورد و چندین هزار عجایب و غرایب پیدا
کرد و بخاصیت اسماء عظام خود هر دو عالم را نگاه می دارد و جملهٔ
موجودات را از انواع مختلف هر یک باسمی قایم داشته
و بدیمومیت هستیٔ خویش کمال ان صفت دایم گردانیده
و هیچ کس را از بنی آدم و بنات حوا در تصرف آن مجال
و مدخل نیست و خاتم انبیا را محمد مصطفی زبده و مخصوص انسانی
و خلاصه عالم روحانی و معلم علوم ربانی کرده و اسم او را با اسم
خویش متعلق و متسلسل گردانیده که لا اله الا الله محمد رسول الله
صلوات الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین
نقلست از حضرت بانصرت قطب الاولیاء زبدة الاتقیاء
و الاصفیا سلطان المحققین برهان المدققین مرشد السالکین
اسوة الواصلین شهاب الملة و الحق و الدین ابا حفص السهروردی

قدس الله روحه العزیز که جهل اسم است از اسماء باری سبحانه
و تعالی جل جلاله و عز شانه که هیچ کس نباشد از بنی آدم و بنات
حوا که بدان آن محتاج نباشد از بسیاریٔ خاصیت آن و مجموع ارواح
و ملایک و جن و انس و افلاک و انجم و تشیا دات و نا بتات
و عقول و نفوس و زمینها و عناصر اربعة و موالید ثلاث و وحوش
و طیور و هر چیز که خدای تبارک و تعالی آفریده است از سباع
و حشرات الارض و پریان و عفاریت همه فرمان بردار این اسم
اند و مجموع مسخر این نامها و شیخ شهاب الملة و الحق و الدین ابی حفص
السهروردی قدس الله روحه العزیز هرگز این نامها را از خویشتن
جدا نکردی و باعزاز و اعتبار داشتی و در خواندن مواظبت
نمودی و مداومت کردی و چندین هزار عجایب و غرایب
که مشهور و معروفست از خاصیت و قوت این اسما بخلق ظاهر
کردی و فی الجمله از شرح این دعوة الاسما نوعی بیان فرموده که
هر بندهٔ نیکبخت که در تلاوت این اسما محافظت نماید قلب او
چنان روشن گردد که اسرار غیب بروی منکشف شود و سرایر

ملازمت

وضمایر مخلوقات بواند و اعمال مشکل که هیچ آفرین بغور آن نرسیده
باشد آمثال اقتدار افعال عجایب در مظاهر مقدورات مکونات در
دست او آسان گردد و اکثر خلایق عالم مطیع و منقاد او شوند
و بهمت و اعمال او محتاج گردند و جمیع سلاطین جهان بمثال
غلامان او باشند و خزاین و کنوز ایشان در فرمان او باشند
و هرکه را خواهد بر تخت نشاند و هرکه را خواهد از تخت بر خاک
افکند و مقهور گرداند و شیخ شهاب الدین مقتول رحمه الله علیه
دعوی یک اسم کرده بود و ازین اسم جهل کانه و آن درجات و مراتب
یافته بود چون مناهج شریعت را رعایت کمتر میکرد و بیگانه را
بر اسرار غیب مطلع میکرداند در غلط افتاد و خود را بباد بر داد
صاحب دعوة را باید که آداب طریقت نگاه دارد تا در غلط
نیفتد که شرح و عظمت و درجات این اسما بسیار است و شیخ
زادهٔ اعظم مقتدای سالکان شریعت پیشوای راه روان
طریقت راه نمای مستغرقان دریای حقیقت صاحب دعوة
بر حق مرشد طوایف اولیا هادی جماهیر الاصفیا شیخ الشیوخ

فارس و خراسان شدند بیابان عقل و روان المرشد الی طریق
الحق والصواب کاشف قلوب الاولیا مهر سپهر یقین فی الملة
والحق والدین ابو المکارم الشیخ ابوسعیدی قدس الله سرهما
و مدتی مدید و عهدی بعید بعد از زمان فترت خراسان از خروج
چنگز خان در مکه و مدینه مجاورت نمودند چون هنگام مراجعت
از جانب کعبهٔ معظم در رسید بدار السلام بغداد نزول فرمودند
و نصیحت شیخ اعظم شیخ الشیوخ الاسلام شیخ شهاب الملة والحق والدین
ابی حفص السهروردی قدس الله سره مشرف و منور شدند و دل
مبارک ایشان انجا اطمینان یافت و مدت چهار سال در حضور
ایشان بعادت عبادات و طاعات مشغول بودند و شیخ
شهاب الملة والدین قدس الله روحه العزیز مصاحبت ایشان را
غنیمت شمرد و اعزاز و حرمت نانهایت بجای آورد و چون
چهل چلة در صحبت ایشان بداشتند و مکاشفات و معاملات
باخر رسانیدند عزیمت دیار خویش من فرمودند شیخ الشیوخ
شهاب الملة والدین قدس الله سره در اسرار غیب و مکاشفات لاریب

وانزوای خلوات و سلوات وارتفاع مقامات از حضرت سید
کاینات وخلاصهٔ موجودات محمد مصطفی علیه افضل الصلوة
واکمل التحیات دریافته بود که آن امانتی که در خزانهٔ اسرار
شما مخزون فرموده بود صاحب حق آن رسیده است
و بوی می باید سپردن که مستحق آنست و مفتاح لسان او ابواب
مغلقات مفتح خواهد شد و چندین هزار صاحب دعوة ازارشاد
او پیدا شوند و کار عالمیان و آدمیان ازان زیبا شود شیخ
فرمود که یا رسول الله آن امانت کدام است که بشیخ ابو المکارم
تسلیم می باید کرد فرمودند که اسناد چهل اسم دعوة الاسما که چندین
هزار سال است تا از میان خلایق پنهان شده است که از وی
آشکارا گردد و عباد الله بمقصودها واصل شوند و بسیار اسرار
پدید آید که مدتهاست که چشم هیچ کس ندیده و گوش هیچ کس نشنوده
و بدست کس بوان نرسیده چون شیخ ازان معامله باز آمد بحضرت
شیخ ابو المکارم قدس الله روحه آمد و ستر پوش از سر طبق اسرار
برداشتند و راز در میان نهادند شیخ ابو المکارم رحمة الله علیه

فرمود که توقف ما درین بلاد و التماس از حضرت شما همین بوده است
بعد ازان شیخ شهاب الملة و الدین قدس الله سره چهل اسم اعظم
باسناد تمام بحضرت شیخ ابو المکارم ترجمهٔ آن بفارسی کردند تا
جملهٔ اهالی عجم ازان تمتع یابند و محظوظ گردند و جملهٔ خلایق بدعوت
اسما رغبت نمایند و مقصود خویش و دوستان خویش حاصل کنند
و دشمنان خویش را مقهور گردانند و دست قدرت ایشان بالای ایشان
و خلایق عالم را مطیع و تابع خود گردانند و دست قدرت ایشان بالای
شود و صیت ولایت و کرامات ایشان در اقصای زمین و آسمان
فاش گردد و مراسمی راد و شرح فرمودند یکی کبیر و اندران مقامات
بسیار بیان فرموده و گفته که خوانندهٔ این اسما باید که بی اجازهٔ صاحب
الدعوة دعوت نکند و از اولاد شیخ ابو المکارم قدس الله سره مجاز باشد
وانچه طریقه و وظیفهٔ دعوة است از لسان مبارک ایشان سماع کنند
تا در راه سهو و غلط نیفتند و در معرکهٔ فساد و هلاک نیایند و از مقصود
محروم نمانند و بجمیع مراد برسند که اسرار سماعی کتابی نباشد و از رجعت
اسما مجتنب و محترز باشد و چون این شرح را بیابند بدست هر کس ... ندهند که هر کس

تصغیر و م

مقدار آن نتوانند و متابعت اسما نتوانند و سرگردان شوند و بعملهای
ناشایست و شغلهای نابایست تجربت کنند و از امید دین و دنیا
مایوس مانند و محروم شوند باید که نیک بغور کار خود برسند و چون
مقصود بیابند قایل و مؤلف و کاتب و شارح را بدعا و خیر یاد کنند که دعاء
صاحب دعوت قرین اجابت باشد **خاصیت اسم اول** در صغیر
آنست که چون نزدیک پادشاه وقت روند هفتاد کرت برابر روی
او بخوانند و بار بر وی دهند که در دل پادشاه مهر و محبت آنکس نه اختیار
پادشاه پیدا شود اگرچه پادشاه از و رنجیده باشد و بر سر خشم بود و با هر کس
از بزرگان بر همین مثال بخواند که مقصود حاصل شود و اگر بسیار خواند
دل او چنان روشن گردد که رازهای مشکل آسان کنند و چرک شرک
از دل ببرد و اگر امیدی بکسی دارد از جهت دنیائی باید که روز یکشنبه
نوبت افتاب بنیت بر آمدن آن مراد بیست و چهار بار این اسم را
بخواند نه شک آن مراد بر آید و اگر مطلوب سرکشی کند و یا طالب نسازد
باید که غسل کند و جامهٔ پاک در پوشد و بوی خوش بر آتش نهد و این اسم را
صد و بیست و یک بار بر چیزی خوردنی خواند و جهد کند تا بخورد او دهد

کو چون آن چیز بخورد نه الحال بخیال او در افتد و مطلوب مطیع او گردد و بی
قرار شود و آرام نگیرد باید که درست بخواند و شک در دل نیارد تا زود
مقصود حاصل شود **خاصیت اسم اول در کبیر**
آنست که اگر کسی را نوعی از میراث کسی رسیده باشد و جماعت بتعدی
و تغلب آنرا بوی رها نکنند یا توقع بمیراث کسی داشته باشد و خواهد که
پادشاهان بوست او محتاج گردند و جمیع سلاطین جهان بر مثال غلامان
او باشند و خزاین و کنوز ایشان در فرمان او آیند و هر کرا خواهد بر تخت
نشاند یا متوقع باشد بمیراث یا فتنهٔ که نعمتی فراوان یافته بود یا امیدی
مالی بکسی داشته باشد و تقصیر و تاخیر بسیار در آن می افتد او را دعوت این
اسم می باید کرد و این دعوت را دعوت ربانی خوانند صاحب دعوت را
ضرورت بود تقوی نگاه داشتن و از محرمات پرهیزکاری کردن
و از صحبت مخالفان و غمازان و دروغ گویان و احداث و ربود و او باش
و اهل سلاح و فاسقان و منافقان و طایفهٔ دیوان داران و قتالان
و کافران و جماعتی که از روی شریعت افعال ایشان منکر بود و باید که و
وظیفهٔ دعوت نگاه دارد و مؤدب باشد و ملازم اسم بود و رها نکند که

هرکس بر اسرار دعوت او مطلع گردد و بیشتر اسرار از کودکان و غلامان
وزنان و کنیزکان نگاه دارد و هر روز پنج هزار بار بخواند و اگر از روز چیزی
باقی باشد و عدد اسم با او نرسیده باشد تا بوقت شب یارب یارب
بگوید و چون شب درآید ابتدای اسم کند و پنج هزار دیگر اسم بخواند و جهد کند که
غدا بسیار نخورده و اندرون پاک دارد و بیرون صاف باید داشت و اگر خواهد
که سلاطین روزگار مطیع و مسخر او باشند باید که خاتمی بسازد از نقره و این
اسم را بر آن نقش کند بعد از آن که بیست و نو روز دعوت کرده باشد
و شرایط آن بجا آورسانیده باشد بعد از آن خاتم را در انگشت کند
و هرگاه که برابر سلطان رود بسیار در آن خاتم نگرد اما باید که جنبان
نکند که سلطان بوقت وی افتد تا ادب دعوت نگاه داشته بود که ناچار
سلطان مطیع او گردد و مسخر او شود و بی صحبت او قرار نگیرد و از وی جدا
نتواند بودن باید که صاحب دعوت اعتقاد درست دارد و معتقد اسم باشد
و از محرمات و منکرات محترز و مجتنب باشد و این کتاب را بازیچه نشمرد که
معجزاتی که انبیا نموده اند و کراماتی که از اولیا صادر شده جمیع بخاصیت این
اسماء اعظام بوده زنهار که از خدای تعالی بترسد و در وسط دعوت بهوای نفس

اماره مشغول نگردد تا از مغیبات برخورداری بیند و مستوجب اعمال بزرگ
شود و سعادتها و دولتهای ازلی و ابدی بروی ارزانی فرمایند و بجمیع مقاصد
دنیوی و اخروی برسد و عمر او دراز گردد انشاءالله تعالی واسم اعظم اینست
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
سُبْحَانَكَ يَا لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ يَا رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَوَارِثَهُ
خاصیت اسم دوم در صغیر آنست که اگر کسی دست تنگ و درویش باشد
و در نظر مردم حقیر و بی اعتبار بود باید که بیست روز دعوت این اسم کند
و هر روز پانزده بار این اسم بعد از نماز بخواند توانگر گردد و دست او فراخ
گردد و در نظر مردم بزرگ و محترم گردد و جلالتی هرچه تمامتر بر وی پیدا
شود تا بجدی که هرکس که او را بیند دوست دارد و در ناحیهٔ او آثار بزرگی
مشاهده کنند و دیگر درویش دل تنگ نشود باید که در مقام ایقان مستحکم
باشد و دل قوی دارد تا بمراد برسد والله اعلم خَاصِيَّتِ اِسْمِ دُوُمْ دَرْ كَبِيرْ
آنست که اگر بزرگی از بزرگان روزگار خواهد که درجهٔ طالع او عالی تر
از آن گردد که اندر آن است و شرف سعادت ابدی یابد و بزرگان
و اشراف و اعیان زمان بی سببی و ملازمت صحبت و تردد بسیار

مطیع و مامور او باشند و از حکم و فرمان او تجاوز نکنند و سرکشی و تندی و تکبر
با او بکنند و محب و معتقد او باشند باید که دعوت این اسم کند و این دعوت را
چنان اختیار کرده اند که هفتده روز هر روز ده هزار بار بخواند و بنیت
در طلب جاه و رفعت و کثرت احوال و اسباب باشد و بتحقیق
ما فی الضمیر خویش داند و آنچ مطلوب او بود در عین باطن
او ظاهر بود از انواع مامولات و حاجت دنیاوی و آخرتی
اگر درجات و مقامات در عالم حقیقی و معارف یقینی مطلوب
او بود بر منوال مصول بحصل گردد و بکمال حقیقت واصل
شود و سر جملهٔ سالکان بادیهٔ طریقت باشد و اهل الله اقتدا
بوی کنند و اگر آرزوی او ملک و سلطنت باشد و جهاندار ی
و حکومت خواهد بدان جمله که مقصود او بود میسر گردد و چون
دعوت تمام کند و مرادات بجموع بحصل گردد و خواهد که
دران مستدام گردد و تغییر و تبدیل دران راه نیابد باید که
خاتمی بسازد از هفت جوش و بنوبت مشتری این اسم
را بران نقش کند و روز پنجشنبه در انگشت کند و در

طهارت با خود کند و بوقت حاجت از انگشت بیرون آورد
و اگر کسی خواهد که از سعادت صاحب دعوت نصیبی باید
و سعید شود باید که مهر از خاتم بر مصطکی نهد و آنکس
دهد تا در دهان گیرد و فرو خاید و آب آن فرو برد که بی شک
دولت یابد و از محنت و قلت خلاص یابد و اگر اسم
بیاموز بهتر باشد که در سعادت صاحب دعوت داخل شود
اما صاحب دعوت باید که پیوسته بخور بکار دارد و بوی خوش
می سازد تا ارواح باو انس گیرند و دوستی کنند و در کل
امور ممد او باشند و اورا درجات طالع باوج شرف
رسد و صاحب قران جهان گردد بفرمان خدای عز و جل
اما باید که وظیفهٔ اوقات او آنست که علی الدوام مراقب
حال خود باشد و از فضولات عالم مجازی مجتنب و محترز
باشد و تعلق با هر شغل نسازد تا از حصول دعوت باخبر بود
تفرقه با وقات او باد ید نگردد و اورا در حرم قدرت
محرم دارند و احوال دعوت ناتمام با هر کس نگوید و اسرار

مستور دارد تا در غلط نیفتد و بمراد برسد که اگر بیگانه بر احوال
صاحب دعوت مطلع گردد و با خبر شود دعوت او اجابت نشود
و ماخوذ گردد و آن دقیقه و احمال از فعل او باشد والله اعلم اسم
اعظم اینست **یَا اِلٰهَ الْاٰلِهَةِ الرَّفِیْعَ جَلَالُهُ**
خاصیت اسم سوم در صغیر آنست که در روز جمعه وقت نماز طهارت
کند و جامهٔ پاک در پوشد و بخور بسوزد و بمسجد آدینه رود بعد
از نماز جمعه این اسم را دویست بار بخوند باخلاص و صحت
قلب در راه یقین و توجه نه شبهت بحضرت آفرید کار کند در تحقیق
و توحید و غیرت لاغیر چون درین مرتبه بود و اسم بخواند اگر خواهد
آفتاب از آسمان بزیر آورد و باد و برق بر انگیزد و زمین بشکافد
چون اعتقاد درست باشد حق تعالی را بر خود حاضر و قادر داند
دل را از تصرف غیر خدا بیرون آورد و کینه و عداوت برادر مسلمان در دل
ندارد و آینهٔ دل از غیر پاک سازد و اگر چنین نبود اجابت دعوت نشود
بلکه رجعت اسم اعظم بوی باز گردد و بیم هلاک باشد نعوذ بالله زنهار
باید که اعتقاد درست دارد تا بمقصود برسد و باید که نشکرد دل

نیارد **خاصیت اسم سوم در کبیر** انست که اگر کسی خواهد که خلایق عالم
از هر نوع که باشند او را ستایش کنند و محمود لسان بجموع گردد بر
وظایف احسان و شرایط خیرات باید که دعوت این اسم کند
و دعوت این اسم چنان است که پنجاه روز علی التوالی والتواتر
بخوند چنان که هر روز ده هزار کرت و هر شب ده هزار کرت
بخواند و باید که زنهار اسرار از هر کس نهان دارند و بهر خوانند
آنچ ذیانیست نیاموزند که آنکس که اهل سعادت بود
و مستحق خدای عز و جل بود در اثنای دعوت این رموز
بروی روشن گردد و راه میان عالم غیب بوی آموزند
و این رمزی عظیم است در دعوت اسما و مجرب است
و در اجابت دعوت مثل ندارد و هر کس که سعادت ازلی
و دولت ابدی قرین و رفیق روز کار او باشد صاحب
دعوت آنکس نباشد که اسم اعظم را از روی ورق نخواند بلکه صاحب
دعوت آنکس است که اسرار عجایب و غرایب خواص اسما بر الواح
قلب او منقوش بود و اسرار از اغیار نگاه دارد و نشان صاحب

دعوت شد و صاحب م

دعوی برحق آن بود که چون ابتدای دعوت کند هم در آن مدت
دعای مستجاب شود و هر کس که باز نماید از مردم اغنیا رکه این
دعا من کردم و این عمل بدعای من بر آمد تا نماز دعوت
نباشد و از صد هزار آدمی که دعوت اسم اعظم کنند یک صاحب
دعوی کردد و باقی در پرده پندار و تصور مانند باید که صاحب دعوی
این نکتها نکاه دارد و باندک سرمایه که اورا پیدا شود مغرور
نکردد که چندان که عجایب و غرایب ببینند از آن بیشتر خواهد
بود باید که دل با قرار دارد و متمکن بود و از اشکال ارواح
که بروی ظاهر کردد نترسد و اسرار با اغیار نکوید تا بجمیع
مقاصد برسد ان شاء الله و اسم اعظم اینست یا الله المحمود فی کل
فعاله خاصیت اسم چهارم در صغیر انست که اگر کسی قاهر
و تند خوی و مردم آزار و متکبر و معجب باشد و صاحب دعوی
خواهد که آن عجوبت و نخوت و قهارت در وی بشکند و مردم
امیز و رحیم و مشفق خلق شود و اورا از تغییر احوال خود خبر
نباشد و نداند که از کجا بود و دل او در منزل سلامت قرار کیرد

باید که این اسم را بر حریر سفید نویسد بمشک و زعفران
و نام او و مادر او بر آن حریر نویسد و بر مقامی که آنکس
باشد در دیواری پنهان کند و می باید که جای پاک باشد که
جنابت در آن مقام نباشد و اگر نه بیم هلاک باشد چون
بر شروط آداب انرا دفن کند آنکس بعالم شرم و حیا باز
آید تا بحدی که از غایت شرم و ادب در روی مردم تیز
ننکرد و هیچ سخن دشوار نکوید و تمکین و تعظیم در وی پیدا شود
و اگر کسی را دوست دارد و عاشق زاری او باشد و معشوق
التفات بوی نکند و با او در بنا میزد و اورا دوست ندارد
و هر روز پانصد بار این اسم را بخواند بعد از سه روز نجامی که
روی آن بقبله بود یعنی در روی مقابل قبله افتاده باشد
و غسلی بپا کند نه از جنابت و چون از آنجا بیرون آید
این اسم را بر کف دست راست نویسد بعد از ان که
دعوت این اسم کرده باشد و این دعوت را دعوی
رحمانی خوانند و دعوت رحمانی را چنان اختیار کرده اند که

سه و نه روز بخواند هر روز و هر شب سیزده هزار بار که چون دعوت
تمام شود جملهٔ اشیای عالم بزبان حال با او سخن درآیند و اسرار
با او بگویند و او را استعداد ادراک آن بود بفرمان خدای
عزّ وجلّ و اگر در چیزی از روی غضب نگرد فی الحال تباه
شود و اگر در چیزی از روی مرحمت نگرد آن چیز اگرچه تباه
باشد با حال حیاة باز آید و بحقیقت بباید دانست که
عیسی علیه السلام بقوّت و خاصیت این بود که دعوت تمام کرده
بود مرده زنده میکرد امّا وضایف و شرایط بجای آورده
بود و کور مادرزاد را بینا میکرد و هم بقوّت اسم این اسم و خاصیت
از دست جهودان نجات یافت و بآسمان بالا رفت
و همین اسما بود که بزبان سریانی می خواند و اظهار معجزات
میکرد اما هر کس از خلایق عالم بجا بنور وحدانیت و قدرت
مطلق رسد و عمل بیا علت کند تحقیق باید دانستن که هر کس
بدین درجه طالع نرسد مگر آنکس که خدای عزّ وجل خواهد
فی القصة آن زمان که اسم بر کف دست راست نویسد

باید که برابر مطلوب رود و اسم را برابر مطلوب بخواند چنانچه
وی نواند و جهد کند که دست بر وی فرو مالد که بیم بود که از محبت
او دیوانه شود و غیر از وی دل بکسی ندهد و در عالم او را
بیند و او را خواهد و جهان از بهر دیدار او دوست دارد و اگر
چند کرّت بوی در مالد از عشق او رنجور شود و درین
شرح صغیر و کبیر باهم نوشته شده است باید که صاحب دعوت
و در زمان دعوت از هم جدا کند تا بمراد برسد ان شاء الله و اسم اعظم اینست

یَا رَحْمٰنَ کُلِّ شَیْءٍ وَرَاحِمَهُ

خاصیت اسم پنجم در صغیر آنست که اگر کسی سخت مریض بود
و رنج او ظاهر نبود که از چیست و اطبّا از معالجت او
عاجز شده باشند و هیچ دارو در وی کارگر نیاید و ادوات
اثر نکند باید که این اسم را بر کاسهٔ چینی نویسد بمشک و زعفران
و بآب نبات حل کند و بخورد مریض دهد فی الحال
شفا یابد و رنج بصحت مبدّل گردد و دیگر بدان زحمت رنجور
نگردد و تن درست بود بفرمان خدای عزّ وجلّ

خاصیت اسم پنجم درز گیر آنست که اگر صاحب دعوت خواهد که
رموز و معنی چشمهٔ آب حیوة معلوم کند و چون خضر علیه السلام
تا روز قیامت زنده ماند و از ظلمات طبیعت و تاریکی
ضلالت بروشنائی عین زند کانی برسد و از مقام نیر حاصلی
بمنزل واصلی موصل گردد و صفت عجوبهٔ غیب معاینه دریابد
که ملازمت این اسم کند و دعوت با خر رساند و این دعوت
را دعوت احیا خوانند و این دعوت را چنان اختیار کرده اند که
هفتاد پنج روز دعوت کند و هر روز هفت هزار بار و هر شب
هفت هزار بار این اسم بخوانند که ناگاه وقتی بروی پیدا شود
هم در وسط دعوت که استغراق بجور جذبات و طلاطم امواج
روی نماید چنانچه صاحب دعوت بهوش گردد و او را از موضع
دعوت بیرون برند و بمقامی دیگر فرود آرند بغایت تاریک
و در ان تاریکی دست از وی باز دارند صاحب دعوت در
زمان باز هوش آید و آن موضع چنان تاریک باشد که
هیچ چیز و هیچ کس نبیند و متحیر بود و او دعوت تمام نکرده باشد

و چون باز هوش آید نداند که کجا ست و سخت بترسد و در
اندرون او وسوسهٔ پیدا شود باید که دل قوی و شرایط اصول
دعوت بتقدیم رساند و وظیفه نگاه دارد و سستی قدم نگرده
و اسم اعظم برقرار خواند که هم در آن زمان آن موضع تاریک
روشن گردد و جایی عجیب و غریب بیند و عمارتهای عجایب
پیدا شود و صورتهای بغایت خوب چنانک مثل آن هرگز ندیده
باشد مرغان بسیار عجیب و درختان سبز خوش بوی و هر کس
از ان جماعت که پیش وی آیند سخنی گویند و صاحب دعوت فهم
سخن ایشان نکند باید که اسم اعظم برقرار خواند و بسیار مشغول
صورت و اشکال ایشان نشود تا یکبار مستغرق نه گردد که ناتمام
بود و بیم هلاک باشد چون او برقرار اسم خواند و تغییر و تبدیل بخود
راه ندهد یا زان موضع تاریک گردد و شخصی در آن تاریکی بنزد یک
صاحب دعوت آید و یک قدح آب بدست او دهد و گوید
این شراب را نوش کن می باید که فی الحال بستاند و بتعجیل تجرع
کند که چون بوی آن شراب بشنود و نسیم رایحهٔ جرعهٔ سلسال

حقیقت بمشام جان نیازمندان رسد و قطرات زلال وصال بحلق او فرو
رود با زیادت ذوق و شوق آن لذت بیهوش گردد اما فی الحال
بهوش باز آید و خود را در مقام دعوت خود بیند در خانهٔ خود و درین
همه احوال اسم همچنان بر زبان او روان بود و فراموش نکند بعد از ان
وجود خود را محیط اسرار بیند و مجموع علوم اولین و آخرین پیش
او روشن گردد و اسرار جملهٔ مخلوقات عالم کون و مکان بداند و از همه
مخفیات باخبر شود و در کلیات و جزئیات کامل گردد و افتادگان را دست
گیرد و سرگشتگان روی زمین را هدایت و راه مقصود باز نماید
و کشتیها را در دریاها از بیم موج بیرون آورد اگرچه در یک مقام ساکن باشد
و حرکت جسمی نکرده بود بفرمان خدای عز و جل و اگر صاحب دعوت خواهد که
از ملکی دیگر رود و اجناس و اتباع با خود برد و بنا و اسطهٔ ستوران
و بعد مسافت و مرکب فراوان باید که چهار چوب حاصل کند اول یک شاخ
از چوب سیب و یک شاخ از چوب چهار مغز و یک شاخ از چوب
انار و یک شاخ از چوب رز و این چهار شاخ در یک دیگر بپیچد بر مثال
حقهٔ میان مجوف بعد از ان سیصد هزار کرت این اسم بران چوبها

خواند و بر روی چوبها این اسم بنویسد و بگذارد تا چوبها خشک شود
همچنان درهم پیچیده و گوی در زمین کند و آنرا در آن گو نهد و هر چند که رخت
باشد بر سر آن نهد و چون شب در آید خود با اهل خود بر روی
آن نشیند و چشم برهم نهد و اسم برقرار خواند تا ملازم باشد و از حرکات
و سکنات و فوق و تحت و سیر سریع نترسد و دل قوی دارد و بفراغت
اسم اعظم خواند که چون جهان روشن شود در آن منزل باشد که خواهد
بفرمان خدای عز و جل که بر کل مکنونات قادرست و زنهار که این
اسرار از مردم عام نگاه دارد که ایشان بغور کار خاصان نرسند
و هر کس چیزی تصور کنند و سخنی گویند و در ضلالت افتند و گناه در
گردن صاحب دعوت باشد که اسرار با ایشان آشکارا کرده باشد
باید که اسرار با اغیار نگوید اما از صورت که تعلق بعالم محسوسات دارد
از هر نوعی که باز پرسند جواب گوید و ظنت نکند و کار بیچارگان
بر آورد و بر اسیران رحم کند و درویشان را توانگر گرداند و فرو ماندگان
را مساعدت نماید که سعادت و دولت زیاده گردد و نقصان
نکند و اگر بر خلاف این شرط کند کار او نیز بر خلاف باشد و مخطی

ومخطی الدعوات گردد و بخیل باشد و صاحب دعوت هرگز بخیل نباشد
که هر دو عالم طفیل اوست و اسم اعظم اینست

یَا حَيُّ حِينَ لَا حَيَّ فِي دَيْمُومِيَّةِ مُلْكِهِ وَبَقَائِهِ

خاصیت اسم ششم در صغیر آنست که اگر کسی بغایت دل کور باشد
و کودن بود چنان که از انواع علوم او را هیچ محفوظ نباشد و هیچ یاد
نتواند گرفتن تمام و هرچه یاد گیرد زود فراموش کند باید که هر روز
بیست و هفت کرت این اسم را بعد از نماز صبح بخواند و اوراد
خود سازد دل او چنان روشن شود و بنور عالم معنی منور گردد
و بر مثال آیینه گردد هرچه در برابر او آید در و بنماید و هرچند اشارات
و عبارات علمی که بشنود یاد گیرد و هرچه یاد گیرد هرگز فراموش نکند و او را
قوت حافظه بیفزاید و بقوت ذاکره باز گرداند و تقریر کند و بر مردم
آموزند و انفاس او در ابواب دعوات عظیم موثر بود و اگر ورد
خود سازد و بعد از نماز صبح بخواند چندین هزار معنی و معرفت
بر او کشف شود که از هیچ کس نیاموخته بود و اگر کسی چیزی گم کرده باشد
و راه بدان چیز نبرد باید که شب دوشنبه در آن ماه که افتاب در برج

حمل باشد که خانهٔ شرف اوست صد و بیست کرّة این اسم اعظم
را بخواند بنیت باز یافتن گم کرده و بعد از نماز خفتن چون اوراد خوانده
باشد در خواب رود که هم در خواب اول نشان آن چیز بوی دهند که کجا
نهاده است و بدست کیست و اگر کسی چیزی دزدیده باشد دزد را در خواب
بوی نمایند و اکثر حال آن باشد و دزد خود بیاید و پیش او بگوید آن چیز را
چگونه دزدیده است و صاحب دعوت بنیت هر کس که بخواند همین
شود همچنین شود و چون بخواند و باد بخانهٔ خویش اندر دمد دزد در آن
خانه هرگز نرود و اگر برود هم آنجا گرفتار شود و دست و پای او بسته گردد
و از خانه برون نرود و در خانه ببینند تا او را بگیرند و احوال و اسباب
صاحب دعوت نقصان نبرد بفرمان خدای عز وجل

خاصیت اسم شانزدهم در کبیر

آنست که چون صاحب دعوت در طریق آداب نفس
و طهارت ظاهر و باطن مواظبت نموده باشد و در اوقات تلاوت
و قراءت قلب او مجموع باشد و قطعا بر پیشانه و اضطراب در احوال
او پدید نشود و با نواع نقوش و خیالات نفسانی مشغول نگردد در میان
خلایق عهد خود چنان مقبول گردد که هیچ آفریده در حال او انواع غیب

و بهتان و مکر و غدر نگوید و نکند و نپسندد و وقت آمدنش بغلط و اگر مادر
افتد و نه سعادت با صاحب دعوت قصدی کند یا عذری و مکری اندیشه کند
تحقیق در شخص ظاهر کرده باشد فرصت نیابد و زود بوی باز گردد
و صاحب دعوت بعضی ازین احوال داند و بعضی نداند و مردم بخیر و شر
از وی منفعت و مضرت نبینند و اگر صاحب دعوت خواهد که
امتحان خواص اسم کند درین دعوت و عجایبی باز نماید که در آن منفعت
مردم باشد و خلایق بظاهر ببینند چون نعمت دزدیده باشد یا چیزی
گم شده بود و ندانند که کجاست و بسیار خلق در تهمت گرفتار باشند
باید که صاحب دعوت حاضر و ضمیر بران دعوت نهد و درین اسم تصرف نماید
اول طاسی مسین پیدا کند بزرگ نو و سه دایره بر آن طاس کشد بقلم
پولاد و این اسم را بران دایره نویسد چنانک گرد هر سه دایره بگردد
و باید که ابتدا بوی خوش پیش خویش بر آتش نهد و بخور بکار
دارد بعد از آن هزار و نود و نه کرّة این اسم بخواند و هر نوبت که بخواند
باد بران طاس دمد و مشغول عمل خویش باشد تا وقت او فوت
نباشد و اعتقاد درست دارد تا عمل بی شک و شبهت باشد که او

مستعد است وکاری باید کرد و الوقت سیف و او را مخصوص برین کار
آفریده اند و از میان مردم برگزیده اند اگرچه در میان مردمان باشد نه بر منوال
ایشان باشد بلکه از ایشان بود گوهر او از کانی دیگر است بنظام ملک سیرت
باشد و قدرت ایشان در روی ظاهر شده و بباطن متوجه حضرت عزت باشد
و این وقت را دریافته بود اما در عالم محسوسات موافق خلق شود
گاه گاهی بیشتر او خلق طلبد و از اعمال اظهار خواص محترز باشد و امثال
آن در نظر او رعونت و هواپرستی نماید و مجتنب گردد اما بوقت
حاجت و ضرورت بر همین منوال عمل کند و هر نوبت که بخواند نفس
بران طاس دمد و بخوری سوزد تا آنگاه که طاس بحرکت آید و در خود
بجنبد و روان شود مترادف آن طاس برود و حافظ باشد تا بجایی
رود بفرمان خدای عز و جل بدان موضع رود که آن چیز نهان باشد و بر سر آن
چیز بایستد باید که بداند که دزد دیده و آنجا نهاده است و اگر پیدا نبود در تحت
زمین نهاده بود برگیرد و بسلامت با خداوند دهد که خلایق جهان در آن
عجب بمانند اما بیش صاحب دعوت سهل و آسان باشد و این کمترین
خواص اسما باشد چنانک اگر صاحب دعوت خواهد که گنج پیدا کند بخاصیت

این اسم بتواند و چون دعوت تمام کند میسر گرداند و مقام گنج معلوم کند و راه بدان
مقام برد اما بیشتر اهل اوقات بواسطهٔ حضور دعوت از آن تعلقات فارغ
باشد و از زحمت ضبط و دخل و خرج محترز باشد و دعوت این اسم
چنان کند که مدت چهار سال شب و روز در دعوت باشد و هر روز
بیست یک هزار بار بخواند و در شب بیست یک هزار بار بخواند و از عالم
خواص با خبر باشد و از محسوسات و خواص این نوع که ممکنات است هرچه
بوی رسد بدان قانع باشد و نا یافتن آرزوهای دنیائی سهل گیرد و حجاب
آینهٔ روح نسازد و او ولوح خود ملازم اسم دارد و عقل و جان در طریق یقین
و اعتقاد ثابت و صحیح داشته باشد و از شهوات و لذات دنیاوی اجتناب
نماید و محترز باشد و آن نیز هم سهل گیرد و خوف بخود راه ندهد ایمن باشد
و صاحب دعوت نه بخوردن غذا و آشامیدن آب زنده باشد بلکه بقوت اسم
اعظم حیوة یافته باشد و نه بخواص حواس خمسه مدرک باشد و چیزها دریابد
و بداند بلکه بعلم و معرفت ذات و لب الوجود عارف و دانا بود نه سبب
مشارکه غیری از انواع و اجناس آنگاه صاحب دعوت مستحق باشد و این
معانی در وی مجموع پیدا شده باشد و بطریق الهام فرود آمده باشد

و صاحب دعوة احتمال آن تواند کرد بقدرت خدای عز و جل و ارشاد اهل
طلب نیز تواند کرد که راه بنماید اما چون دعوة این اسم اعظم بنیت مطالبه
گنجها ز کند در اثنای مدة دعوة از ارواح خاصان یک تن برگزیده
بزودی پیدا شود که محکوم این اسم باشد و خود را بصاحب دعوة نماید
نشان آمدن اهل غیب آنست که چون ظاهر گردد التماس این دعوة
کند که یک بار دیگر باز از سر گیرد و گوید از برای فلاح و نجات از عقوبات
و عذاب دوزخ و غضب و خشم خدای عز و جل می باید کرد صاحب دعوة
بقول او راضی شود بعد از آن گوید که این مقام که در آنی بگذار و همراه
من شو باید که برخیزد و همراه او شود که ناگاه او را بموضعی برد که جای
گنج باشد و ظیفه آنست که راه پنهان کند و حاضر وقت باشد تا او را
بموضعی برد که چون صاحب دعوة نظر کند نقد و قیاس نعمت و زر
و جواهر و رخوت معتبر در آن موضع نهاده باشد و غنیمت نه شمار
در آن موضع جمع کرده باشند و نهاده بعد از آن آنکس او را گوید ای
صاحب دعوة این موضع ما هر چه در ان آنست از آن تست و
و بهر نوع که خود خواهی صرف چون صاحب دعوة ملازم اسم اعظم

باشد و شوق و ذوق تلاوت در وجود او مقرر شده باشد از آن چیزها
فارغ باشند و همت او بیش از آن باشد و التفات بدان خواسته
نکند و حرص و شره اظهار نکند که آنکس چند موضع چنان بوی نماید
و این خواص یک اشارت از قدرة و خاصیت و استفتاح دعوة این اسم است
و اگر صاحب دعوة خواهد که این همه گنجهاء در جهان است صرف کند
تواند و مستعد باشد که بمصرف استحقاق رساند اما بواسطهٔ ملازمت
و مداومت اسم اعظم از آن فراغت نماید و اگر صد کوه زر سرخ پیش او
بنهند از ذوق تلاوت نظر بدان نکند بفرمان خدای عز و جل و این
دعوة را دعوة قیوم می خوانند و صاحب دعوة چون ملازم باشد
در آن دولت که روی سوی او کرده باشد پاینده و مستدام باشد
ان شاء الله تعالی و اسم اعظم اینست
یَا قَیُّومُ فَلَا یَفُوتُ شَیْءٌ مِنْ عِلْمِهِ وَلَا یَؤُدُهُ
خاصیت اسم هفتم در صغیر آنست که اگر کسی را تفکر و خیالات
غالب حالات باشد و هر دم در دماغ او اندیشهٔ باطل پیدا باشد
و در زحمت باشد و از دست اندیشهای فاسد در ریاضت بود

وخوف مالخولیا باشد وخواب وقرار ازوی بشده باشد باید که این
اسم را بسیار خواند واورا دخود سازد ونیت کند که ازآن اندیشه
وتخیلات فاسد رستکار شود واز تغلب فکر باطل خلاص یابد بفرمان
خدای تعالی واکر تشویش وخوف باشد واز کسی ترسد ودشمن قوی
حال باشد و پادشاه وحاکم باشد وحکم او نافذ بود باید که وقت
نماز پیشین غسل کند بدان نیت ونماز پیشین بکزارد وچون
از نماز فارغ شود بعد از اوراد این اسم را پنجاه کرت بخواند
وچند روز ملازمت کند دشمن بروی مهربان کردد ودوستدار
او شود بی واسطه وسبب بفرمان خدای عزوجل واز آن
تشویش وخوف بیرون آید وبعد ازان هیچ دشمن بروی
ظفر نیابد وفرصت ازان صاحب دعوت باشد ودوستکام
هردو جهانی کردد وسحر وجادوی بروی کار نکند وحشرات
مزاحم او نشوند ومار وعقرب وزنبور الم بوی کار نکند
نرسانند واز بلا وآفت سماوی وارضی ایمن باشد و
واوقات براد خاطر او کذرد وخلایق مرید او باشند

باید که فرصت غنیمت داند وروزکار ضایع نکذارند وبطلب
مشغول باشد **خاصیت اسم هفتم در کبیر**
آنست که اکر صاحب دعوت را ایدیم الله تعالی برکات انفاسه
چندان شوق وذوق در مطالعهٔ صنایع الموجودات وبدایع
المخلوقات ظاهر کردد که از مجموع عالم موجودات وشهوات
ونفوس محسوسات وکماهی ادراک هوانا فارغ کردد اکرچه از
لقوال کلیات وجزئیات عالم باخبر باشد وهر دعوت که
عدد آن از هزار کرت زیادت کردد دعوت کبیر خوانند وهرچه
از هزار کمتر بود آنرا دعوت صغیر خوانند ودعوت کبیر درین اسم
چنان اختیار است که صد وشصت روز دعوت کند هر روز نه
هزار وپانصد کرت بخواند وهر شب نه هزار وپانصد کرة بخواند که
چون دعوت باخر رسد واعداد باتمام انجامد حالات او مجموع در
تصرف او باشد وبیکانکان را در معاملات او مدخل نبود واز
اسرار او جز او آکاه نباشد ودر مجموع کاینات چون مطالعه کند
اجزای ذات وصفات خود بیند ودر تحقیق آن از خدای غافل

نباشد بلکه هرچه بیند بحقیقت خدای عزّ وجلّ بیند و درجات
اولیا او را دهند و محرم حرم وحدت گردد و رموز تحقیق
وحدت اشیا و کماهی کلّ اشیا بروی آشکارا شود و منبهیان
عالم اسرار کیفیّت کون و مکان بروی عرضه دادند و اختلاف اشیای
دو عالم در نظر اصل بینش او ورق گردد و از مبداء و معاد خویش
آگاه شود و اوّل و آخر هم بعین حقیقة ببیند و گستاخ هر دو عالم
شود و از عالم ملک بذروهٔ ملکوت رود و در آن عالم تصرّف
کند و باز بعالم ملک آید و آنجا نیز تصرّف کند و از عالم سرّ اموات
و احیا باخبر باشد و آغاز و انجام اشیا بداند و از حقیقت
خلقیّت باخبر گردد و اسرار منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم
تارة اخری بداند و از سرایر و ضمایر واقف گردد و این درجات
و مراتب هر کس را نباشد الّا آنکس که خدای عزّ وجلّ خواهد
واعلم و اسم اعظم اینست یَا وَاحِدُ البَاقِی اَوَّلُ کُلِّ شَیءٍ وَاٰخِرُهُ
خاصیّت اسم هشتم در صفحهٔ آنست که اگر کسی خواهد که در کارها
ثابت قدم باشد و اعمال او ابطال نپذیرد و زوال او بمحال

برسد و روز کارش باختیار گذرد و حسّاد و اعداء بروی ظفر
نیابند باید که طهارت کند و سه روز روزه دارد و هر روز
سیصد کرّت این اسم اعظم را بخواند بنیّت ثبات عمل
و چون نماز بامداد کرده باشد بعد از او را بخواند و سر
بسجده نهد و از حضرت عزّت حاجت بخواهد حق سبحانه و
تعالی حاجت او روا گرداند و مقصود بدهد و در مجموع
اعمال ثابت قدم گردد و هرگز منزلزل و زوال نشود و مستقیم
گردد و اگر خواهد که بادشاهی یا امیری یا کسی از بزرگان که اهل
جاه و حکومت باشد بدولت و سعادة ثابت بماند و روز
کارش مخالف نشود و دشمن کام نگردد باید که خاتمی بسازد
از زر پاک و این اسم را بر آن خاتم نقش کند در شب بیست
و هفتم ماه رمضان و آن کس در انگشت کند تا که آن انگشتری
در انگشت وی باشد هیچ دشمن بروی ظفر نیابد و دولت
از خاندان او بیرون نرود و اگر هر روز این اسم را بخواند دولتش
زیادت شود بفرمان خدای عزّ وجلّ خاصیّت اسم هشتم

درکیز آنست که اگر صاحب دعوت خواهد که او را
استقامت واستقلالی تمام در صاحب دعوتی پیدا شود و در
اعمال وافعال از خلایق عالم بتوانایی ممتاز گردد و قوت ذهن
وطبع او در اداء دعوت وتلاوت زیادت شود ومحکم ومستقیم گردد
وقطعا ملال در اوقات او پدید نگردد و عادت قرآءت وتلاوت
ترک نکند واز دعوت اسم اعظم برخورداری بیند باید که بدین نیت
اسم اعظم را دعوت کند واین دعوت را دعوت دایمی خوانند وشرایط این
دعوت چنان است که بیست وشش روز دعوت کند و هر روز
دوازده هزار کرت بخواند ودر مدت دعوت اکثر بمقامی خالی باشد
نشنید واز ماکولات متفرق محترز باشد وغذا باندازه خورد
وبحیوانات کمتر رغبت نماید واز ذوق تلاوت وشوق تلاوت
قرآءة بهیچ مخلوق نپردازد وراه اغیار بخویشتن ندهد وسخن خلایق
بهیچ باب از ابواب نشنود که سخن خلق همه در اعمال نفسانی واشغال
شیطانی باشد باید که از خبث وغیبت محترز بود ونگوید ونشنود
واز اعمال مجازی روی برگرداند ومتوجه حقیقت شود وپیوسته مراقب

حال خود باشد تا از اوقات باز نماند که وظیفهٔ دعوت آنست که
ضابط وحافظ وقت خویش باشد وزمان فرصت نگاه دارد که
صوفی ابن الوقت گفته اند ومقصود ازین سخن آنست که شخص را
بحقیقت مشغول کند واز مجاز باز آورد بدان سبب که چون
صاحب دعوت شرایط وآداب دعوت وضبط وحفظ آن نگاه
دارد قلب وروح وجسم او متابع دعوت شود وبیک رنگ کرده ودر
اثبات واستحکام دعوت محکم وثابت شود واوقات او بوسواس
اعمال نفسانی ودغدغهٔ شیطانی مبتلا نشود وصفای وقت بوی روی
نماید وصورت صاحب دعوت معنی گردد واز نتیجهٔ آن بسیار خیر ومنفعت
بیند وخلایق این معنیها در وجود او بیابند ودر هر شغل وعمل
که شروع کند او را اثباتی واستواری تمام حاصل شود واگر
پادشاهی یا وزیری یا امیری که مستوجب حکومت وامارت باشد
واز شغل وعمل باز آمده باشد وصاحب دعوت بجهت او این
دعوت بکند هم راست آید وآنکس بمراد برسد اما باید که این
عمل نه تکلف وریا باشد وآن پادشاه ظالم ومردم آزار نباشد

وازوی راحت بمردمان رسد وعطا بهر کس دهد وترحم در دل
او باشد وغم زیردستان خورد وبفور مظلومان رسد وبغایت
فاسق نباشد ودر هر چیز حد اعتدال نگاه دارد پادشاهی که اورا
ازین خصلتها باشد ی باید که خلایق دعای خیر برو کنند وواجب
باشد دعا کردن پس اگر صاحب دعوت از برای چنین کسی دعوت
کند شاید که مدد ملک ظالم نباشد نقصان دعوت او باشد واو فاسق
متلاشی گردد باید که از برای ملک ظالم دعوت قهر وانقلاع کند که وقت
دعوت بحساب باشد وسریع الاجابة شود در دعای باید که کند ومشروع
باشد تا در دعوت مستقیم گردد واز صاحب دعوتان ان شاء الله تعالی واسم اعظم اینست

یا دائم فلا فناء ولا زوال لملکه

خاصیت اسم نهم در صغیر آنست که اگر کسی حرام روزی وعظیم فاسق
بود وعلی الدوام بلواطه وزنا مشغول باشد وازان عمل باز نتواند
آمد باید که این اسم را بنیت او دعوت کند واین دعوت را چنان اختیار
کرده اند که سه روز که نوبت مشتری باشد روزه دارد وهر روز
هزار بار این اسم را بخواند وجهد کند که حیوانی نخورد واگر بخواند

بهتر باشد بعد ازان خدای عز وجل آن شرهٔ حرام بر دل او سرد
گرداند وچنان صالح گردد که هرگز بزبان نام فاسق وهواها
نکند واز غذای که شک وشبهت در آن باشد محترز گردد وبفرمان
خدای عز وجل ولقمهٔ که شبههٔ حرام در آن باشد نخوارد ودیگر
چیزهای منکر بر دل او سرد گردد واگر میان زن وشوهر ناساز
کاری باشد وجنگ وخصومت واگر موجب نزاع ایشان معلوم
نباشد که چیست ولکن ظاهر بشود باید که صاحب دعوت بفرماید
تا کاسهٔ زجاجی بیاورند واین اسم اعظم را بمشک وزعفران بران
کاسه نویسد در اندرون کاسه وبآب چشمه ونبات حل کند وبیکی
از ایشان دهد تا بخورد واگر هر دو خورند بهتر باشد که صلاح وموافقت
در میان ایشان پیدا شود واگر بر پوست آهو نویسد بمشک وزعفران
وتعویذ کند ودر موم گیرد ودر کوزهٔ آب اندازند تا آب ازان خوارند
هرگز خصومت در میان ایشان نباشد ودیگر چنان حلیم وسلیم
شوند که اگر بار زیر پشت ایشان نهند ببرند وهیچ سخن نگویند وعاجز
وزبون یکدیگر شوند اگر چه تند وسرکش باشند وهر طایفه که ایشان

باخصوصیت باشد همچنین کنند که بصلاح باز آیند بفرمان خدای عز وجل

خاصیت اسم نهم در کبیر

آنست صاحب دعوت در طریقهٔ طهارت و آداب شریعت و صلوة
خمس و سنت و نوافل و تطوع و صیام و زکوة و حج اقدام واستقدام
علی الغایه و فی نهایت نموده باشد و اندرون و بیرون او مصفی
و مجلی باشد و ضوابط و آداب و طهارت نگاه داشته باشد و وظایف
آداب و طهارت نگاه داشته باشد و در وظایف دعوت آنست که مجموع
اوقات با وضو باشد و صلوة خمس بجای آرد و از سنن و نوافل و تطوع
روی برنتابد و قطع التفات بمناهی و فساد و غیبت و بهتان نکند
و از فضولات و تعلقات عالم نفس اماره اجتناب غایت و شهوات
و لذات در وجود او سرد شده باشد و فی مقدار و توجه بعالم ربانی
و انوار سبحانی کرده بود و مشغول حقیقت باشد و عمر او بفنا ضایع
نکرده و حضور حاصل کرده باشد آن زمان دعوت این اسم کند در
دعوت کبیر و مدت بیست و هفت روز در دعوت باشد و هر روز
نه هزار کرت بخواند و هر صاحب دعوت که در منهاج تلاوت و ادعیه

قراءت دعوت چهل اسم مشغول باشد و هر اسمی از اسما بشرحی که مسطورست
دعوت کرده باشد و لذات عالم روحانی و رموز ربانی و آیات سبحانی
دریافته بود احوال و اعمال او بجز خدای عز وجل نداند و درجات
و مراتب او از حدود و عقول و فهوم متجاوز باشد اما آنچه در عالم
ظاهر با دراک قاصر عوام رسد و از صاحب دعوت بیابند و ایشان
و اتحقیق باشد اشارتی آنست که صاحب دعوت را بمثابهٔ نیر اعظم بینند
و روی او زین و درخشان بود و انوار وحدت در ناصیهٔ او پیدا باشد
و اگر در شب ظلمانی آن خورشید نورانی براهی که زند شعشعهٔ از رخسار
او بر در و دیوار تافته باشد و همه راه روشن بود اما از ضیاء
قلب او جهان منور گردد و بجایی برسد که هیچ کس همتای او نباشد
و در عالم ظاهر و باطن اکمل گردد و انفاس او موثر باشد و قطب
الوقت بود و قایم مقام و نشان او آنست که اکثر اوقات پهلوی
خود از خلق خالی دارد و پنهان شود و اگر گاه گاهی بمیان خلایق
درآید سبب رحمت خدای عز وجل باشد که بر مردم بکند و چون صاحب
دعوت در میان خلایق گذرد هر کس که روی او ببیند و حاجت از خدای

بخواهد اکثر حاجات خلایق روا کردد تا آنکه صاحب دعوت در نشان اینشان
دعایی مخصوص بکند همه خلایق بمراد دنیاوی و آخرت برسند از برکات
انفاس صاحب دعوت دیکر آنست که مجموع امراض از تن او صحت
یابند و الفاظ او شفا و نجات وی خلایق بود از آلام و اوجاع
واکر بپرسش رنجوری رود فی الحال شفا یابد واکر کسی در بندی و بلا
یی سخت مقید باشد وصاحب دعوت را از احوال او واقف کردانند
ومیلی و ترحمی در خاطر او پیدا شود آن کس از حبس و بلا رستکار
شود و ابرص وصاحب وعلت جذام از دیدار او صحت یابند و رنجهاء
زشت زایل کردد اما صاحب صاحب دعوت را از احوال او واقف
کردانند ومیلی و ترحمی در خاطر او پیدا شود وصاحب دعوت ازین
فارغ بود و در عجایبات عالم ارواح دیکران ملک و ملکوت
و مقدورات و ممکنات و تصرف در آن بعضی معقول و بعضی
معروف و بعضی معلوم و بعضی منقول که درجات عوام و خواص
عالم است و ملکوت و آنچ اقسام خاص الخاص است اینست که در دعوت
اسم اعظم روی می نماید چون در مطالعهٔ نقوش عالم غیب است

از منقولات ظاهر که عمل عوام الناس است بر دانسته باشد اما ظهور مجموع
در وجود او پیدا شده باشد و بنظام رسد اکر او خواهد واکر نخواهد
بالذات این معانی از وی منتشر کردد و او را غرایب و عجایب بسی
ازان مکشوف شده باشد وصف آن در کتاب توان آورد العلم عند الله
والله اعلم بالصواب واسم اعظم اینست یَا صَمَدُ عَزِیزُ غَنِیُّ شَبِیهِ فَلَا شَیْءَ
کَمِثْلِه
خاصیت اسم دهم در صغیر آنست که اکر
خواهد که زبان جمله خلایق بر خود ببندد و عقد اللسان جماعت کند چنانکه
در اعمال و افعال و احوال صاحب دعوت ببدی و دشمنی و نقصان و
وعرض و مال سخن نتوانند کرد و چندانکه سعی درین باب کنند
باطل کردد باید که لوحی بسازد از سه مثقال سرب مصفی و این اسم را
بران لوح نقش کند و هزار و یک بار صاحب دعوت این اسم بران
لوح خواند و بعد ازان در شکم ماهی تازه نهد و در زمینی نمناک دفن
کند و آن جماعت را که معلوم کرده باشد که خصمان او اند نام ایشان
دران نویسد که زبان مجموع خلایق در بدی او بسته کردد و بقصد
وعرض او هیچ نتوانند کفت بفرمان خدای عز وجل وباندک مدتی

دشمنان دوست کردند وهمه مطیع او کردند واکر چهل روز هر روز هزار
وچهل بار این اسم را بخواند در سنت وبصدق واعتقاد واندرون
صافی بعد از آن جماعت ارواح بروی پیدا شوند وهر حاجت ومقصود
که او را باشد مهیا دارند از هر نوع که از روی دل او باشد باید که درین
دعوت قطعا حیوانی نخورد واحتراز کلی کرده بود واگر نه بیم هلاک
بود واجتهاد وسعی خود باطل کند باید که در ابتدای دعوت از حیوانی
دور بود وبوی آن نشنود که چندانک صاحب دعوت از حیوانی مجتنب
بود ارواح میل بوی بیشتر کند ودوستی با وی بیشتر کند واگر مشغول
شود بحیوانی از وبکر بزند وقصد کنند تا قصد کنند تا او دیگر دعوت اسم
اعظم نکند **خاصیت اسم دعوت ذکر کبیر**
آنست که اگر صاحب دعوت خواهد که خلایق عالم بجموع بنی آدم در مطاوعت
وعبادت الوهیت ذاکر ومسبح ومهلل وطاهر ومصلی ومتقی کردند
وتربیت ایشان از عالم ارواح قدس کنند وقوت وعقول ونفوس
وانوار صمدانیت وفیض وحدانیت در ایشان موثر کردد باید که بخصوص
دعوت کبیر این اسم بکند واین دعوت را دعوت باری قدس خوانند وشرایط

این دعوت آنست که هفتاد ویک روز دعوت کند وهر روز چهار هزار
وپانصد بار بخواند وطریقهٔ طهارت ووظیفهٔ غذا خوردن چند بار
تکرار کردیم تا دانستهٔ دعوت کند وغلط وسهو در اعمال او نیفتد اما باید که
اهمال در هیچ دقیقهٔ از دقایق دعوات نکند تا تعطیل در عمل پیدا
نشود ومباحی دعوت نکرد چون برقرار وبر شرایط دعوت کند
تغییری در میان خلایق پیدا شود وجملهٔ خلایق روی
بصلاح وطاعت آورند وراه مسلمانی کیرند ورحم وشفقت
در دل ایشان پیدا شود ومومن وصالح ومسلم ومحسن
کردند وامانت ودیانت ظاهر کردند وتقوی وطهارت وعبودیت
وربوبیت بر همه افعال مقدم دارند وراسخ العلوم شوند در تحقیق
توحید واز علم الیقین بعین الیقین رسند ویکدل ویک
زبان کردند وصراط المستقیم راه خود سازند وامن وامان
واعیان حاصل شود وصاحب دعوت ازین معاملات
آگاه باشد اما هیچ افریده بجز صاحب دعوت نداند که آن
صفا ووفا وآداب وطهارت از کجا در میان خلایق

پیدا شده است و اگر نعوذ بالله منها نی دولتی یا نی سعادتی
در ایام دعوت او با عمال فاسد و طریق مناهی بیرامون موضع
صاحب دعوت بگردد فی الحال بر زمین افتد و تباه شود و صاحب
دعوت از این احوال باخبر باشد و قطعا درین دعوت اعمال مذموم
بیرامون صاحب دعوت نگردند و هر کس که ناگاه اتفاق افتد
و حرکتی تباه کنند هلاک شوند و صاحب دعوتی که بمراتب و در
جاه صاحب دعوتی که بمراتب رسیده باشد و بعد ازان دعوت
این اسم کند محتاج هیچ مخلوق نباشد و طعام و غذا از دست هیچ کس نخورد
و اسباب و تنعمات از متعلقان و نزدیکان خود نخواهد چرا که اوقات
از عالم غیب روزی بوی رسانند چنانکه پیغامبر فرموده صلی الله
علیه وسلم یطعمنی ویرزقنی ویشربنی فی جوف اللیل ای قال هو
من عند الله تعالی و این روزی نه بوسیلت پسر و دختر و پدر و
و مادر بود و برادر بوی رسد و از املاک و ارتفاعات بساتین
و وقف و نذر و زکوة و صدقات و نطف مستغنی باشد بلکه ملایک
مقربین از عوالم جنات الفردوس و نعم فردوس و مائدهٔ جنات

عدن بوی می رسانند و هر گاه که صاحب دعوت در آن نعمت تصرف
کند و اندکی بخورد چندین اسرار و معرفت بروی کشف گردد و در
حواس خامسهٔ باطنه روشنائی پیدا شود چنانکه صاحب دعوت
در خود حیران شود و از مأکولات آنچه در خاطر او بگذرد فی الحال
پیش او حاضر و حاصل گردد از انواع صور از خام و بعض از وحوش
و طیور و لحومات مختلف از هر نوع که ارادت او باشد و از نباتات
آنچه خواهد در زمان بیاورند اما وظیفهٔ صاحب دعوت آنست که
بکلی از حیوانات احتراز کند که اعمال او منعقد گردد و در تصرف آن
و میل ارواح بطرف او نباشد بلکه صاحب دعوت بدان رغبت
نکند که تیرگی در ضمیر خود ببیند و بوی خون از دهان وی آید و ملائکه
و پری از وی دور گردند پس احتراز کردن اولیتر است اما از
نباتات هیچ ممنوع نیست و تصرف در هر چیز که بکند شاید که از اسرار
این انواع فارغ باشد تا از تلاوت باز ماند و روزگار ضایع
نشود که هر چه تعلق بعالم ظاهر دارد و از دنیاوی باشد
حجاب راه سالکان است آنچه ما یحتاج او باشند بوی رسانند و صاحب

دعوت داند که آن اغذیه و قوتهات از کجاست چراکه هرگز کس از خلایق
عالم و نسل بنی آدم بجز صاحب دعوت این طعام نخورده باشند و مناکر
این حکایات شمهٔ گفته اند تا چون صاحب دعوت بدان رسد داند و
و کار دانسته کند نقلست وقتی صاحب دعوتی در کنار آب جیحون خلوتی
ساخته بود که مقدار یک آدمی بود و نمی توانست خفتن و پای دراز نمی
توانست کردن اما بیشتر در نماز ایستاده بودی یا نشسته بودی و
و بدعوت مشغول بودی و هیچ از بنی آدم از حال او معلوم نبودی
از قضا و حکم خدای عز و جل درویشی سیاح از برای تفرج عجایب
و دیدن غرایب بکنار آب جیحون می گذشت و جای که کس ندیده
بود میخواست که ببیند بیست و پنج روز بران اطراف برفت و عجایبات
و غرایبات بسیار بدید از عجایب المخلوقات که هیچ کس ندیده بود تا گاه
بدان خانه رسید که صاحب دعوت در آن خانه نشسته بود و بدیدار او
مشرف شد و سلام کرد جواب داد و پیش از جواب سلام سخن نگفت
و چندان که درویش سیاح مسئلها عرضه می داشت و میخواست که او را
سخن در آرد صاحب دعوت خاموش بود و از دعوت روی بر نمی تافت و

والتفات بهیچ طرف نمی کرد بعد از آن چون درویش سیاح متحیر شد
و بعجز اندر آمد قسم یاد کرد باسم اعظم که تو میخوانی که جواب من باز ده
چون سوگند بشنید جواب فرمود که حاجت تو چیست درویش سیاح
گفت مقصود من آنست که بدانم که تو درین موضع چه می کنی و از دعوات
چه می خوانی و از غذاها که در عالم است و اینجا هیچ نیست چه می خوری
صاحب دعوت گفت ای درویش یک لحظه درین مقام توقف کن پیش
تو همه اسرار روشن گردد درویش قرار گرفت بنشست چون زمانی
بگذشت ناگاه برابر درویش صورتی روحانی بغایت نورانی از
میان آب جیحون بر آمد و طبقی بر سر داشت و چندین جنس نعمت
در آن بود از غذاها پخته و غیر پخته از نباتی و حیوانی انواع مختلف
و چیزها که درویش سیاح هرگز در جهان مثل آن ندیده بود و نشنیده
و نخورده بیاورد و پیش ایشان بنهاد و گفت کلوا من طیبات و از دور
بایستاد و دو دست بر سینه نهاد درویش سیاح در آن حالت فرو ماند و حیران
گشت که این نعمت از کجاست و چه چیز است و این خادم روحانی چه کسی است
صاحب دعوت دانست که درویش سیاح در حیرت است و متعجب است و

وهیچ نمی تواند خوردن فرمود که ای درویش چیزی بخورد که اسرارها
بر تو روشن بود وچون این نعمت بخوری زنده شوی ودیگر
بمیری وایمان وتحقیقت بیابی واز سعنی المؤمن حیّ فی الدارین
واقف گردی واز قید طبیعت خلاص یابی وزندگانی جاوید حاصل
گردد واز مرگ دستگار شوی درویش صاحب دعوت قدری ازان نعمت
در دهان نهاد وفرود برد اسرار آن بروی کشف شد وبشناخت که آن
مرد صاحب دعوت اسم اعظم می خواند وبخواص آن رسیده است ومقامات
اولیا دریافته اما معلوم بنبود که آن نعمت ازکجاست چون طعام بخورد
دند آن شخص روحانی وهیئت نورانی طبق برداشت وباز بآب
چیحون فرو رفت درویش بغایت درحیرت افتاد وعجب ماند در آن
اشکال چندان که سؤال میکرد صاحب دعوت جواب نمی داد وخاموش
بود اما ساکن اسم اعظم می خواند دیگر بار درویش سوگند یاد کرد که بحق
آفریدگار که مراد ازین احوال آگاه گردان وکلی وجزئی این را بگوی
صاحب دعوت گفت ای درویش این نعمت از بهشت است وخدای عزوجل
پیش من فرستد واین شخص نورانی فرشته است که ملازم اسم اعظم

است وپیوسته نعمت پیش من می آورد درویش پرسید ای صاحب
دعوت بحرمت اسم اعظم که بگوی که این منزلت ودرجه ازکجا یافتی واین
مراتب ازکجا حاصل شد ودیگر سوگند داد که بگوی صاحب دعوت فرمود که
از دعوت باری قدس همین بگفت وخاموش شد درویش را دیگر مجال
سؤال نداشت برخاست واجازت خواست واز آنجا بیرون
رفت ودر طلب دعوت باری قدس چندین سال در عالم می گشت
واز هیچ مکان نمی یافت بعد از چهل سال که طلب کرده بود وجد
وسعی واجتهاد مردانه نموده بود ناگاه وقتی درخواب بود که
همان درویش صاحب دعوت را بدید واز غایت جد وطلبی که داشت
اورا بشناخت ودامن او بگرفت وخدای عزوجل پیغامبر را بشفاعت
آورد که مراد دعوت اسم باری قدس بیاموز صاحب دعوت چون دانست که
بعد از چهل سال آن درویش مستحق آنست که دعوت کند این اسم اعظم
را بوی آموخت ودرویش اسم اعظم را در خواب یاد گرفت بدین شرایط
که مسطور است وبعضی آنجا بنشسته شد وچندین در دعوت قیام نمود که
صاحب دعوت که بغیر محتاج نشست جلوه نباشد واسباب معاش او ازکجا

باشد باید که منتظر و مستعد بود و انو بنشیند تا یافته نکند و بدعوت مشغول باشد
که خدای عز وجل آنچه مقصود او باشد برساند بی واسطه تبارک کن فیکون
والله اعلم و اسم اینست یا بار فلا شی کفوه یدا ابدا
ولا امکان لوصفه خاصیت اسم یازدهم در صغیر آنست که اگر پادشاهی یا کسی
از بزرگان که صاحب دولت و جاه و حشمت باشد از حکومت معزول شده
و مراتب و درجات او هبوط یافته بود و در آن تقرب بیم هلاک باشد
و یا از ملک خویش که بخته باشد و از خانمان آواره شده بود و دشمنان
قوی در پی او باشند و مخوف و بدحال بود و متعلقان او پراکنده شده
باشند و خواهد که از آن نحوست رستگار شود باید که دعوت این اسم کند و
و حیات پسندیده اند این دعوت را که هفت روز روزه دارد و ترک
حیوانات کند و هر روز یک هزار کرت این اسم را بخواند بصدق و اعتقاد
پاک و دل صافی و ضمیر روشن متوجه حضرت واجب الوجود شود و حلقه
بر پای در او و بهیچ فضول عالم دنیا مشغول نگردد بفرمان خدای عز
وجل چون دعوت تمام شود ناگاه حادثه پدید آید دشمنان او در آن
مفقود شوند و متفرق شوند و در آن تفرقه یک دیگر را بکشند و استیصال

ایشان برود و جمعیت ایشان در آن قرار عدم گردد و دولت و سعادت
و اقبال روی بطرف او نهد و مراتب او از آنچه بوده زیادت گردد
و حکم و جهانداری باز بوی رسد و خلایق بطوع و رغبت مطیع
و منقاد او گردند و اموال و اتباع او بسیار شود اما شرایط او در
ادراک مقصود آنست که ملازم اسم اعظم باشد و همه روز بخواند و مطیع
و محکوم اسم گردد و مطاوعت اسم اعظم چنان است که عدل و انصاف
وظیفه خود سازد و از امر بافاحکم بین الناس بالعدل زاد الاخره
خود طلب کند و کار تباه نکند و از مردم آزاری محترز باشد و داند که
دنیا زود بسر آید و هر تخم که کاشته باشد بر آید ناگاه ثمره بعضی از وی
در آید چون معاش او چنین باشد و درخت نیکنامی در زمین
دوستکامی نشاند و بآب معدلت پرورش دهد ثمره مراد بر او و دولت
و اقبال بر وی مستدام گردد و چون همه روز بخواند صبح دشمن ظفر بر وی
نیابد و اگر کسی را قرض بسیار بود و جهت عوض آن پیدا نشود چون بسیار
خواند او را وام گزارده شود بطریقی که در خیال او نباشد و توانگر گردد
و بزرگ قبایل و عشایر شود هم بصورت و هم بمعنی و درجات او چنان

عالی گردد و صاحب قران عالم شود و بسیار عجایب و غرایب در شغل
و عمل او پیدا شود باید که اسرار خویش با هیچ آفریده نگوید تا بکمال برسد
و نقصان در اوقات او راه نیابد **خاصیت این اسم یا ذو العز الکبیر**
آنست صاحب الدعوات در مقام سلطنت و بزرگی چنان مقرر گردد
که عین نقصان بوئی راه نیابد و از چشم و زخم آدمی و دیو و پری محروس
و مصون ماند و از سر دابة الارض ایمن گردد و قوت او هیچ مبدل نگردد
و اندیشهٔ عقل و تصور پیرامون جاه و جلالت او نتواند گشت و قیاس
از کماهی عظمت او مایوس شود و اعزاز و اعتبار او در ضمیر هیچ کس
نگنجد باید که دعوت کبیر این اسم کند و این دعوت را دعوت کبیری خوانند
و دعوت کبیری از آن میخوانند که صاحب دعوت را از وه بکبریائی برساند و از تعلقات
که بار دل او را پیدا شود بسیار منفعت ببیند و گاه گاه از دل او بر وی
چنان کشف گردد که گمان برد برادر اوست که با او سخن میگوید و اکثر
اوقات در شب مصاحب او باشند و در روز برابر او ایستاده باشد و
و گاه گاه نبینند اما مجموع اوقات ضابط احوال و اعمال او باشد و از تصرف عقول
و نفوس خلایق محفوظ باشد و هر کس که در قصد و عرض او باشند او را هلاک

کنند و درین دعوت سری موجود است که از خلایق در حجابست و نوعی
عجب است از اسرار دعوت شمهٔ از آن باز نمائیم و شرح بگوئیم تا دانسته
باشد باید که چهل روز دیگر دعوت این اسم کند باندرون صافی و کمال
اعتقاد و یقین صادق و رضاء حق و تلاوت صحیح و ایمان پاک و غذاء
حلال که در آن شبهت نباشد و مکان بی کثرت و فرش نه تکلف اما باید که
نمازی باشد و جامهٔ طاهر این ترتیب نگاه دارد و اهمال روا ندارد و
و از تعطیل احتراز کند و آنچه شرایط صاحب دعوت است در تکمیل دعوت
او باید که بتقدیم رساند و مرتب دارد و بدعوت مشغول شود بدین
قانون که شرط رفت و از خلوت بیرون نیاید مدت چهل روز تا بحضور
و حصور بپیوندد بعد از آن بفرمان خدای عز و جل همهٔ عالم از پادشاه
و وزیر و امیر و قاضی و محتسب و اکابر و ارکان دولت و اعیان
و مشاهیر و سادات و عوام الناس مجموع روی بدعوت خانهٔ وی
کنند و پیش صاحب دعوت حاضر شوند و محتاج او و حضور او شوند
و از و در قضایا همت خواهند و هر کس که از صاحب دعوت در
قضیهٔ همت خواهند البته بر لا برسد و عجب در آن که هیچ کس از

بنی آدم در آن قبول خلایق مرتبی صاحب دعوت نبود باشد وبیش هیچ کس
تربیت او نکرد الا خدای تبارک وتعالی بجود ذی خود اعزاز و اعتبار
او در دل مردم بزرگ کرده بود و در آه بو بینان نموده واین خواص
جزئی بود از کلیات حالات این صاحب دعوت وتمامت امور او
منهاج ارادت او باشد وپسندیدهٔ خالق وخلایق باشد واز علوم
روحانی وعالم ملکوت وجبروت واقف باشد وحلول ونزول
وفیض از عوالم لاهوت بمعارف وحقایق در قلب او مدلفلت یابد
واز سر بجهر آید ولذات روحانیات از عوالم جسمانی ونفسانی وشهوانی
فارغ باشد واوقات او خوش گذارد ودر آن مراتب ودرجات
بسیار مدت بماند چون صاحب دعوت در آن طریقه وظیفه ضبط و
احتیاط نگاه دارد ترقی وتزاید در همهٔ اعمال او پیدا شود دعوا و برکت
باشد اما باید که در خانه تکلف وخود نمائی ننماید وبحضور وتعظیم
خلق مغرور نگردد وبقبول اهل زمین مغرور نشود اگرچه او را مطیع
ومنقاد باشند که اهل سماوات ممد ومعاون او باشند وبتعلقات روحانی
او را معاونت کنند باید که اسرار نگه دارد تا بر خود ادای تمام از دعوت

یا هو والله اعلم واحکم واسم اعظم اینست

یَا کَبِیرُ اَنْتَ الَّذِی لَا تَهْتَدِی الْعُقُولُ لِوَصْفِ عَظَمَتِهِ

خاصیت اسم دوازدهم در صغیر آنست که اگر کسی مسحور باشد یا نظر
رسیده بود باید که این اسم را بر هفت جوش نقش کند و با خود دارد
سحر وجادوی بروی کار نکند وآنچه کرده باشد از وی بریزد ودفع
نظر کند و بیماری سخت را نبرد برص وجذام را منقطع گرداند
واگر بسیار خواند از درد ورنج ووجع خالی گردد وبیماری هرگز گرد او
نگردد وفراخ روزی شود **خاصیت اسم دوازدهم در کبیر**
آنست که تصورات تیز کلت اعادی و اضداد که در احوال واعمال صاحب
دعوت در نگنجد واز مکاید شیطان الانس والجن محروس ماند وسری عظیم
در خاصیت این اسم هست که اگر صاحب دعوت راسخ العلوم شود
وشرایط دعوت این اسم بجای آورد بکماهی اسرار دعوت این چنان
است که مدت پنجاه وهشت روز علی الدوام دعوت کند وهر روز ده
هزار کرت بخواند واین دعوت را دعوت باری النفوس خوانند ومعا
وخاصیت این اسم در صاحب دعوت چنان پیدا شود که از مجموع عقول

ونفوس وسیارات ونباتات وارواح واقف گردد وجمله را معاینه
بچشم سر ببیند وحقیقت سَنُرِیهِم آیَاتِنَا فِی الآفَاقِ وَفِی اَنفُسِهِم بر صاحب
دعوت روشن گردد چراکه تحقیق آیات ربانی درین اسم اعظم مندرج
است وآن حقیقت وجود ارواح قدسیه عالم نفوس است بعضی سماوی
روحانی وبعضی ارضی وجسمانی وازین اقسام بعضی نورانی وبعضی
ظلمانی وهر قسمی ازین اقسام چه سماوی روحانی وچه ارضی جسمانی درعالم ظهور
نظیر ونسبه موجود نمی شود وبذات خویش طاق افتاده وازمشارکت
وازدواج مبرا وشرح تحقیق افعال واحوال ایشان درعالم ملکوت
وجبروت واضح است وماورای تقریر زبان نیست که مجموع خواص درعین
صاحب دعوت عیانست وعیان راچه حاجت بیان است اماچون
صاحب دعوت مستقیم الاحوال باشد این ذات وصفات روحانی و
ونورانی وظلمانی وجسمانی ونفسانی جاذب قلب صاحب دعوت شوند
وتوجه معانی روحانی باطراف او آورند وصاحب دعوت بقوت نور
نور ولایت قابل آن خواص گردد واز مجموع علویات روحانی وسفلیات
جسمانی وظلمانی مدد ومعاونت یابد واقتباس نور حقیقت از ذات

پاک باری النفوس کند وکلیات وجزئیات خواص بدل وجان او
متعلق شوند وپیوند گیرد وازجملهٔ مخصوص گردد واسرار عالم امر و
وخلق بروی مکشوف شود ودر ظهور کرامات قادر گردد وبسیار
عجایب پیدا شود واظهار خیر وشر پیش او سهل گردد وبراندک
استادی که کند ومقصود بسیار خلق برآید وصاحب دعوت از علوم
اولین وآخرین بهرهمند گردد واحاطت علم بر موجودات حاصل کند
بفرمان خدای عز وجل باید که پیوسته رعایت تقوی کند واز حکم
نحکم بالظاهر تجاوز نکند وآداب شریعت وطریقت نگاه دارد تا در
هبوط رجعت اسما اسیر ومنفعل نگردد والله اعلم واسم اعظم اینست

یَا بَارِئَ النُّفُوسِ بِلَا مِثَالٍ خَلَا مِن غَیرِهِ

خاصیت اسم سیزدهم درصفر آنست که روز چهارشنبه
غسل کند وجامهٔ پاک در پوشد وبخانهٔ خالی رود وهزار وپنجاه و
یک بار این اسم را بخواند وآن روز که دعوت این اسم میکند باید که
فکر مناهی وتباهی وفسق وفساد پیرامون قلب او نگردد واز وسواس
خناس محترز باشد وگرنه بیم هلاک باشد واز سهم اهل غیب تباه شود

بعد از آنکه شرایط نگاه داشته باشد و خود را از افعال مذموم بعید
کرده و در آن خلوت خانه هفت تن از ارواح بر صاحب دعوت
آشکارا گردند و نشان ایشان آن باشد که جامهای سبز پوشیده باشند
و مانند ترکان کلاهی سلطانی بر سر نهاده باشند و روی ایشان همچون
ماهتاب روشن بود چنانکه عکس بر در و دیوار افتد و چون در آیند
برابر صاحب دعوت بایستند و سخن نگویند صاحب دعوت باید که هیچ سخن
نگوید و اسم را باز سر گیرد و بلند بخواند که تا زمانی که ایشان بسخن در آیند و گویند
ای اوزبده خدای عز و جل ترا چه مصلحتست و چه مهم داری و مقصود تو
چیست و چه اندیشه کرده و ما را چرا رانج کرده و از راه دور آوردی
که بقوت و خاصیت این اسم اعظم که میخوانی از حدود مشرق بدین طرف
آمدیم صاحب دعوت گوید ای آفریدگان خدای عز و جل کرم و بزرگوار
گردید خدای عز و جل از شما راضی باد و خوش گشتند چنانکه فرمان اسم بجای
آوردید و بدعوت من حاضر شوید اکنون بدانید که آرزوی من از شما
آنست که بحرمت این اسم اعظم در هر مکان و هر زمان و هر حال و هر کار
و هر حادثه که مرا واقع شود از نیکو و بد و نفع و ضر و خیر و شر و میان دوست

و دشمن مدد و معاونت من کنید و قوت بمن دهید و نظر دوستی
از من باز مگیرید و هر گاه که مرا حاجتی باشد روا کنید و باید که چند روز
مقدم بروز این حال صاحب دعوت حیوانات نخورده باشد و ضمیر او صافی
بود و اگر چنین نباشد ناگاه از ایشان بترسد و فی الحال هلاک شود چرا که
سخن نتواند گفت و از دعوت باز ماند و مراد ضایع شود و از مخافت
بمیرد و باید که در این دعوت از حیوانی احتراز کرده باشد تا قوت وهم خیال
غالب نشود و بقوة انوار عالم روحانی از جمع ارواح نترسد و آشنای ایشان بکند
و ایشان نیز باوی انس گیرند بعد از آن که ایشان دعوت او را اجابت کرده
باشند و اعتراف نمایند که هر مصلحت و حاجت که صاحب دعوت را بود بیایند
و آن شغل و عمل بتقدیم رسانند و حاجت روا گردانند چون این تعهد تمام
شود دیگر بار بر ایشان دعا کند و تواضع بسیار نماید و بر خیزد و دو دست
بر سینه خود نهد و گوید ای دوستان خدای عز و جل چنان که مرا عزیز
کردید و در آن در حضرت خدای عز و جل عزیز باشید اکنون نشانی
باید که میان من و شما باشد تا بوقت حاجت شما را طلب کنم و حاجت
من روا کنید ایشان گویند ترا حاجت بهیچ نشان نیست که ما خود بوقت

حاجت بیاییم صاحب دعوت گوید شما راست میگویید ما مقصود من نشان
است تا دیگر بار مرا حاجت بدعوت شما نباشد ایشان چون نام دعوت
بشنوند فی الحال خاتمی بوی دهند رنگ آن مهر همچون بیضهٔ مرغ
خانگی و خط سبز بر آن نبشته باشد چون مهر بستاند تعظیم کند
و بوسه بر آن نهد و بچشم و سر بازگیرد بعد ازان گوید توقع دارم
که این خط بمن آموزید تا توانم خواندن ایشان آن نامها را بوی
آموزند و شرح و خاصیت آن بوی آموزند و شرح و خاصیت آن
بوی آموزند و تعلیم کنند که آن خاتم چگونه نگاه دارد باید که چشم زن
حایض و جنب و فاسق و فاجر بر آن خاتم نیفتد بعد ازان تواضع
بسیار کند و گوید زحمت کشیدید و از برای من بسیار رنج دیدید
اکنون اجازت دادم که بسلامت بمقام خود باز روید تا بوقت
حاجت شما را طلب کنم باید که درین اوقات بوی خوش بر آتش نهاده
باشد تا دوستی در میان ایشان بماند هرگاه که صاحب دعوت را
احتیاج بحضور ایشان باشد هفت بار این نامها را که بر خاتم نبشته
است بخواندن ایشان حاضر شوند و حاجت او روا کنند اما باید که در

وقت دعوت پاک و صافی باشد و روشنایی دل حاصل کرده باشد
تا در غلط نیفتد و مرادش ضایع نگردد که این اسمی بغایت عجیبست
و بیرون ازان که گفتیم خواص بسیار دارد و صاحب دعوت بتجربه
همه معلوم کند

خاصیت اسم سبز دعوت دیگر

آنست که بیرون از هفت تن از ارواح که بر صاحب دعوت را رسوخی
و وثوقی تمام در علم مغیبات ظاهر کرده و در اقتدار دست او
مطلق گرداند و عملهای عظیم کند و ضمیر او صافی گرداند چنانک قطعاً و اصلاً
کدورت و اختلاف با وقات او راه نیابد و اگر ابتلا و وبا و آفات
سماوی و ارضی و حوادث و فتنهای همه عالم روی بطرف صاحب
دعوت نهد هیچ اثری نکند و ازان موضع باز گردد و قطع و دفع
شوند ازان شهر و ولایت که صاحب دعوت در آن باشد و این
اسم را دعوت دیگر خاص هست و این دعوت را دعوت پاکی خوانند
یعنی صاحب دعوت چون باین دعوت رسد وجود او از آلایش
دنیا و خیالات فاسد و از روی مال و منال و نعمت و جاه پاک شده
باشد و عده صد و پنجاه روز نگاه دارد که دعوت نیز اعظم است

بعد از پنج ماه که علی الدوام خواند این دعوت عدد ندارد بی عدد باید
خواندن یعنی بسیار بخواند و اغلب اوقات باید که برابر آفتاب بخواند
و جای خالی باشد که هیچ کس را در آن مقام مدخلی نبود و احوال دعوت
افتاب با کس نگوید اما پیوسته در دل می دارد که این دعوت افتاب که
من میکنم و تسخیر شمس میکنم اما باید که وظیفهٔ اسم خواندن نگاه دارد و
و هر نوبت که اسم بخواند هر که صفت اسم اول مکرر کند و بگوید یا شمس
لبیک داعی الله و این سخن بآواز بلند بگوید اما اسم اعظم بلند بخواند که چون
مدت معهود منتهی گردد ناگاه روزی ببیند که آفتاب از آسمان فرو می
آید و میل صاحب دعوت میکند و گاه باشد که در شب فرود آید و چندانک
نزدیک او شود از صورت خویش بزرگتر شود چنانک چون نزدیک
صاحب دعوت رسد مثال گاو پیری شده باشد و از سر بام یا غرفهٔ آن
موضع که صاحب دعوت در آن باشد فرود آید در غایت نیکی و خوبی و جمال
و بر دل صاحب دعوت را اطمینانی و آرامی پدید آید چنانک دل او قرار
گیرد و از وصول او هیچ دهشت نیابد و در محل حضور استقرار تمام یابد
و آفتاب با صاحب دعوت انس گیرد و بطریق موانست بحث کند و در اثنای

سخنها آسمانی و محاوره روحانی شرح مقصود و مراد صاحب دعوت بیان کند
بعد از آن گوید ای صاحب دعوت غرض تو چیست و مقصود چه داری
باید که صاحب دعوت آنچه آرزوی او باشد بگوید و خندان و گشاده روی
باشد و سبک روح و خوش منش و بهترین زمان و چون آنچه مراد
او باشد تمام تقریر کند دیگر باره اسم دعوت دمیده بر روی افتاب نگارد
و چشم تیز در روی ها کند تا افتاب او را بوجود گیرد و جود او منور رساند
و گوید ترا قبول کردم و در همه جائی و حالی که باشی همراه تو باشم و حافظ
اوقات تو ام و هر چه خواهی مراد تو مهیا کنم و عهد کردم و از عهد بر
نگردم چون این سخن تمام بگوید عزم مراجعت کند صاحب دعوت باید که
داند که آفتاب باز خواهد گشتن برخیزد و دست بر هم نهد و دعا گوید
و تواضع نماید تا افتاب ببالا بر می رود و همچنان چشم در وی ها کند
تا چندان برود که بجای خود برسد و چنان شود که اول بود صاحب
دعوت مراقب شود و نظر با خود کند و حافظ وقت باشد که هم در آن
زمان غلبهٔ خلق و جماعتی بسیار بر در دعوت خانهٔ او جمع شوند و
بآواز بلند گویند برخیز و از این خانه بیرون خرام و بر تخت

مملکت نشین که پادشاه ما امروز توئی و آن پادشاه که بود از میان برداشتیم
و طلب او کنند و جد نمایند و مجموع خلایق بر حسن احوال متفق شوند
و وظیفهٔ صاحب دعوت آنست که التفات بر آن سخن نکند که او را زیان
دارد که اگر بر تخت نشیند زود خلل یابد و مقبول نشود باید که کسی را
پیدا کند و بجای خود بنشاند که با ترک مدة که مقدار یک اربعین او را
ناگاه بکشند و دیگر بار بطلب صاحب دعوت آیند باید که بر خیزد و بفرمان
خدای عز و جل بر تخت نشیند که بسیار مدت در آن پادشاهی قرار گیرد و در آن
دولت بماند و خلایق از وی شاکر باشند و در مدت سلطنت او عدل و انصاف
و نیکوئی احوال باشد و بر مردم روزگاری خوش گذرد و اگر خواهد که
بسیار سال در آن دولت و سلطنت بماند باید که اسم اعظم بر قرار خواند و
و طریق طهارت و آداب نگاه دارد و تقوی ورزد و از هوا پرستی
تن خود را دور دارد و سخن هزل بر زبان نراند و عمل فاسقان و فاجران
نکند و جماعتی که وزیران و نواب او باشند و قومی که متعلق و خویش
و قرابت صاحب دعوت بوند بصلاحیت و طهارت و تقوی تحریض کند
و از مناهی دور گرداند و در مملکت خویش فاسقان را و بدکاران را

نگاه دارد و منع کند و از حضور غمازان و عوانان محترز باشند و در اعمال
خیر و شر خلایق اندیشهٔ نیکو کند و بغور برسد و اعتماد کلی بر خدمتکاران
نکند تا سر اسرار در وی اثر نکند و مدتی مدید در سلطنت مستقیم بماند
بفرمان خدای عز و جل والله اعلم و اسم اعظم اینست
یا رازق الطائر من کل آفة بقدر سیر
خاصیت اسم چهاردهم در صغیر آنست که اگر کسی امیدی بکسی دارد بجهت
اموال و اسباب و آنچه باشد و امید او بر نمی آید و دعوت او اجابت نمی
شود و هر روز سببی در پیش می افتد و ایام در نامرادی متمادی
میگردد باید که این اسم بر پوست آهو تحریر کند بمشک و زعفران و در
آستانهٔ بالای در خانهٔ آنکس پنهان کند بعد از آن دو رکعت نماز کند
در هر رکعتی یک بار الحمد و سه بار والضحی بخواند و سر بر سجود نهد و از
حضرت خدای تعالی حاجت بخواهد بعد از آن این اسم را پنجاه کرت
بخواند بهمان نیت هم در آن روز امید او اجابت شود و مقصود او
حاصل گردد بی آنکه از آنکس چیزی بخواهد عطائی بوی رسد
و بیرون ازین حاجت که در دل دارد بسیار عطایی از حضرت حق

سبحانه و تعالی بوی رساند و بسیاره ولت بُوَی بخشند و در کار خانهٔ او
پیدا نشود و چنان صاحب دعوت اگر دست بر خاک نهد در دست او زر گردد
و هر چه رای مقصود یابد و هر چه اندیشه کند آن چیز برای او گردد باید که هرگز
در دل نیاورد و صدق و اعتقاد پیشهٔ خود سازد و جهد کند که هرگز دروغ
نگوید که ملعون خدای و خلق شود چون این شرایط نگاه دارد مراد و مقصود
دو جهانی حاصل شود **خاصیت اسم چهاردهم در کبیر**
آنست که صاحب دعوت درین اسم اعظم چنان وافر روزی گردد که خلایق
بسیار بُوَی محتاج گردند و روزی بسبب او خورند و هر کس که در قضیه
و عملی فرو ماند و هیچ کس تدبیر کار او نتواند کرد چون صاحب دعوت زبان
خیر در میان کار او نهد آن عمل برای او تمام شود و خلایق سخن او را بپسندند
و از آن منزل و اگر تمام دعوت این اسم بکند صاحب دعوت برحق گردد
چنانچه هر چه از خدای خواهد اجابت دعوت شود و مراد بیابد و هر چه
از خلایق طلب کند زود بمقصود رسد و این دعوت را دعوت عطا خوانند
و معنی این سخن آنست که از معطی ازل و ابد عطا یابد و در اول دعوت
عطای مغفرت و نعمت یابد در توز دعوت بسیار از خلایق در کار او کنند

و شفاعت خواه بسیار خلایق شود و در روز قیامت حساب او فرو گذارند
و بی حساب به بهشت رود و بر پول صراط آسان بگذرد و از عقوبات
قبر ایمن باشد و چون قدم بر دوزخ نهد آتش دوزخ سرد شود و از برکت
قدم مبارک او بسیار خلایق از عذاب رستگاری یابند و روحانیات
و حوران و رضوان و غلمان در بهشت انتظار دیدار او کنند و در بهشت
گشاده باشند و منتظر او ایستاده و حله‌ها بر دست گرفته تا او را بپوشانند
و انبیا علیهم السلام او را احترام کنند و در صف خود نشانند و اولیا
او را پیشوای خود کنند و در نظر خالق و خلایق پسندیده و مقبول
باشند و این دعوت چنانست که یک سال تمام دعوت کند و هر شبان
روزی هفت هزار بار این اسم را بخواند و از کلمات خارجات
احتراز کند و با مردم کمتر نشیند و اختلاط با هر کس نکند و بطریق
معهود غذا نگاه دارد و اگر درین دعوت اندکی حیوانی خورد
نقصان نباشد که صاحب دعوت اول فرموده است که واجبست
بر صاحب دعوت که درین دعوت وجود خود را از مجموع اشیا
بهره دهند و تمتع از همه چیزی بیابد اما باید که اسراف نکند کلوا واشربوا

ولا تسرفوا انه لا يحب المسرفين می بايدم چه خورد و تصرف کند مال حلال بود
واز شهوة النسا کلی احتراز نکند ولی اندک مشغول شود بجماع کاه که صاحب
دعوة بشهوة مشغول شود مدتی اجابت دعوة باز پس افتد و تیرکی در ضمیر
او پیدا شود و نسیان غالب کردد و نور قلب فرو نشاند و در اعمال صاحب دعوة
جنبی تقصیر پدید آید می باید که صاحب دعوة از نامحرم محترز باشد و اکر چشم خطا بنا
محرمی کند یا مباشرت کند نعوذ بالله من غضب الله درین مقام بود که رسول
فرمود صلی الله علیه وسلم من نظر الی وجه حسین کتب الله له اربعین دنیا و اکر
بقضای خدای صاحب دعوة با زن حلال خود جمع شود در میان دعوة
بسبیل ضرورت چنان چه مجموع شرایط بجای آورده باشد و بتقدیر خدای
عز وجل در مشیمه افتد و فرزند شود فرزندی مبارک صالح نیکبخت باشد
و در میان خلایق عزیز و صاحب دعوة باشد و پیوسته دعوة خلایق
کند بعبادة خدای و دعای او مستجاب بود و بغایت عالم و عاقل باشد
و کم آزار و خدای پرست و ارکان شریعت همه بجای آورد و طاعت
بسیار کند و چند نوبت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بچشم ظاهر
ببیند و چندین مسئله علمی معلوم کند و از آن حضرت سؤال کند و اکر

اولیای سلف را دریابد و مقبول نظر خلایق عالم شود و بغایت صاحب
ادراک بود و در معقولات و معلومات استاد بود و از عالم غیب
بابی معلومات و معرفة بروی کشاده شود و در عالم شهادت معتبر
بود و نیکوکاری و خوش روزگار باشد و مجموع خلایق او را دوست
دارند و چند نوبت سفر قبله روزی کرده و قطعا در نهاد او منافق
وریا نبود و هر چه کند عوض او خدای و رضای خدای بود و این
اشارت ثانی عظیم معتبر است که در هیچ کتاب مشروح نکفته اند
و خبر نداده اند الا در کلام مجید فرموده ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب
مبین اما هر کس درنمی تواند یافت الا آن کسی که خدای عز وجل خواسته
باشد درنمی تواند یافت و اکر کسی سؤال کند که این نطفه شاید که مؤنث
باشد نه مذکور باید دانست که هرکز درین دعوة مؤنث در وجود
دنیا نیاید الا مذکر بفرمان خدای عز وجل می باید که وظیفهٔ دعوة چنانچه
شرطست بجای آورده تا بمراد برسد باید که اسراری که خود داند با هیچکس در میان
ننهد و در لوای اعمال و اسرار تعجیل نکند تا عملش ضایع نکردد که
اکر اسرار دعوة با غیر در میان آورد مثال باغبانی باشد که میوه های

تا رسیدن از درخت جمع آورد و هیچ کس کار نیاید نه خورنده از آن
تمتع یابد و نه باغبان از آن بمرادی رسد و عمل یک ساله او ضایع
کرده و سعی او باطل شود باید که صبر کند و غمازی نکند تا بمقصود برسد
که هم بکار باغبان راست آید و هم بکاری خورنده نشیند اکنون بداند که
عمل ناتمام در دعوت الاسما غمز کردن همچنین است که گفته شد سامع
از قول معتبران و خواص دعوت در حیرت افتد و بعضی باور نکنند اما
صاحب دعوت راست گفته باشد باید که اعتقاد درست که داند چون دعوت
میکند اگر سر موئی در صدق و اعتقاد خلل پدید شود نقصان درجات و مقامات
صاحب دعوت باشد و اگر خواهد که بداند که این نقصان در کمال او چگونه
پیدا می شود ناگاه عقدی و بستگی در عمل و ضمیر او پدید شود و آن
عقد و بستگی چنان باشد که بعضی ابواب علم عالم بروی مغلق گردد
و نزول ارواح از منازل قلوب سالک منقطع شود و تمایل ملایک و
و علویات عالم ملکوت از منتظر فوائد او جای دیگر افتد و صاحب
دعوت در وجود خود اندوهی بیند و نداند که سبب آن چیست
و عظیم در حیرت بود نصیحت آنست که مستعجل نباشد و در باز گفتن

اسرار عالم غیب و حرص و شره ننماید که او راز پنهان دارد که اگر مغلطه
واقع کرده که در آن عاجز شود و تدبیر نداند که خود را از آن
شده بیرون آورد صاحب دعوتی دیگر طلب کند از مقامات او
با خبر باشد و سالک طریقت دعوت بوده باشد و احوال با او بگوید
که آن کس چاره کار او بکند و او را با سر رشته دعوت رساند چنانک
مشهور است اگر طبیبی مریض شود او را طبیبی دیگر باید معالجت مرض
او کند و بصحت رساند که چون طبیب نخواهد بود اعتماد بر طب او نباشد که
دماغ مریض مختلط باشد و خیالات فاسد بسیار روی نماید الا طبیب
صحیح المزاج می باید تا تجربه کند و او را با سر دعوت برد و اسم اعظم اینست

یا کافی المتوقع لما خلق من عطایا فضله

خاصیت اسم پانزدهم در صحیفه آنست که اگر کسی در دست ظالمی گرفتار باشد
یا در حبس سخت مقید باشد و هیچ وجه خلاص ممکن نبود و نجات نتواند
یافت باید که این اسم را بسیار خواند چنانک عدد آن از دو هزار کرات
بگذرد و تسبیح کند و این تسبیح اعظم خوانند که چون مشغول دعوت
شود از آن بند و از آن حبس خلاص یابد و از دست ظالم بیرون

ایوان ظالم زود نیست شود و آن زندان خراب کردد بفرمان خدای
عزوجل وچنان کردد که از مال و منازل ان ظالم چیزی بدست
او افتد بروجه احسن خرج شود باید که پاک و متقی باشد و نماز
پنجگانه بر پای دارد و مدت دعوت بروزه باشد ترک و شک بدل
خود راه ندهد و از غیبت و خبث مردم احتراز کند و سخنهای
افسوس نکوید و با طهارت باشد و با عدد درست خواند و اگر
نه بیم هلاک باشد و مستوجب دوزخ کردد والله اعلم

خاصیت اسم پانزدهم از کبیر

آنست که چون صاحب دعوت از جمله تصورات و تخیلات فاسد
و تفکرات باطل مبرا کردد و دلش از کدورات عالم مجازی پاک شود
و دیگر آنچه معقولات و از معلومات باشد اثبات کند و صورت این
معانی و علم ربانی در نهاد او عمل کردد و صاحب دعوت عامل محقق
شود و مجموع معلومات در نفس او مندرج باشد این اسم اعظم را
تسبیح خود سازد و تسبیح بسیار کند و مقدم این معانی و بیان در شرط
اول آمده است که دعوت این اسم را دعوت تسبیح اعظم خوانده از غایت

الامر چون صاحب دعوت ملازم تلاوت این اسم بود و آنچه شرایط و آداب و حفظ
اوقات باشد بجای آورده بود دیگر اشکالی عجایب از غرایب بیرون
واقعات ماضیه روی نماید و این خاصیت او را مخصوص بود اما
تسبیح این اسم اعظم چنان مشروح است که بر صاحب دعوت مستحب
و لابد و لازم بود که باطن خود و اوصمیم قلب را از مجموع بدبینیها
و کدورات و فضولات و تعلقات عالم حسی تا جمال قدس و جلال سبوح در مرآت
دل او روی نماید و طمع وافر یابد و حاضر بود که هر قدر کدورات که از انواع
صورت مقابل قلب او کردد همچون زنگار باشد که بروی آینه افتد و همچون
ابر بود که بپیش آفتاب حایل کردد هر آینه مرآتی که موروثیانه نگیرد
وجه درست ننماید و آفتاب در زیر ابر پرتو ندهد و حق مشاهده معلوم
نکردد و هیچ خلل در روی شاهد نبود اما نقصان در آینه پیدا شده باشد
از کدورت صورت و زنگ زنگ ضلالت گرفته باشد می باید که باطن را از
نقوش تصورات فاسد و زنگ ضلالت گرفته باشد می باید که باطن دل را
و جهالت پاک کرداند تا قابل انعکاس عجایب و غرایب شود بعد ازان که این مقدمات را
محافظت کند از این دعوت سری بروی کشف شود هیچ آفریده از مخلوقات

نیافته باشد و ندیده و نشنوده باشد و عبارت از تسبیح این اسم آنست که
بسیار خوانده باشد و عبارت وی اگر از ذکر بمذکور رسیده بود و اوقات
او چنان کرده که اگر زبان حرکت نکند دل صاحب دعوت ذاکر و مسبح
بود و آواز از دل بگوش او رسد بلکه هر که نزدیک او باشد آواز ذکر
از دل او بشنود و عدد این اسم در تسبیح هیچ کس نداند الا خدای عز و جل
باید که بی عدد بخواند و از گفتن آن ملول نشود بعد از آن که صاحب دعوت
باین درجه و مقامات رسیده باشد و بحکم بجاه شرایط تلاوت و
و ملازمت اوقات در میان دعوت نشسته جماعت ارواح انبیا
علیهم السلام بر او آشکارا کردند مجموع در صورتهای خوب و دلپذیر و
و رویهای نورانی و ضیاء وجوه ایشان چنان باشد که عکس بر
در و دیوار افتاده بود تا بحدی که صاحب دعوت گمان برد که روز
روشن شده باشد و آفتاب بر آمده از بس که خانهٔ او روشن شده است
و لباس با طهارت و جامهای پاک پوشیده باشند و چون حاضر شوند
سلام بر صاحب دعوت کنند و برابر او بایستند و متوجه شوند
و بنماز مشغول شوند صاحب دعوت باید که روی بقبله کند و بتسبیح

اسم اعظم مشغول شود و در قیام و قعود موافقت کند و آداب نگاه
دارد و در روی ایشان تیز نگرد و زمانی صبر کند که باز وقت او پیدا
زند اما طریقت نماز ایشان نیز چنان بود که چند ساعت در یک رکعت
نماز توقف کنند اما از نماز چون فارغ شوند مهتر ایشان علیه السلام
روی سوی صاحب دعوت کند بگوید ای صاحب دعوت احوال تو چگونه
است و مقصود تو چیست باید که در جواب گوید که احوال من بر شما
پوشیده نیست و دیگر هیچ سخن نگوید و تصور و تفکر در دل خود راه
ندهد و در مقام یک رنگی مستحکم بود و نترسد بدان سبب که ایشان از روی
مودت و موالفت نزدیک وی آمده باشند چون این سخن بگوید خاموش
کرده و اسم را دیگر بخواند که باز نوبتی دیگر همان مهتر انبیاء سوال
فرماید و گوید ای بندهٔ خدای عز و جل غرض تو ازین دعوت و اسم
اعظم چیست باید که صاحب دعوت گوید مقصود من و قصد و غرض
من دیدار حق تعالی است و تحقیق کردن بحقیقت دانستن
مملکت خدای عز و جل و آگاهی هر چیز یافتن و اصول نقوش
زمین و آسمان و ما فیها معلوم کردن چنانکه مسطور است

اللهم ارنا الاشیاء کما هی وقل رب زدنی علما باز مهتر انبیاء عم فرماید که
حق سبحانه و تعالی ما را ازان سبب فرستاده است که این
راهها و این اشکال بخلق نماییم بمقدار ادراک و فهم آن کس
بگوییم چنانکه گفته اند نحن معاشر الانبیاء امرنا بان نکلم الناس
علی قدر عقولهم اکنون چون ترا این عشق و سودا در سر پیدا
شده است برخیز و همراه ما شو و از هزار اشکال که پیدا شود
مترس و دل قوی دار و تسبیح اسم اعظم کن و خود در فراموش مکن
و نام خدای عز و جل بر زبان می ران و قدم می نه باید که فی الحال
برخیزد و متابعت کند و مطیع شود و همراه ایشان گردد و غیر اسم
اعظم که می خواند هیچ سخن نگوید و حاضر وقت باشد که در زمان ازان آن
موضع بیرون روند و مقامی دیگر پیدا شود بغایت غریب و اشکال
و صورت خلایق بدید گردد چنانکه هرگز مثل آن ندیده باشد
نه بر طریق و حالت معهود و بصورت بغایت عظیم و درین منزل
اول او را بخانقاهی برند عظیم فراخ منظر و وسعت آن در خیال
و وهم و قیاس بنی آدم نگنجد و در آن خانقاه پیری نشسته

باشد که او را یک چشم بود و اصطلابی پیش او نهاده باشد چون بدان
مقدام رسد سلام کنند صاحب دعوت باید که از دور بایستد و خاموش
بود که ایشان با آن پیر سخن گویند بعد ازان در آنند و کلمات لعوال و
واعمال صاحب دعوت و مستجی با پیر بگویند که همانا که او از مقبلان حضرت
آن پیر در جواب گوید که من در طرق سماوات و اشکال صور غیب یافته
بودم که این مرد از مقبولان است چون این سخن بگوید ایشان گویند
الحمد لله بعد از آن ازان مقام بگذرند و بیرون روند و دیگر ناگاه خانقاهی
پیدا شود بچند مراتب و درجات از خانقاه اول بزرگتر و پیری در
ان نشسته باشد صافی صورت و صوفی هیأت و پاک سیرت و خوش
طبیعت با همه کس در موافقت چون در آیند سلام کنند آن پیر
جواب گوید و تواضع کند اما پیش او دفترهای بسیار نهاده باشد
و دوران کتب مطالعه کند ایشان سخن گویند و در میان حدیث
لعوال صاحب دعوت مستجی با آن پیر تقریر کنند که چگونه افتاده
است و خاتمت او چگونه باشد آن پیر گوید آری من در کتاب
خویش خوانده بودم که این مرد از مقبولان حضرت است

جون این سخن تمام شود ازان مقام درگذرند و بیرون روند بعد ازان
بخانقاه دیگر رسند بغایت از خانقاه دوم بزرگتر و در آن خانقاه صورتی
در غایت خوبی و جمال و حسن نشسته باشد و اسباب سازهای طرب
بیش خود نهاده بود امثال تا قوز و عود و رباب جون جماعت بدان
مقام رسند آن کس را سلام کنند آن صاحب جمال جواب گوید و احترام
ایشان کند جماعت بنشینند و از هر باب سخن گویند و در اثناء کلام
لسؤال صاحب دعوی و مستجی با او بیان کنند آن صورت زیبا گوید
آری همچنین است که من در اسباب ساز و اصول خود بیش بچندین هزار
سال پیشین ازین تاریخ دانسته بودم که این درویش از مقبولان
حضرتست جون این سخن تمام شود جماعت ازان مقام درگذرند
و بخانقاهی دیگر رسند که از خانقاه سوم بسیار بزرگتر باشد بغایت موضعی
خوش و جایی دلکش و از هر جیز که خدای عز و جل در عالم آفریده
است عوض آدمی انجا موجود بود و قطعا ظلمت و سیاهی در آن مقام
نباشد و علامت آن مقام آن است که وجود صاحب دعوی عین
نور شود و دلتنگی و اندوه کلی از وجود او برخیزد و شخصی بیند در آن

مقام نشسته نورانی و پاک و صافی و تقوی رو و صاحب نفس و روان
بخش و پاکیزه روی و متواضع جون جماعت برسند سلام کنند آن شخص
روحانی جواب گوید و تعلق بسیار کند اما تیغهای بسیار پیش او نهاده باشد
و جانوری چند مثال طیور کوچک که دم کرده او گرد شد و آوازهای خوش
کنند جماعت بنشینند و با او با سخن اندر آیند از انواع حکایت و در
وسط حکایت بحث صاحب دعوی کنند که احوال او چونست که در جواب
گوید اری من بچندین سال پیش ظهور وجود آدم صفی علیه السلام یافته
بودم که این شخص از مقبولان حضرت عزت خواهد بود جون این سخن
بگوید ایشان ازان مقام درگذرند و باز بخانقاهی دیگر رسند ازان جهار
خانقاه عالی تر و بلند تر و شخصی در آن خانقاه نشسته باشد بغایت سرخ
رنگ پیری با مهابت بود و در هیبتی و خوفی همراه او باشد و تیغی برهنه بر
دست گرفته بود و در آن خانقاه بجز او نبود جماعت جون در آیند سلام
کنند و او جواب گوید بعد از آن بنشینند و از هر نوعی سخن پیوسته
کنند و در اثناء سخن تقریر گویند لسؤال این مستجی عجایب است و غریب افتاده
است آن پیر با مهابت گوید ای بزرگان من بچندین هزار سال پیش

ازین روزگار یافته بودم ودانسته که او از مقبولان باشد چون پیر این سخن
گوید جماعت باز ازان مقام بیرون آیند وبخانقاهی دیگر رسند بس بعظمت
وجلالت چنانچه شرح نزدیکی ان در وهم وفهم مخلوقات نگنجد وعلوم بشر
محیط آن نتواند شد ودرین خانقاه پیری نورانی صافی اندرون پاک
سیرت نشسته باشد ودستاری بزرگ بر سر نهاده بود وبطریق علما و
وقضاة قش بگذاشته بود وصاحب کتاب بود وآثار دولت وسعادت
در روی او ظاهر باشد وسخن بسیار گوید وخوش منظر وشیرین زبان
بود وتعظیم وتواضع با جماعت کند واز روی او نور سبحانی شعاع
افگند وآنجا که نشسته باشد آب روان بغایت روشن در نظر او کرده
وآن پیر در آن آب گذاشته بود ومتفکر باشد چون جماعت در آیند
وسلام کنند آن پیر جواب گوید وسخنهای لطیف ادا کند وخندان
باشد وجماعت با او خوش محاورت باشد بعد ازان در میان کلمات
احوال صاحب دعوت باز گویند آن پیر گوید من بچندین هزار سال
پیش ازین در لوح محفوظ خوانده بودم که این عزیز صالح از مقبولان
است ودر آن لوح علوم اولین وآخرین مسطور است چون این

بگوید جماعت ازان مقام درگذرند ودیگر بخانقاهی رسند بغایت عظیم
وپیری درآن نشسته باشد تندچشم وسیاه رنگ وخشمناک وپیش
وی چندین چیزی مختلف نهاده بود اما قوی وغضبی ونحوستی
تمام در روی ظاهر باشد وسخن بصلابت وبتندی گوید وهر عمل که
خواهد بتمام رساند بدانچ ارادت داشته باشد چون جماعت
در آیند سلام کنند جواب گوید وسخن بسیار گفته شود در اثنای سخنها
احوال صاحب دعوت با او بگویند آن پیر گوید آری من پیش ازین
بچندین هزار سال دانسته بودم که این صاحب دعوت از مقبولان
حضرة است چون این سخن بشنوند جماعت ازان خانقاه درگذرند
وبیرون روند وبخانقاهی دیگر رسند بغایت عظیم چنانچ از هفت
خانقاه که دیده باشند بزرگتر باشد وهر صورة که در منازل دیده
بود مجموع آنجا حاضر بود واز هر گونه عجایب دیگر بسیار بود هرگز صاحب
دعوت امثال آن ندیده باشد ونشنیده بعد ازان صور عجایب واشکال
مختلف وهر کس از اعمال طاعات وعبادات بکاری مشغول باشد
ومتوجه آن عمل بود که هرگز بیکدم بچیزی دیگر مشغول نشوند ومجموع

این طایفه حرکات وسکنات بفرمان خدای عز وجل کنند جماعت بینند که
در سجود باشند وهرگز ازان سجود سر برندارند تا روز قیامت وطایفهٔ
دیگر در رکوع باشند وهرگز ازان فارغ نشوند وبعضی راست ایستاده
باشند وروی ببالا کرده بوند وبهیچ طرف دیگر نپردازند وقومی بتشهد
نشسته باشند ومراقب حال خود بوند وقطعا ازان وقت باز نیایند
وبعضی بسلام روی بجانب راست کرده شند وبهیچ طرف دیگر ننگرند
وجماعتی روی بجانب چپ آورده باشند وازان طرف بهیچ طرف دیگر
ننگرند وطایفهٔ دیگر بذکر مشغول باشند وطایفه دیگر محمد رسول الله گویند
وطایفه دیگر علی ولی الله کنند وبعضی دیگر ابراهیم خلیل الله وجمعی ذکر اسمعیل
ذبیح الله گویند وگرهی دیگر عیسی روح الله گویند وقومی دگر موسی کلیم الله
گویند وگرهی اوراد ساخته باشند وجماعتی این آیت خوانند الا ان اولیاء
الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون وطایفه نماز بجماعت گزارند وگروهی بتسبیح
مشغول باشند وگروهی بتهلیل واعمال این طایفه مجموع روحانی باشند
وربانی بوند وبیچ نوع وهرگز افعال شیطانی ازایشان در وجود نیاید
وتشویش وتفرقه ووسوسه در آن مقام نمی گنجد وازهر طرف این خانقاه

صد هزار قندیل منور آویخته باشد وجهان از روی آفتاب روشن
تر باشد وبغایت حضوری وسروری پیدا شده بود وارواح آبا واولین
وآخرین در آنجا از ذوق وشوق در حرکت باشند ورقص کنند وصاحب
دعوت بعضی را از ایشان بشناسد وبعضی را نشناسد اما ایشان بوقت
خویش مشغول باشند وفراغت از احوال واعمال عالم یافته چون جماعت
بدان مقام رسند گویند السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یا عباد الله الصالحین
ایشان بزبان نرم جواب گویند وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته ورضوانه
یا انبیاء المرسلین وهیچ آواز دیگر نیاید مگر همان اوراد که خوانند
وطریقت این مقام چنانست که چون واقف این جای شوند ودر مکان
ارواح مکان متمکن گردد جماعت بنماز مشغول شوند صاحب دعوت
باید که مراقب احوال خود باشد وتصرف در هیچ نکند وتصور بکند ازان تا جماعت
از نماز فارغ شوند وسلام باز دهند صاحب دعوت باید که درین اوقات
موافق ایشان باشد ودر قیام وقعود واعتدال وسلام متابعت
کند اما سکون وسکوت در کار رفت باید وتماشای عالم روحانی کند تا زمانی که
ناگاه مهتر انبیا علیه الصلوة والسلام والتحیة برخیزد وآواز برداد

وگوید یا عباد الله المخلصین العارفین الصالحین اسمعوا اسمعوا چون
سه کرة این بگوید آن غلغل و آشوب و غلبه و تسبیح و تهلیل ساکن
گردد و جماعت ارواح خاموش شوند و مستمع گردند برگزیدهٔ انبیا
علیه الصلوة و السلام خطبهٔ بخوانند و تحمید باری سبحانه و تعالی بگوید
بعد ازان در اثناء آن خطبه فرماید که ای مقربان حضرة خدای عز وجل
در احوال این صاحب دعوت مستجیب چه میگوید و کیفیت مقاصد
او چیست چون این سخن بگوید آواز برآید از جمیع روحانیان و
قدوسیان و مقربان حضرة و لب الوجود که این درویش صاحب
دعوت از مقبولان حضرة خدای عز وجل است چون این بشارت
بسمع جماعت رسد ازان منزل دیگر بگذرند و در بالای این مقام
خانقاهی باشد چنانکه این هست خانقاه در میان آن بگنجد
و در آن پیری نشسته باشد بغایت عالم و زیرک و مدرک چون
انبیا علیهم السلام نزدیک او رسند سلام کنند آن پیر جواب گوید و همه
انبیا علیهم السلام او را بر لوازم خود خوانند چون در آید بنشینند
و از مجموع علوم مسائل در میان آورند و از کتب اولین و آخرین بحث

کنند اما در وجه این پیر منقوشات و اشکال که در حقایق و صوامع هستگانه
دیده باشد ظاهر ببیند و در رخ او کثرت اشیا موجود باشد و جماعت را چنان تصور
باشد که هر موئی از وجود آن پیر سخنی می گوید و بر یدارد او هر مشکل که بود حل شود
و ناپرسیده مسئله معلوم گردد و سرهای عظیم که سالها در حجاب او مانده باشد
بیک نفس سهل و آسان شود و نطق او شارح علوم اولین و آخرین بود
و از اسرار مغیبات خبر باز دهد و حل مشکلات کند فقط صورت بشریت خود
را بدیشان نماید و احوال اوقات گذشته همه باز گوید و هر قضیه که بر صاحب دعوت
گذشته باشد همه باز گوید و در هیچ سخن سهو و غلط نبود و کلی وجود وی چنان
باشد که او بیان کند بعد ازان که از مقامات و حالات فارغ گردند مهتر انبیا
علیهم السلام فرماید که شما در حق این صاحب دعوت چه می فرمایید آن
پیر گوید من در لوح محفوظ دیدم بچندین هزار سال پیش ازین که این
صاحب دعوت از برکت اسم اعظم که دعوت کند و مواظب در حضور پیغامبر
آن بود و مقبول حضرت حق سبحانه و تعالی باشد و او را در وسط دعوت
روزی چنین دولتی و فرصتی و نصرتی روزی گردد و مطالعهٔ
ملکوت و جبروت کند و اشکال عالم علوی از پیش خاطر او برخیزد

دیگر بار مهتر انبیا علیهم السلام فرماید که چاره و تدبیر او چیست آن پیر
فرماید که از پیر فرماید که ما ورای این خانقاه لامکان است و آن را لاهوت
مجرد میخوانند و مرا در آن منزل راه و مجال نیست اما امری و فرمانی که
از آن حضرة فرو می آید من مطیع آن امر و فرمانم و هر چه که از آن عالم
روی نماید و بمکان رسد من آنرا بعالم زیر باز رسانم و طایفه که در تحت
مکان من اند آنرا بزیرتر باز رسانند همچنین تا بعالم دنیا که صحیفهٔ خاک
است بتو ببیت می رسانیم و ملکا ایمان را راه می نماییم و مردم را از
مهلکهای صعب بیرون می آوریم و خلاص گرفتاران از بندها و زندانها رها می کنیم و
و بارواح خاصان حضرة نزول می کنیم و از قدرت خدای عز و جل و از
عجایبات و غرایبات خبر بدیشان می دهیم جماعت گویند بارک الله و جزاک
الله عنا خیرا بعد از آن جماعت باتفاق آن پیر روی بعالم بالا کنند و بمناجات
اندر آیند و گویند ای پاک کنند و بمناجات اندر آیند و گویند ای پاک کننده
دل مومنات از مشوشات زنگ بدعت و ای بخشندهٔ ایمان بی وضع
منت ما را از مواهب و عطایای بی نهایت خویش بشارتی و فرمانی
فرست در احوال این صاحب دعوة که در طریق رضاء الله قدم ثابت داشته

است و جان تسلیم کرده است و پیوسته موافق حال است و از ماسوی الله
روی برتافته گشت و قطع ماعدون کرده و کلی متوجه حضرت شده چون
مهتر انبیا علیهم السلام با جماعت این مناجاة کنند و تضرع و ابتهال نمایند
ناگاه از عالم وحدانیت و محل صمدانیت صدائی برآید که هرگز هیچ آفریده
مثل آن آواز نشنیده باشند و در میان آواز سخنی باشد و در آن سخن
این معنی تعبیه کرده بود که ای مهتر عالمیان و بهتر آدمیان بدان و آگاه
باش که آن روز که تخلیق این صاحب دعوة می کردیم تقدیر کرده بودیم
که آواز مقبولان حضرة ما باشد و بران واسطه بود که درین اسم اعظم دعوة
کرده و مبتهج شد اکنون معلوم کنید که قدرت و فعل که بمجموع ملائکه داده
بودیم بیک فرشته دادیم و آن ملک جبرائیل امین است و علمی و عملی و نبوتی
و قدرتی که بمجموع انبیا داده بودیم و آن محمد است اکنون بسبب این دعوة
و توجه که او از برای ما کرده است ثواب و درجهٔ جبرائیل و ثواب و درجه
محمد رسول الله بدین صاحب دعوة بخشیدیم و او را مقبول گردانیدیم
و دعوة او را اجابت کردیم و هر چه مقصود و مراد او بود مهیا کردیم و
و حاجت او روا شد بعد ازین هر چیز که از حضرة ما بخواهد مراد یابد

واو را آمرزیدیم و مادر و پدر او را رحمت کردیم و قبیله و عشیرهٔ او را
بدو بخشیدیم و همه را ایمان کرامت کردیم و از آتش دوزخ و عذاب رها
نیدیم و از عقبات و عقوبات نجات دادیم و صراط مستقیم بروی عوضیم
آن پیر خانقاه نیز آواز برآورد و گوید ای بخشندهٔ بی منت و ای حکیم بی علت
این سعادت و نصرت در طالع این مرد صاحب دعوت از کجا پیدا گشته خطاب.
آمد از حضرت صمدانیت که موهبت و عطیت ما در حق هر بندهٔ مؤمن
موحد که پیدا شود احوال او در میان بندگان بدین درجه رسد اما خاص
این مراتب که یافت از برکت یک اسم است که آنرا او ورد خود ساخته
است و دعوت میکند و تسبیح کرده است خاص این درجه و مراتب بوی
دادیم از برکت این اسم اعظم بود و هر کس از بنی آدم و بنات حوا که این
اسم را بخواند در یک درجه از درجهٔ اولیا و انبیا ثابت شود بعد از آن که
این سخن را تمام کند آواز بعظمت برآید که ارجعوا ارجعوا چون سه نوبت
آن صدا بشنوند همه انبیا علیهم السلام با جماعت پیغامبران علیهم السلام
برخیزند و از آن مقام باز گردند و آن پیر کامل عالم و عامل با ایشان
همراه گردد تا باز بخانقاه مقدسان و مسبحان و راکعان و ساجدان

و مهللان و قایمان و عابدان رسند از آن خانقاه جمعی همراه ایشان شوند
تا بخانقاه صفکانه با ایشان متابعت کنند و بیایند تا صاحب دعوت را
بمقام خود باز رسانند و همه او را زیارت کنند و دست او را
ببوسند و سلام کنند و همه از چشم او ناپیدا ناپیدا شوند و صاحب دعوت
را تعطش افتراق غالب شود و صحبت ایشان طلبد و گریه و سوز
و گداز برآید و همان رفیقان و عالم روحانی خواهد و مجموع این
حالات در یکدم بر صاحب دعوت واقع شود که شخص گمان برد که
چنین سلوکی و سفری بچندین سال طی کرده بقدرت خدای
عز و جل در یک ساعت تمام کرده و صاحب دعوت را درین همه
درجات و مراتب بگذرانند و اشکال بوی نمایند و باز گردند
و طایفهٔ بی اعتقاد انکار درین ابواب تصورات عقلی کنند و بعقل
مکتسب تصرف در کارخانهٔ قدرت خدای کنند و راه بمحل عقل
کل نبرند ایشان نه و عاقلانند بلکه غافلانند که در علوم تصدیق
عالم نباشند و این سدهٔ پردهٔ پندار است و تصور که پیش چشم حقیقت
ایشان بسته است و تا در پس پرده پندار باشد این معنی بر ایشان

پوشیده باشد و پردهٔ پندار عالم سیاهی است و تاریکی و روی نور
نمی گردد و طایفهٔ از معقولیان که عقل ایشان بکمال معلومات عالم
ربانی نرسیده است در پس این ظلمت محجوبست قومی که از یک
پردهٔ ظلمت عبور نمی یابند در هفتاد هزار تتق ظلمات و انوار
کجا گذرند قال النبی علیه السلام ان الله تعالی سبعین الف حجابا
من النور و الظلمة پس بدانستم که تا توفیق سبحانی رفیق ره و جهانی
سالکان نگردد این پردها که حجب راه است از پیش چشم راه رو
ور نگردد و ماسوی الله محو نشود و سالک از مسالک مهالک در نگذرد
و بمقام توحید نرسد و تصدیق اهل دعوی نکند چرا که عالم تصدیق دیگر
است و علم و تصور دیگر و جماعت منطقیان و فلسفیان و دهریان
و طبیعیان و مبتدعان معتقد تابعان و مؤمنان و صالحان و
محققان و موحدان نمی باشند بدان سبب که در پردهٔ پندار خویش
مستغرق عالم طبیعت اند و بنور عالم وحدة و ایمان نرسیده اند
و عالم تصدیق عالم روحانی است که ورای مکان نور و نار است
و طبایع و ظلمات و تصور و پندار و اهل تحقیق در حال این

طایفه مثالی گفته اند که شخصی در عالم صورت طفل بود و هنوز حد بلوغ
نیافته و جسم او بکمال نرسیده کسی با آن طفل حکایت شهوت و لذات
آن کند چندانکه آن کودک این حدیث شنود از معاملهٔ مباشرات
چه معلوم کند چو تصوری بحال او درین باب وقتی نادان غنی بحکیمی
مسئله نوشته بود که فلان عزیز زاده الله تعالی عمره چه فرماید در
لذات شهوت النسا که چه لذات دارد و انواع معاملات آن چگونه
است حکیم نوشت که فلان شخص معلوم فرماید که خود را انبا وای
و لقمی منسوب کرده و خواسته که ما را نیز در بحر ضلالت غرق کند و جاهل
سازد بتحقیق باید دانست که شهوت لذتیست که غافل آن تا ببلوغ
صوری نرسد در دخول نساء بتقریر و تحریر معلوم نکند و دیگر مثال
گفته که شیرینی در عسل است اگر مجموع شاعران و عاقلان اول
و آخر جهان تقریر شیرینی عسل با کسی کند که عسل نچشیده باشد
فهم نکند و لذة عسل بقول قایل در مزاج او پیدا نشود الا که عسل
بچشد و در دهان برد و بخورد بعد از آن داند که عسل چه لذت
دارد اکنون احوال صاحب دعوی بنسبت بی خبران و نادانان

همچنین مثال است که ان عالمهای روحانی و مقامات نورانی و عجایب
و غرایب که به صاحب دعوت پیدا شود خود داند و خدای عز و جل
و صاحب دعوت دیگر که بهمان درجه رسیده باشد باقی خلایق ازین مقامات
در افتاده اند و هر کس تصوری کنند و اکثر تصور محال است و اهل
دعوی ازین معامله نصیب ندارند و هر سخن که درین باب گویند کذب
و محال بود و کل مدعی کذاب می باید که چون اصحاب از جسم صاحب دعوت
ناپیدا شوند و اورا حسرت صحبت ایشان غالب گردد و سوز و گریه
و زاری پدید آید همچنان اسم را بر قرار خواند و در تلاوت تعطیل
جایز نشمرد تا جای خوف نگردد که چون او اسم بر قرار خواند ناگاه بعضی
انبیا علیهم السلام برو پیدا شود و تسکین دهد اورا کند و اورا تنبیه کند
دران که احوال مرور جهان و صورت معاش دنیا بر قرار نخواهد ماند
و زود این دو سه روز موعود منتهی گردد و ایام بآخر رسد و اعمال
تو درین جهان قیمت خواهد یافت و مقام ابدی آنجاست و این عالم
فانی است و هر چه دروی است همه فانی است و آن جهان باقی است
و هر چه در آن جهان باقی است و خدای تعالی باقی است و از همه چیزها

است اکنون باید که خاطر خود جمع داری و تصور نکنی که یک دو روز مهمان
این سرای همچون غریبی باز راه گذاری و هر چه می بینی و داری بگذار و
و بگذاری بس اعتماد بر عالم فانی مکن و توجه بعالم باقی بکن و با مردم
این جهان انس مگیر و از ایشان گریزان باش که اگر دوست نمایند
از دشمنان بتراند و در قصد هلاک تو اند و روزگار تو تباه می کنند
و نقصان قوت تو می طلبند و جویندهٔ اصحاب ملکوت باش که بقای
تو میخواهند و درجات و مراتب تو می جویند و انتظار تو میکنند و سعی
در کمالات تو می برند اکنون نصیحت من گوش دار و در گوش کن و فراموش
مکن تا منفعت بینی و قرار گیر و در اندرون مطالعه سماوات کن
و ملکوت را باش ناگاه زمان رحلت برسد باید که حاضر باشی چون
این سخن بگوید بعض انبیا علیه السلام ابا اورا اطمینانی و آرامی پدید شود از چشم
صاحب دعوت ناپدید شوند و بعد ازان احوال او روی اورند باید که کار بحساب
کند تا بکمال برساند و نقصان نیاید والله اعلم واحکم و اسم اعظم اینست
یَا نَقِیًّا مِنْ کُلِّ جَوْرٍ لَمْ یَرْضَهُ وَلَمْ یُخَالِطْهُ فِعَالُهُ
خاصیت اسم شانزدهم در صغیر آنست که اگر کسی دست و چشم و زبان

بسته باشد چنانکه هیچ کار ازوی نیاید و فرو مانده و سرگردان و پریشان
حال بود و در چشم مردم حقیر و نا اعتبار باشد و هیچ کس او را در محل واقع
وافتی رنیاورد بلکه کس او را در میان خلایق بیاد نیاورد و مقدار
نهند وروی بهر عمل که کند ناتمام بود واعمال واشغال او بسته بود و خواهد که
سرانجام شغل و عمل او نیک شود و بمراد دل برسد وان بستگی از کار و بار
او برود و مستعد کارهای معتبر گردد باید که چهل روز دعوت این اسم
کند ودعوت این اسم چنان اختیار کرده اند که در مدت دعوت ترک حیوانی کند
وغذا از نباتی خورد واندک خورد وجهد کند که بیش از نان نخورد
واگر چیزی پخته خواهد برنج بروغن کنجد پزد وغلّ بافراط آن نکند
تا نسیان نیاورد واگر شیرینی خواهد مویز طایفی خورد باعرق گل واندک
خورد وبعده طاق خورد واین چهل روز با مردم کمتر نشیند واختلاط
بازنان نکند ومقامی خالی طلب کنند واکثر اوقات آنجا باشد واگر درمیان مردم
بود سخن عادت با خلق نگوید ومشغول دعوت باشد واین اسم را میخواند
وکلّی دل وجان وهوش خود با اسم اعظم دارد وحاضر وقت باشد تا از عالم
غیب چه نقش پیدا می شود که در هفته اول علامت عالم غیب پیدا گردد

واین علامت بر هفت وجه است وشرح هر هفت بگوییم تا او دانسته
باشد واز اشکال نترسد ودر دعوت بغلط نیفتد **عَلَامَتِ اَوَّلْ**
آنست چون چند روز بگذرد واو در شبانروزی شش هزار این
اسم خوانده باشد همهٔ عالم در چشم او سبز نماید همچنان که برگ درختان و
وخود را وجامهٔ خود را هم سبز بیند باید که دل قوی دارد وتصور باطل
نکند ونترسد ومستعد کار باشد واین اسم را میخواند تا روز هفتم که
دیگر علامت پیدا شود **عَلَامَتِ دُوُمْ** آنست که در روز هشتم
برو رسند خواه در خلوت وخواه در کثرت واورا گویند ای فرزند
ادمی چون غرض داری ومقصود ازین دعوت چیست برخیز وبکارهای
دنیاوی مشغول باش تا منفعت یابی باید که ازین دعوت خللی
بانقیصانی بروزگار تو نرسد وبخندد وچه اورا نصیحت کند و بستر
سانندی باید که سخن ایشان را هیچ جواب نگوید واین اسم را بلند
تر خواند که چون او بقوت باشد ودر اسم خواندن دلیر بود وبجهد
خواند ایشان از چشم او ناپیدا شوند باید که نترسد اگرچه اورا توهم
بود اما هیچ مضرّت وزحمت بوی نرسد واگر بترسد واز اسم خواندن

باز ماند واسم فراموش کند بیم باشد که فی الحال تباه شود علامت سوم
آنست که روز سیزدهم بخانهٔ خالی رود و مشغول دعوت باشد و مترصد
باشد تا چه احوال واقع می گردد ناگاه مرغی سبز ببیند که بیاید مانند
همایی و بر سر او نشیند و بانگ عظیم کند و نعره زند و از آن جنس
مرغ بسیار جمع شوند اما کوچکتر از آن باشند و آشوب و غلغل بسیار
کنند و آن مرغ که بسیار جمع شوند اما کوچکتر [فی] بر سر او نشسته باشد
بر بوی وی زند سخت و بانگ عظیم کند باید که قطعا صاحب دعوت
نترسد و اسم بلند تر از آن خواند که چون اسم بلند بخواند آن مرغ
از سر او برخیزد و بگریزد و آن مرغان کوچکتر همه بگریزند آن دم د
دهشتی و خوفی عظیم در دل صاحب دعوت پیدا شود و اندامش از
سهو آن بلرزد باید که دل قوی دارد و غم نخورد که هیچ از آن رنج
بوی نرسد علامت چهارم آنست که در روز هفدهم چون
اسم را بر همان منوال و قرار تلاوت کند بعد از صلوة العصر در
خلوت او شخصی در آید و مرقع پوشیده باشد بر صورة درویشان
آنکس آنست که امردی بود و بر طرف روی راست او خالی باشد

بغایت بزرگ و موی سیاه بزرگ سطبر در آن خال او بجنبد باشد
چنان که گمان برد که رسنی سیاه است در آن بود که عقل از آن
در تعجب افتد که صاحب دعوت مثل آن ندیده باشد بود و نشنیده
و آن شخص چون در آید سلام کند باید که جواب گوید و تواضع نماید و عزت
تمام بدارد و قیام کند اما بیش از جواب سلام نگوید تا دعوت گشته
نشود چون در آید زمانی برابر صاحب دعوت بایستد و از انواع
سخن گوید و خواهد که دل و ضمیر صاحب دعوت پریشان کند و بفریبد
و از دعوت باز دارد باید که حاضر وقت باشد و غافل نشود و اسم
بر قرار خواند و اگر نه بیم هلاک باشد علامت پنجم
که در روز بیست پنجم هفتم هر کس که پیش صاحب دعوت آید از بنی
آدم و بنات حوا و از دیو و پری و ارواح و ملائکه ضمیر ایشان
بداند یعنی انکه سخن گویند و معلوم کند که چه می گویند و چه میکنند و چه
میخورند و ارواح از کجا می آیند و کجا می روند اما شرط این مقام آنست که
هیچ از این اسرار بکسی نگوید و پنهان آشکار نکند و راز خود نگاه
دارد تا وقتی که دعوت تمام کند که اگر اسرار غیب با نامحرمی بگوید مخطی

الدعوت کرده و مراد ضایع شود باید که جهد کند **علامت ششم**
آنست که از روز بیست هفتم تا روز چهلم در خانهٔ خلوت نشیند
و مندلهٔ مربع بکشد و خود در میان مندله نشیند و دعوت میخواند
و چون شب در آید چراغدانی سبز پیدا کند که هرگز روغن در آن
نکرده باشد و فتیلهٔ در آن نهد و روغن زیت و یاسمین در آن
کند تا می سوزد تا مدت هفت شب بگذرد و فتیله را باید که هفت
کرت قل اوحی الی انه استمع بر وی خواند و در چراغدان نهد و علامات
این هفته بسیار است و درین شرح مختصر نمی گنجد صاحب دعوت
خود ببیند بعد از آن چهار کس پیش مندلهٔ او حاضر شوند و گویند ای
فرزند آدم برخیز و از میان این خط بیرون رو و خود را ازین هوای
فاسد باز آور و دل را بگردان باری بگو غرض تو ازین دعوت چیست
اگر مال می خواهی بدهیم و اگر عاشقی معشوق پیش تو حاضر کردانیم
و اگر جادوئی بر تو کرده اند آنرا باطل کنیم و بادشاهی و امارت و وزارت
اگر میخواهی ترا بر آن مرتبه رسانیم باید که با ما بگو که مقصود تو ازین دعوت
چیست تا ما آنرا مهیا کنیم چندان که ازین جنس سخن گویند هیچ صاحب

دعوت باید که هیچ سخن نگوید تا وقتی که ایشان سوگند یاد کنند و قسم
ایشان بغایت عظیم بود و براستی سوگند خورند و متابعت اسم اعظم
بیرون از حد و قیاس کنند چون ایشان سوگند یاد کنند باسم اعظمی که
ایشان دانند اگر صاحب دعوت کامل و مدرک باشد اسم یاد گیرد و دیگر آن
طایفه را بهمان اسم سوگند دهد که هرگز سهو و غلط نشود و عهد و سوگند
نشکنند و اگر یاد نتواند گرفت باید که گوید ای آویزگان خدای عز و جل
مرا با شما کاری نیست و طلب شما نکرده ام آنکس که مطلوب منست و
و مقصود من اوست خود بیاید چون این بگوید باز سر دعوت رود
و اسم خواندن از سر گیرد و حاضر وقت باشد چندان که ایشان بصلابت
و تندی گویند و او را ترسانند باید که از جای نجنبد و باسم خواندن
مشغول باشد که اگر از جای برخیزد در حال او را هلاک کنند و بکشتند
و سعیها ضایع گردد چون بر قرار باشد ایشان نیز بروند بعد از آن
در کار باشد تا روز چهلم که ناگاه آشوبی و غلبه و غلغلی در آن دعوت
خانه افتد و عظمتی و جلالتی پیدا شود و خوفی و دهشتی هر چه تمامتر پیدا گردد
که زهرهٔ مردان مرد آب گردد **علامت هفتم** آنست که چون آشوب

وغلبه پیدا شود و زمزمه و طمطراق در آن خانه ظاهر گردد و چندین
هزار مشعله و فانوس و چندین هزار روشنایی که در میان آدمیان
آدمیان هرگز ندیده باشد در آن خانه پیدا شود خواه در روز
خواه در شب اما اکثر اوقات آن باشد که این علامت در شب
پیدا شود بعد از آن مقدمه لشکر ملک الارواح پیدا شود و در برابر
چشم صاحب دعوت گذر کنند هر کس بصورتی و سلاحی دیگرگون و هر کس
بر مرکبی نشسته از صورتی عجایب که در وهم و فهم و اندیشهٔ آن نگنجد صاحب
دعوت باید که تفرج کند و خاموش باشد و اسم اعظم خواند یکی را از ایشان
بیند که صورتش سبز بود و دست و پای او مانند اسب باشد و یکی را بیند که
سر او همچون سر پیل باشد و بدن او همچون بدن آدمی بود و یکی را بیند بر صورت
آدمی و بدن او همچون بدن حمار و یکی بیند چشم او مانند آدمی و سر او چون
سر مرغ خانگی بود ازین انواع صدهزار صورت پدید آید یکی بیکی نمانند
و هر یک مرکبی سوار باشند طایفهٔ بر پیلان و طایفهٔ بر شیران و طایفهٔ بر
اسپان و طایفهٔ بر گاوان نشسته و همه گذر کنند و هر کس اشارتی با صاحب
دعوت کنند باید که اسم را بصلابت و بلند خواند و از هیچ کس نترسد که

قطعاً مضرت از آن لشکر بوی نرسد باید که هیچ سخن دیگر نگوید و نظر با خود
دارد و طریق اداب و استحضار بجای آورد تا زبانش از خوف و خشیت
سست نگردد و لال نشود که شخصی در آید ازین لشکریان بالای او از یک
مناره بلندتر و نهایت درشت و قوی هیکل بود و او را سری کوچک
دارد بر شکل بوزینه و عظیم لعب کننده بود و در نظر صاحب دعوت بازی
کند و مسخرگی نماید و معلق زند و آوازهای عجایب کند و بنزدیک مندله آید
و قصد جانب دعوت کند و دست دراز کند او را بگیرد باید که مشغول
او نشود و تن بافعال او ندهد و از وقت خود غافل نگردد که چون صاحب
دعوت چون دعوت برقرار باشد او نیز بگذرد و برود بعد از آن چترهای
سلطان برسد و هفت چتر مرصع پادشاهانه یکی برنگی پیدا شود و چون
چترها بگذرد علمی سرخ پیدا شود زرنگار و بر روی آن علم صورت اژدرهای
بود و بر روی دیگر صورت شیری بود و از غایت روشنی آن علم پندارد که
آفتابست و ملک الارواح در زیر آن علم بود سواری خوش صورت
فرخنده دیدار و او را ریشی سرخ کشیده و خندان روی بود و با مهابت
و صلابت باشد و بر شیری می زند و بسیار پریان بر صورت آفتاب و

و ماهتاب درهای مرکب او ایستاده ودست برهم نهاده وطایفهٔ بسیار بصورتهای
لطیف طبقهای پر از زر وجواهر ولؤلؤ بر سر گرفته باشند وپیش ملک
الارواح ایستاده وسیصد هزار پری در حکم او اند وکس از ایشان خیل
وحشم خود دارند چون پادشاه در رسد سلام کند باعزاز واعتبار صاحب
دعوت را پرسش کند باید که زود برخیزد وجواب سلام بحرمت وتعظیم
بگوید ودست بر سینه نهد آنچنان که همچنانکه آن جماعت که ایستاده باشند
بعد از آن هیچ سخن نگوید واسم را خواند تا زمانی که ملک الارواح بسخن اندر
آید وگوید ای صاحب دعوت چونی ودر چه کاری ومقصود تو چیست
باید که گوید ای ملک الارواح مرحبا واهلا وسهلا امدی والطاف فرمودی
خدای تبارک وتعالی از تو راضی باد چنانکه بدعوت من آمدی وزحمت
بسیار کشیدی اکنون ترا معلوم باد که غرض از دعوت من یافتن تو بود
وآنکه مرا با لشکر خود نمایی وسفارش فرمایی تا مرا بشناسند ومرا مدد
باشند در هر کاری که باشد ونکبت از شغل وعمل من بیرون برند وکار
بستهٔ مرا بگشایند وهرچه ارادت من باشد مطاوعت نمایند وتو از
خزانهٔ غیب مرا نصیبی دهی وپیوسته خود را ایمن نمایی ودر صحبت خود بری

واز احوال واعمال من غافل نباشی وبی لشکریان وخلیفه رفیق من شوی ودر
خلوتخانهٔ من در آیی وبنشینی چون پادشاه این سخنها از صاحب دعوت
بشنود وقبول کند ولشکر خود را فرماید تا او را بنشان کنند وبشناسند
در میان آن میان وهمه را در حکم او کند وملک الارواح تقبل کند که دیگر
در فرمان تو باشم وبسیار عجایب وغرایب از ودر جهان پدید اشود ونام
وآوازهٔ صاحب دعوت در عالم فاش گردد واز آنجا که افتاب برمی آید تا آنجا که
آفتاب فرو می شود مجموع خلق خدای بصاحب دعوت محتاج شوند آنگاه که
ملک الارواح بدست خود بیعت نامه بنویسد وبوی دهد ونشانی در میان
ایشان بود که چون صاحب دعوت محتاج حضور ملک الارواح شود چگونه او را بیابد
وحاضر کرده اند ودران بیعت نامه نام امیران لشکر همه بنویسد وگواه شوند
ونام وزیران پریان در آن ثبت کند وهمه در حکم او محکوم شوند واعتراف
نمایند واعتراف واز در میان جماعت پریان فاش گردد که صاحب دعوت
تسخیر ملک ارواح کرده است وبر مجموع ایشان حکم او روان شده است وپادشاه
وامرا ووزرا مسخر او شدند بفرمان خدای عزوجل وچون این عهد وبیعت
بخاصیت اسم اعظم تمام شده باشد وپادشاه جامه وتشریف بصاحب دعوت دهد

وبمیان منډل انداز د بپوشد وسفارش لشکر کرده باشد که این همه عجایب متعلق
آنست که لشکر جن وجنّة اورا بشناسند تا کار او محکم گردد و هر چیز که خواهد بتواند
کردن چون این اعمال با تمام رسانند بیکبار از چشم صاحب دعوت ناپیدا شوند
باید که او سورهٔ انا فتحنا بخواند وبسلامت از میان منډل بیرون آید وبعد
ازان درجاة ومقامات او بجز از خدای عز وجل هیچکس نداند واقتدار
بر کل عالم وعالمیان پیدا کرده باشد باید که کار به حساب کند وخدای عز وجل
را فراموش نکند واز احکام شرایع روی نتابد تا خاتمهٔ کار او بخیر وخوبی بود
والله اعلم واحکم باید که درین مدت بخورات بکار دارد وبعد ازان پیوسته
از بوی خوش جدا نشود وی سوزد **خاصیت اسم شانزدهم درگیر**
آنست که صاحب دعوت را از تعلقی که با ملک الارواح پیدا شده باشد بسیار
خرّمی وخوبی بیند ومرتبهٔ تمام یابد واز جملهٔ صاحب دعوتان عالم باشد و
ومقبول خالق وخلایق بود از جن وانس ومقصود همه مردم حاصل تواند
کرد ودست او در قدرت مطلق شود امّا باید که بدان درجه خرسند نشود
وحرکات وسکنات خارجات از مرادات ومطلوبات ومأمولات این
جهانی که حدوث عالم دنیا است بر درجات ومقامات آن جهانی که عالم آخرت

است مقدم ننهد تا در ضلالت هوای نفس نیفتند که اگرچه هرچه مراد
ومقصود او بود فی الحال مهیا شود شاید که تعلق بخانهٔ دنیا داشته باشد
وخلق دنیا روی در معاش این جهان داشته باشد چون در دنیا ثبات نیست
ونقوش او مستحیل است باید که در حصول مأمول عقبی سعی کند تا برگزیدهٔ
دنیا وآخرت گردد هرگاه که این داعیه پیدا شود وسعادت ابدی روی نماید
باید که بدعوت کبیر این اسم اعظم مشغول شود واو روان صافی کند وطمع بمال
وملک دنیا نکند وطریقت نگاه دارد وقصد کشتن بی گناهان نکند بهوای خویش
یا برای خاطر دیگری وی باشد تا در دیگری وی باشد تا در دیگر بر وی گشاده
شود بعد که متوجه دعوت کبیر شود اسرار عجب پیدا شود ودست او در عالمیان
بقدرت مطلق شود اول درجاة آنست خدای عز وجل ملکی آفریده است
در عرش مجید حفظ ونام آن ملک ملک ملائکه کرده است وهفتاد هزار فرشتهٔ
مقرب در حکم وی اند وآن ملک ملائکه با آن لشکر وافر که دارد مأمور ومحکوم
این اسم اعظم شده اند وچون صاحب دعوت وظیفهٔ طهارت وتقوی وشرط
آداب وشرایع نگاه دارد آن ملک روی بوی نماید وپیش او اندران
دریافتن ملک ملائکه آنست که شخصی بصورت بشر هر روز برای مصلحتی

و علمی پیش صاحب دعوت آید اما اساس کلمات او جمله اعمال لغوی بود و اکثر
از تحقیق اشکال و احوال اهل ایمان گوید و درجات و دقیقات و خطوط و دوا
ئر و افلاک بر و روشن کند و از اطوار و ادوار و احکام خبر دهد و بنا شناسا
خود را بصاحب دعوت نماید و چون از تامل عالم ملکوت و تنگ ان اوقات
و ملال یابد ناگاه از نظر او ناپدید شود و صاحب دعوت از تعلق با ملک الارواح
گمان برد که یکی از ایشان است که با او انس گرفته است و در صورت عیان ملائکه
و ارواح متشابهت دارند و بمثال یکدیگر اند اما طایفهٔ ارواح جن و جنیه بمجموع
در ابواب اسباب دنیا بحث کنند و راه نمایند بزر و سیم و حکومت بر خلق
و تحصیل اموال و املاک و لذات و شهوات و محورات و لباس پاکیزه و صورتهای
خوب و غفلت و خوش زیستن و در فراغت بودن و غذا و طعام بسیار
خوردن و با دختران و پسران صاحب جمال صحبت داشتن و امثال این چیزهای
اما طایفهٔ ملائکه چون قرین صاحب دعوت شوند تحریک و ترغیب ایشان با دراک
سعادات ابدی و معرفت خدای عز و جل و تفحص و تجسس در اعمال لغوی
کنند و بسیار ادراک اسرار ملکوت و جبروت و نقوش عالم روحانی و قدرت
و علوم ربانی کنند و صاحب دعوت را چون آینه بصیقل معرفت جلا دهند و هم

منفعت ظاهر بود و هم باطن و هم معاش دنیا حاصل و هم انتعاش آخرت
واصل گردد باید که صاحب دعوت بقوت فراست و فطنت دراست
معلوم کند و دریابد که آنکس نه از جماعت ارواح جن و جنیه است
بلکه ملک معظم است از زمرهٔ ساکنان تختگاه ملکوت و بسیار کار دنیوی
و لغوی از ادراک او ساخته گردد بدان معنی که اگر میان صاحب دعوت
و ملک ملائکه و لشکر او تعلق و آشنای بطریق تحقیق و اصول معنوی پیدا
شود هم نفس او را مددی و معونتی از عالم علوی پدید گردد و ادراک
معقولات کلی و معلومات ربانی ظاهر گردد و این دولت و سعادت و مراتب
صحبت ایشان درین مختصر نمی گنجد چون خود برسد بتجانه معلوم کند و در حضور
ملک ملائکه روشن شود اما چون صاحب دعوت معلوم کرد که آن شخص
نه از ملازمان و لشکریان ملک الارواح است و تعلق بعالم کبروتی دارد و از
وی مرادات و مقاصد عقبی حاصل گردد و دیگر متعلقات خود را بمقصود
دنیاوی و آخرتی می رساند دل او اطمینان یابد و آرام گیرد و بعد از ان
کار او از ان درجات و مراتب هر روز که برآید بالاتر گردد و فرمان خدای
عز و جل باید که بهر مرتبه و بزرگی که برسد خدای را فراموش نکند و از قانون

شرع مطهر روی بر نتابد و قربت نفس امان دانسته باشد و مطیع او نشود
بلکه او را مسخر کرداند و مطیع عقل کل کند تا کار بر او بود والله اعلم واحکم
واسم اعظم اینست یَا حَنَّانُ اَنْتَ الَّذِی وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا
خاصیت اسم هفتدهم در صغیر آنست که اگر کسی را قرض بسیار باشد و عوض آن
وجه اداء قرض نداره و دیگر کس چیزی بدست او نمی دهد و حیران و تهی دست
شده بود باید که اسم را بسیار خواند و دعوت کند که خلایق بروی اعتماد کنند
و معتمد گردند و غیر ازین احسانها باوی کنند و هر عمل که شروع کند فایده
بیند و هر که با او معاملت کند از طرفین منفعت بیند و بسیار سود کند از اندک
مایه که باشد و هر عمل که روی کند فرصت از آن او باشد و کار او معتبر گردد
و اموال و اتباع و اولاد او بسیار گردد و شکوه و منصب او بی شمار
و بی قیاس شود و اگر دایم این اسم را خواند عمر و دولت او بیفزاید و بیماری
و رنج گران دفع کند و چشم و جان او زنده گردد و هر امید که دارد مهیا گردد
و دعای او مستجاب شود والله اعلم **خَاصِیَّتِ اِسْمِ هُفْتدهُم دَرْ کَبِیر**
آنست چون صاحب دعوت از برای شغل و عمل یا از برای دیگری دعوت
این اسم کند آنچه مطلوب او بود بتمام حاصل گردد و دعوت این اسم چنان است که

مدة نود روز دعوت کند و شبان روزی هفت هزار کرت این اسم را بخواند و این
اسم را دعوت مثانی خوانند بعد از آن که دعوت تمام شود شخصی بروی آشکارا شود
از رجال الله که صاحب دعوت هرگز چنان نزیبد باشد از غایت شکوه و عظمت که
در آن مرد بود و بنهایت عالم و عاقل باشد و چون بصاحب دعوت رسد او را
علمی بیاموزد که هرگز دیگر بسبب مال و منال دنیا وی محتاج هیچ کس نباشد
و توانگر دنیا و توانگر گردد اگر کار بحساب کند مقصود الکل او را نوعی از علوم
کیمیا معلوم کند و عمل برابر او بکند و سخت آسان بوی آموزد که هرگز دیگر بسبب
مال و منال تنگ دست نگردد و کیمیای او چنان باشد که اگر بر سنگ زند زر گردد
بفرمان خدای عز و جل و آنچنان اکسیری که سنگ را زر کند هیچ حکیم کیمیاگر نزدین
باشد بدان سبب که اگر جواهر معتقدانه را زر کند سهل باشد بنسبت آنکه
سنگ را زر کند و عمل او مطلق بود و این قدر عظیم باشد که عقل در آن
در باحیران شود که اگر صاحب دعوت خواهد یک کوه زر سرخ پیدا کند وزدیک
او سهل بود اما شرط او آنست که بجز وقت ضرورت و احتیاج بدین شغل
مشغول نگردد بدان دلیل که آنچه تعلق بعالم دنیا دارد دون همت مردان
خدا یست باید که طریق موافقت و آداب و تسلیم با آن مرد نگاه دارد و نگذا

روکه خاطر او بهیچ سبب از اسباب برنجد که غبار بر خاطر او نشاندن بکار صاحب
دعوت موافق نباید تحمل کند تا مرتبه کلّی حاصل شود والله اعلم واحکم وما توفیقی
الّا بالله واسم اعظم اینست یَا مَنَّانُ ذَا الْاِحْسَانِ قَدْ عَمَّ كُلَّ الْخَلَائِقِ
مَنُّهُ خاصیت اسم هفدهم در صفحه آنست که اگر صاحب دعوت
چیزی بدست کسی میدهد بسبیل امانت از زر و جواهر و اجناس و ودیعت
می نهد و خواهد که آن چیز بسلامت بوی باز رسد باید که این اسم را بر حریر
سفید تحریر کند بمشک و زعفران و در وقت تحریر بخور و بوی خوش بر آتش
نهد و بسوزد و نوشته را بر سر آن امانت نهد و با امانت بکسی دهد اما شرط
آنست که هیچ کس را ازین عمل خبر نشود مگر دست مدّعی و بیگانه و دزد
و نابکار بدان امانت نرسد و بسلامت بوی باز رساند همچنانکه نهاده بود
بفرمان خدای عزّ وجلّ و اگر بر جامهٔ کعبه نویسد بمشک و زعفران و در کفن
میت کرده و با او در گور نهد ببرکت این اسم اعظم میت در گور نریزد و نپوسد
اگرچه در دنیا مردم و ماحفظ و ملوّث بود و اگر کسی را ریخ برص باشد
و هیچ دارو و مداوات بهتر نشود باید که این اسم اعظم را بر کاغذ خطای نویسد
بمشک و زعفران و بر بازوی راست بنده شفا یابد بفرمان خدای عزّ وجلّ

وچند نوبت دیگر از وی دفع شود باید که اعتقاد درست دارد و شک نکند که
خدای عزّ وجلّ قادر است و اگر کسی عزیمت سفر کند و صاحب دعوت خواهد که
آن عزیمت باطل کند و آنکس بسفر نرود این اسم را بر پوست آهو نویسد
بمشک و زعفران و نیت کند در بطلان رحلت او و در مقامی که او باشد
در دیوار قبله پنهان کند و سه روز هر روز چهل کرّت این اسم بدان نیت
بخواند عزم سفر آن کس باطل شود اگرچه عزم مصمّم کرده باشد بفرمان خدای
عزّ وجلّ و اگر کسی دیگر بسفری رود و رفتن او ضرورت باشد خواه بازرگانان و خواه درویشان سیّاح و خواه لشکریان و خواهد که در آن سفر
از خطر ایمن باشد این اسم را بنویسد بر پوست آهو بمشک و زعفران و در
میان بازو آویخت خود نهد مگر حرامی و دزد و نابکار و قتّال و عشار و بیگانه
در راه بوی نرسد و از آفت و بلا ایمن بود و قطعا در راه مانده نشود و اگر
جماعتی بدکاران بوی رسند چشم ایشان کور گردد و گوش ایشان کر شود
و او را نبینند والله اعلم خَاصِیَّتِ اِسْمِ هَشْتَدَهُمْ ذِکْرِ بِرّ
آنست که اگر صاحب دعوت را واجب است که دعوت این اسم کند و طریقت
بجای آرد تا در دعوت کند فهم نشود و مجموع خاصیت اسما یافته بود و باستقلال

بر پوست

که

صاحب دعوت بود نه چنان که صاحب دعوت جزوی بوده واز کلیات بی خبر
بود ودعوت کبیر این اسم اختیار است برانکه هفتاد روز مخصوص دعوت
کند وهر روز پنج هزار کرة بخواند براستی ودرستی واسرار از اغیار پنهان
دارد بعد از آن هر مقصود که طلبد مهیا گردد وبر اعدا غالب شود
وصاحب قبول ارواح وابتهاج گردد وعجایبی درین دعوت دیدنی موجود
است که صاحب دعوت بمطالعه آن برسد یک شمه ازان چنان واقع گردد
که ناگاه طایفه از مسافران بدر خانهٔ صاحب دعوت آیند ونذور وفتوحات
بسیار بیارند وگویند ما فلان شخص میخواهیم ونام صاحب دعوت
بگویند که این امانت بدو سپاریم چون پیش صاحب دعوت حاضر
شوند باعتقادی هر چه تمامتر بنشینند وعذرها خواهند از احتمال
زحمات ومددی که صاحب دعوت ایشان را داده بود اما صاحب
دعوت نداند که مقصود ایشان چیست درین وقت وظیفه آنست که
هیچ سخن نگوید تا ایشان گویند با کسی دیگر که در آن صحبت حاضر باشد
واگر کسی حاضر نبود با یکدیگر گویند که ما در کشتی بودیم وکشتی در دریا بود
وناگاه بادی سخت برآمد وکشتی ما را در غرقاب انداخت وهمه دانیم هلاک

واندیشه خطر بود ناگاه این مرد عزیز بزرگوار از روی آب دریا ظاهر
گشت وکشتی ما را بگرفت وهمان زمان باد ساکن گشت وتشویش
از میان برخاست وبسلامت ما را ازان دیار بیرون آورد واز بیم
خلاص اکنون ما همه بجان منت پذیر او شده ایم وروح وروان از وی
داریم ومال ومنال از وی یافتیم وطرف دریا بار از احوال او باخبر اند واین
آوازه در آن جانب بغایت مشهور است ومریدان ومعتقدان او در
آنجا بسیار اند چون این سخن بگویند آن اموال که آورده باشند از نقد وجواهر
واجناس همه بوکیلان صاحب دعوت سپارند وبروند چنانچه صاحب دعوت
در آن حال حیران بماند وبعد ازان هر طائفه که در بریه باشند از حال او باخبر
باشند وهمت از وی طلبند وراه بیابان ودریای ایشان سهل وآسان
گردد وصاحب دعوت همچون خضر والیاس علیهم السلام در بر وبحر عالم متصرف
شود وخلایق را از مهلکها خلاص دهد واین مراتب از صاحب دعوت
معروف گردد وهمه کس در شهرها واقف این اسرار شوند اگرچه صاحب دعوت
از مقام خویش حرکت نکرده باشد این همه احوال از وی ظاهر شده بود از
خاصیت دعوت این اسم اعظم اما نشان این احوال در اوقات صاحب دعوت

چنان نماید که هر گاه که بدین درجه رسیده باشد چون در بریه صورتی
واقع شود که جماعتی سرگشته شوند یا در دریا تلاطم امواج طایفه را بیم استغراق
بود و آن طایفه بدعا خواندن و تضرع و ابتهال کردن مشغول شوند
خواب بر صاحب دعوت غلبه کند و او را اثر و باید و حواس از کار فرو ماند
و دیده از دیدار محسوسات فرو گیرد و در مطالعه اندرون عین بصیرت
بگشاید فرجه و آشوبی پیدا شود و خلایق را بیند که در بلیتی و زحمتی
افتاده اند و خود را نیز بیند که در میان ایشان یک یک میگردد و از میان
بلا بیرون می آورد چون از خواب بیدار شود معلوم کند که روح پاک آن صاحب
دولت بوده که در عالم غیب در بر و بحر بصفتی از صفات خدای در کار
بوده و عملی از عالم بعالم فعل آورده بوده و ملخص را میگرد چون بدین منازل
رساند باید که حمد و سپاس باری عز اسمه بتقدیم رساند و اوقات غنیمت
داند و بمعرفت مشغول باشد و از جاده صراط مستقیم روی بر نتابد و اول
این طریق شریعت است روی بر نتابد و دوم طریقت و سوم حقیقت تا در شریعت
محکم نشود بطریقت نرسد و بصفت خدای تعالی موصوف نشود و این از وی
در وجود نیاید که راه بنشان والله اعلم و اسم اعظم اینست

وتا در طریقت استوار نگردد.
بحقیقت نرسد و تا بحقیقت نرسد ...

يَا دَيَّانَ الْعِبَادِ كُلٌّ يَقُومُ خَاضِعًا لِرَغْبَتِهِ وَرَهْبَتِهِ

خاصیت اسم نوزدهم آنست که اگر کسی غایب باشد و احوال و خبر او ندانند
اسم را بنیت او پنج هزار بار بخواند و بعد از آن دو رکعت نماز بگزارد در
هر رکعتی یک بار الحمد و ده نوبت اخلاص و ده نوبت آیة الکرسی بخواند
و چون سلام باز دهد سر بسجده بنهد و صد نوبت چنین نوبت صلوات بفر
ستد اللهم صل علی محمد کلما ذکره الذاکرون وکلما سها عنه الغافلون وصل
علی محمد و آل محمد وسلم و بعد از سلام هزار نوبت این اسم را بخواند و بعد
از آن این اسم را بنویسد بر کاغذ بمشک و زعفران و اگر پوست آهو باشد
بهتر باشد و چون زمان خواب در آید نوشته را در زیر سر نهد و در خواب
رود خدای عز و جل هم در خواب اول غایب را ببیند و احوال او
جزئی و کلی معلوم کند و هیچ مخالف نبود و غایب بزبان خود آنچ بوی
گذشته بود بگوید و اگر غایب را احوال داند و اسم او را معلوم کرده بود
و خواهد که باز موضع آید هم بدین نیت بخواند و ترتیب نگاه دارد که چون
دعوت تمام کند هم در ساعت روی بجانب او کند و با وطن آید و تا پیش
صاحب دعوت نرسد از تکبر و بفرمان خدای عز و جل و شک در دل نیاورد

نه

و کلی همت خود معروف آن کند تا همچنان که خواهد مقصود و مراد او حاصل
گردد والله اعلم **خاصیت اسم نوزدهم در کبیر**
آنست چون صاحب بدین اسم رسد بسیار حالهای عجایب او را پیدا شود که
گاهی این حال در خود یافته بود و هم خود قدر خود دانند و داند که او چه
کسی است و مراتب و درجات او کجاست از جمله چون بر عوج این
اسم رسد جاسوس افلاک و زمینها شده باشد اگرچه در یکی مقام معلوم
ساکن بود از غایت ادراک از وجود همهٔ عالم با خبر بود و از احوال غیب
آگاه بود باشد و احوال غایبان از وی پرسند و نشان همه براستی
بگوید و بحقیقت داند و در هر ملکی و در هر شهری که صورتی از حادثات
واقع گردد بیند از وقوف خلایق او را خبر بود و منهیان عالم غیب
او را آگاه کنند اما وظیفهٔ آنست که دعوت کبیر درین اسم بجای آورده
و این دعوت را دعوت خالقی خوانند بدان سبب که او در آفرینش مو
جودات معرفت و تصرف پیدا شود و از آن اشکال و انواع خبر بود و
و بسیار منفعت بیند و از چیز وقوع مخلوقات و ظهور آفرینش آگاه بود
و محظوظ باشد چنانچه بعضی از آن بر مراد خاطر او باشد و هر چیز که خواهد

تمام کند و بعضی آن بود بی ارادت او بود و نا تمام بماند باید که در همه اوقات
در یاد خدای تعالی بود و حق را فراموش نکند و محبوط و صعود
نگاه دارد که غلط و سهو روی ننماید که سخن عجب از انبیا و اولیا
نقل کرده اند صاحب دعوتان کامل مکمّل در آن معنی که شیطان
دشمن روشن انسانست قال الله تعالی الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا
تعبد الشیطان انه لکم عدوٌ مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم درین
معنی اندیشه کند مبادا که عمل شیطانی کند و ظن برد که رحمانی است و مخطی
الدعوت گردد باید که بحقیقت معلوم کند که مجموع علماء ربانی و حکماء یونانی
اتفاق کرده اند و از حضرت رسالت علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات
خبری درین معنی آمده است که شیطان را در میان آسمان و زمین منزلی
هست و اکثر اوقات آنجا ساکن است و چون سالکان راه طلب در اجتهاد
بطلب خدای عز و جل از مکان مجاز و هوا بعالم حقیقت عزیمت و رغبت
نمایند و از مقام کثافت بعالم لطافت میل کنند و عروج از اسفل خاک باعلای
افلاک متوجه گردند در آن منزل بشیطان رسند و آن ملعون رجیم در آن
مقام خود را چنان بر ایشان نماید که تصور آن سالکان بمثابتی بود که بمقصود

رسیدند وحضرت خدای عزوجل را یافتند ومکمل شدند وهیچ دقیقه از سلوک

دقیق م

ایشان نمانده ودر سهو وغلط افتند امّا اگر توفیق یار گردد وآن طالب همّت
برست درجات طلب برحق بود الهام یابد از جانب الامکان که ان منزل
فروغ الوهیت است ببیست وحجابی در پیش آمده است وحایلی مشکل
پدید شده است ازان تصور وپنداشت باز گردد واستغفار کند وازان
منزل درگذرد ومدتی باسرگیرد باشد که دیگر در دام شیطان نیفتد واگر
نعوذ بالله سعادتی ابدی وعنایتی ازلی روی ننماید وسالک مرده وبسته
بیم بود که در آن مقام بماند ومکر وخدیعت شیطان مغرور گردد وگمراه
بماند وهرگز راه بخدای تعالی نبرد وتصور چنان کند که بوصول رسیده است
وحضرت واجب الوجود را یافته است زنهار تا ازین مقام محترز باشد واین
اشارت را بچندین باب معلوم کند وتفکر بسیار کند که اشکال وتشویش ظاهر و
باطن درین درج است تا در بابدان ان شاء الله توفیق رفیق باشد واسم اعظم اینست

یَا خَالِقَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ إِلَيْهِ مَعَادُهُ

خاصیت اسم بیستم درصحیفه آنست که اگر صحیفه کسی خواند که کسی را از عشق خود بی قرار
کند ومعشوق بمال واسباب فریفته نشود وبتغلب وتحکم حاصل نشاید کردن و

ودهرمان وجادوان ورمالان وفیلسوفان ومنجمان ازچاره وتدبیر آن
عاجز مانده باشند باید که این اسم را بر کاغذ خطایی نویسد بمشک وزعفران
وبآب روان اندر اندازند وبخور بر آتش نهند در آن وقت که اسم می
نویسد ونام خود در آن نویسد واگر اسم مادر نداند حاجت نباشد
وبر کنار آب روان هزار بار این اسم بخواند ونقش بآب روان اندر
دهد واگر ان روز روزه گیرد بهتر بود وحیوانی نخورد چون دعوت
تمام کند آن کس از مهر ومحبت صاحب دعوت دیوانه شود واگر در حصار آهنین
بود وزنجیر نهاده بود بگسلد وآرام نگیرد تا بپیش او آید وآن آب بپای
هر درخت که رود برکت وثمر بسیار پیدا شود وهر کس که ازان آب باز خورد
ایمان او تازه گردد وزیادت شود ودر وقت رحلت با ایمان وشهادت بود
واورا جنت باقی روزی گردد وعقبات مرگ وجهنم بروی آسان باشد

وعقوبات م

اگرچه محروم وگناهکار باشد امّا اعتقاد درست باید وصدق پاک ٥٥٥

خَاصِیَّتِ اِسْمِ بِیستُمْ دَرْ کَبِیرِ

آنست که درین اسم مراد کلی حاصل می شود وجموع اندوه وبلیات
ومکروهات ومشکلات ودشواری از صاحب دعوت بری گردد وقبض

و بسط و ترقّی تمام پیدا شود و مطلوبات او جزئی و کلّی حاصل گردد امّا اگر ماورای
این مقصد که در شرح اولی آمده است او را مقاصد اشیا پیدا شده باشد
و خواهد محصل گردد وظیفه آن بود که دعوت این اسم کند و این دعوت
را دعوت رحیمی خوانند یعنی مجموع ذرات عالم بر او رحیم شود و هر یک بخششی
در کار و عمل او کنند و او را مددی دهند از روحانیان عالم علوی و سفلیان
روحانی یعنی عالم غیب و شهادت و اهل غیب و شهادت و غیب و دعوت
این اسم چنان اختیار امده است که چهل روز دعوت کند و هر روز پنج هزار
پانصد کرّت بخواند چنانچه شرط است که در هر دو وسط دعوت تا اثر خواص
پیدا شود و این خاصیت چنان پدید گردد که هر کس از بنی آدم و بنات
حوّا که او را ببیند دوست او گردد و ملازم او گردد و قطعاً هیچ کس نخواهد که از حضور
دور شود مگر هم از ملال خاطر او ترسند و وحوش در کوه و بیابان و بیشه‌ها
چون او را ببینند پیش او بایستند و از و نگریزند و طیور هوائی نیز بر وی
گرد آیند و پیش او همچون دریا بجوشند و بر سر او نشینند و دانه از دست او خورند
و اگر بر کنار دریا بگذرد ساکنان دریا نزدیک او جمع شوند از هر جنس مختلف
که باشند و رقص کنند و چشم از وی صاحب دعوت بر نگیرند و آدمیان و عالمیان

و دیوان و پریان و ملائکه و ارواح مجموع بر و مهربان گردند و خلایق
عالم را این اسرار منکشف شود و در حیرت و عجب افتند و درها بارها و مقامات
باز گویند و خلایق از رومند و خواهان دیدار او باشند و از شهرهای
دور خلق بدیدار صاحب دعوت آیند و زیارت او کنند امّا وقت صاحب دعوت
از مکاشفات اسرار ربانی چنان خوش و با حضور بود که از این همه فارغ
بود و نظر او این حرکت را اعتباری نبود و رعونت نماید و او را لذّت مشاهده
روحانی حاصل شده باشد و از لذات نفسانی محترز بود بدان سبب که قبول
عامه تعلق بشاد شدن نفس مجروح دارد و روح مقدس از آن مراتب نفرة
و اجتناب بر بودی شود پس معین است که التفات بامثال این حرکات نکند
و خلایق بدین واسطه مرید و معتقد او باشند و با آخر حال صاحب دعوت
درین درجات و منزلت بماند و عالم هر کس از و نصیبی یابند والله اعلم

خلق هم

و اسم اعظم اینست یَا رَحِیمَ کُلِّ صَرِیخٍ وَمَکْرُوبٍ وَغِیَاثَهُ
وَمَعَاذَهُ خاصیت اسم بیست و یکم در صیغه آنست که اگر کسی دعوت این اسم
کند بسیار عجایب بیند بفرمان باری تعالی و این دعوت چنان است که
دوازده روز روزه دارد و حیوانی نخورد و هر روز ده هزار بیست

وبرابر بزرگان وسلاطین روزگار دود واگر برابر ایشان بخواند م

وهیچ بار نخواند بهتر باشد انگاه اعمال او چنان مترقی کرده واو را قبول پیدا
شود که سلطان واکابر زمان شغل وعمل خویش حواله بوی کنند وامور معظمات
مملکت تفویض بوی کنند ونیابت خویش رجوع فرمایند واو بفضل حق تعالی
عز وجل وخاصیت اسم اعظم از عهدهٔ آن اشتغال بیرون آید وکار او هر روز
زیادت کرده واگر در خواندن ملازمت کند بدرجهٔ کمال رسد وبزرگی یابد
چنان که بر همه بزرگان سرور وسرافراز کرده ومراتب صاحب دعوت بکمال
رساند ودعوی صاحب قرانی کند وبمال دنیا حریص شود ومستغرق اموال
واسباب واتباع کرده وخواستهٔ او بسیار شود اما اگر ترک ملازمت
اسم کند هم در آن درجه ماند وزیادت نکرده واز عالم روحانی مهجور شود و
وبلذتهای جسمانی قانع باشد واز درجهٔ اعلی بود که اسفل قرار گیرد

خاصیت اسم بیست ویکم ذکر کبیر

آنست که یک دعوت کبیر درین اسم آنست وشرط آن دعوت چنان است که
چهل ویک روز دعوت کند وهر روز هفت هزار کرت این اسم بخواند وروزه
گیرد وحیوانی کمتر خورد وبخور بسوزد بعد از آن تسخیر ارواح سلاطین بروی
آسان شود وارواح سلاطین باوی انسی گیرد وآشنائی روی ح او شود

واز آن بسیار خوبی ونوعی ببیند واما رایش تعلق آن بود که اوّل کار سلطان
وقت از احوال با خبر کرده وطالب او باشد وچندان جهد کند که او را حاضر باید
وچون حاضر باید یک نفس از پیش خویش جدا نکند وبی مشورت او دم نزنند
واز معظمات امور مملکت با خبر بود ودر اصلاح احوال عالم وخلایق عالم متفق
باشد وخلایق عالم را از برکت نفس او روزگاری بغایت خوش گذرد وآن
سلطنت مستدام بود وقطعا خلل ونقصان در آن پادشاهی بر نیشود
ونام وآواز سلطانی بهر دیار بیرون رود وصیت وعظمت وعدل واحسان
او فاش کرده وسلاطین دیارهای دیگر بتفحص آن احوال مشغول شوند
وعاقبت الامر از حال صاحب دعوت واقف کردند وطالب شوند وچندان که
صاحب دعوت را از آن پادشاه جویند وخواهش نمایند که مردی بدین نشان
وبدین وچنین فعلی دارد ودر حضرت شما ست والتماس آنست که او را بدین
طرف فرستند تا زیارتی کنیم وبدان جانب باز کرده باید که آن سلطان صاحب
دعوت را بهیچ مکان نفرستد واز خود جدا نکند ناگاه از طرف مغرب پادشاه
عالی تبار با لشکر بسیار خروج کنند وبطلب صاحب دعوت بیرون آیند واین
سلطان مانع شود وصاحب دعوت را رها نکند ودرمیان ایشان جنگ افتد

وچون روز در میان این دو پادشاه خصومت باشد واسطهٔ صاحب دعوت
بود قطعا میسر نشود که صاحب دعوت را یابند چون مخالفت از حد درگذرد
و بخلایق زحمت وآزار فراوان رسد در آن اثنا شبی از شبها صاحب
دعوت در عالم غیب بحضرة رسالت علیه السلام والتحیه رسد ودر خواب
ازان حضرة تشریف یابد وبر قدم مبارک رسول الله سر نهد واز یافتن آن
حضرة تشریف بشناشتی وذوقی بوی رسد ونور وصفائی در وی پیدا شود
بعد ازان حضرة رسالت بصاحب دعوت گوید که ای درویش چرا در میان
این جماعت اصلاح نمی کنی صاحب دعوت گوید یا رسول الله چگونه اصلاح
ایشان کنم پیغامبر خدای اورا ره نماید وتقریر فرماید که چگونه می باید کرد
وچون صاحب دعوت بدرجاة اولیا رسیده باشد وانکشاف همه عالم دریافته
بود وجز از مجموع باز ولی اشارت دریابد اما مبتدیان این راه را نیز
باید گفت تا کار روا نشسته کنند و ماطنت نکرده باشیم وکاری که اورا چندین
سال میسر کرده در این کتاب بیان کنیم اکنون معلوم کند که معلوم حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرماید که ای صاحب دعوت چارهٔ ایشان آنست که کسی را
بدان لشکرگاه فرستند که مخالفت آمده اند واز زیر قدم اسب پادشاه پارهٔ خاک

برگیرد البته باید که از زیر قدم اسب سلطان بود تا مراد حاصل شود وچون
آن خاک برگیرد پیش تو آورد و تو مصحف هزار کرت این اسم را بر آن خاک بخوان
وهر بار که بخوانی نفس بدان خاک اندر دم وچون تمام خوانده باشی وبمیان لشکر
گاه خود رو وراست برابر لشکر بایست واحتیاط کن که سلطان ایشان کجا
استاده است وقلب لشکر کجاست وآن خاک را بروی ایشان برافشان و
وبزبان بگوی که شما تفرقه وپراکنده گردید همچون این خاک بفرمان خدای عزوجل
وبعد ازان دست برابر هم زند چنانکه آواز دست بگوش لشکریان برسد و بعد
ازان باد بخواندن اسم مشغول شود وتوقع کند که ناگاه خروشی و فریاد عظیم
در آن لشکر افتد وگردی وغباری بغایت پیدا شود وهیچ کس نداند که در آن
لشکرگاه چه واقعه افتاده است چون شب در آید وآن گرد وغبار فرونشیند
حاضر آن نظر کنند یک تن ازان جماعت ازان لشکر بر روی صحرا نمانده باشند
وهمه منهزم شده بوند چون این سخن تمام شود و هادی سبیل سالکان عالم از چشم
صاحب دعوت پنهان شود چون صاحب دعوت بهوش آید باز احوال بر همین
منوال تمام کند وآن مقصود حاصل گردد واز هر طرف که لشکری پیدا شود
وقطعا دفع آن بهیچ وجه نتوان وبجنگ ولشکر کشیدن کار میسر نگردد وجواب

ایشان نتوانند کفت جان بجز این دعوت نبود واین طریق محاربت اولیا بود
از حضرة انبیا علیهم السلام این اسناد بدیشان رسیده است واعمال برآمدن بفرمان
خدای عزوجل واین قول خدایست وراست فرموده است وبجرب است
واز هر طرف که پادشاهی بطلب صاحب دعوت فرستد یا طلب مملکت کند همین جواب
خواهد بود وآن سلطنت وامارت ووزارت مستدام باشد وقطعا نقصان
در آن دولت پیدا نکردد مکر آنکاه که صاحب دعوت در تلاوت اسم اعظم تقصیر کرده
وترک دعوت روا داره ومعطل شود خرابی در مملکت پیدا شود وسلطان ووزیران
مملکت پراکنده ومتفرقه شوند وتباه کردند بفرمان خدای عزوجل وصاحب دعوت
اول می فرماید آن کس که این همه اسما را تجربت کرده است وخاصیت همه دیده است
مرا بنهایت عجیب وغریب آمد که کسی در دعوت اسم اعظم چنین مقام ودرجات عالی برسد
که پادشاه دنیا وآخرة شود ومتصرف آسمان وزمین کردد وحکم بر مجموع مخلوقات
کند ودانکه این منزلت ومراتب از برکت دعوت اسم اعظم یافته است وترک
تلاوت اسم اعظم کند ودعوت فروکذارد تا نقصانی بوی رسد اما چون حکم خدای
عزوجل باشد عجب نبود نفعل الله مایشاء ویحکم مایرید وفرموده اذا جاء القضی
عمی البصر ونعوذ بالله من غضب الله حافظ وقت باشد والله اعلم واسم اعظم اینست

اعظم

یا تام فلا تصف الالسن کل کنه جلاله وملکه وعزه
خاصیت اسم بیست ودوم در صفر آنست که اکر کسی طالب علم وحکمت معانی ومسئلهای
غریب بود آنست که اکر کسی هیچ نخوانده بود باید که هر روز نود ونه کرة این اسم
اعظم برخواند که عن قریب علم وحکمتی که از بنی آدم وبنات حوا در حجابست
بروی منکشف کردد وازان منفعت بسیار بیند چنانک از زبان او فواید تمام
بخلق رسد ومرید ومعتقد او فراوان کردد وحل مسئلهای مشکل کند
وافتتاح ابواب مغلق بروی آسان کردد وصاحب دعوت خود داند که
چه قدر ومرتبت یافته است وهر روز که برآید مرتبهٔ او ازان زیادت
شود وپایهٔ او بلند کردد بفرمان خدای عزوجل اما باید که احوال خود با هیچ
کس نکوید تا برکات برسد خاصیت اسم بیست ودوم در کبیر
آنست چون صاحب دعوت بدین اسم رسد وتمامی دعوت خواهد وکمال خاصیت
طلبد باید که بدعوت کبیر این اسم مشغول شود تا مقصود ومراد کلی حاصل کردد
ودعوت کبیر این اسم آن بود که نود روز هر روز چهار هزار وچهار صد وچهل
وچهار بار این اسم اعظم بخواند بنیت ادراک معلومات ومعقولات ومغیبات
علم لدنی چنان که فرموده در کلام مجید وعلمناه من لدنا علما چون دعوت تمام

شود صاحب دعوت بمقامی رسیده باشد که جمله معلومات عالم غیب و شهادت
بر وی کشف شود و ازان همه با خبر بود و از هر مسئله که سوال کنند جواب گوید
و بدایع العلوم و صنایع العقول از عین قلب او پیدا شود و از هر علم که دیگری
بچندین سال خوانده باشد با خبر باشد و بیان آن کند بقدر عقل مستمع و اگر بوستین
چواب گفته باشد و کلی و جزئی مسائل بر وی پوشیده نباشد و آنچه معلوم کرده
باشد تتبع بدیگران رساند و این مثال چنان باشد که اگر صاحب دعوت خواهد که
کسی را از نقود علوم علوم خویش محظوظ گرداند و بهره مند کند باید که بفرماید
تا آنکس از دعوت صغیر وسیلتی پیدا کند و دعوت صغیر معلوم کرده است
که عدد از هزار نمی گذرد باید که مدت ده روز این اسم را بخواند از یکی تا پانصد
تا هزار که عدد صغیر است بشرطی که دانند و تحقیق دانند و باید که بیگانه را در اسرار
خود مدخل ندهد الا آنکه از مردان خدا که او را خبر از سلوک اهل خدا بود و
و کمال نفس او معلوم کرده باشد و حال او دانسته بود بعد ازان که این شرایط
معلوم شده باشد و دانند که مرد نیک است و از صالحان است و دعوت
صغیر بجای آورده بود باید که شب جمعه او را پیش خود خواند و فرماید تا سورة
الانعام تمام بخواند و یس و انا فتحنا و تبارک الذی بیده الملک و بعد ازان الهیکم

التکاثر و سورة الفاتحه بخواند چون نیمه شب درآید و خلایق همه آرام گرفته
باشند و در خواب باشند صاحب دعوت او را پیش خود خواند و زبان
خود در دهان او نهد و بگوید تا بایع بمکد چون این کار تمام شود و زبان
صاحب دعوت مکیده بود همان زمان باب علم بر قلب او گشوده گردد و از
مجموع علوم بهره مند گردد اگرچه در طلب علم ظاهر مقصود بود و چیزی نخوانده
باشد و این سری عظیم است از اسرار حق سبحانه و تعالی که در شان اولیا
خود فرموده است و بحر بست و چندین تن از درویشان خدا از صحبت
صاحب دعوت بدین مقام رسیده اند و مقصود خود دیده اند و علام علوم
اول و آخر شده اند اما هیچ کس ازین خلایق عالم از احوال ایشان واقف
نشده اند و همچنین می فرماید که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری ان شاء الله
حق سبحانه و تعالی ما را ازین علم بهره مند گرداند که این علمیست که آنرا
علم ربانی می خوانند بفرمان خدای عز و جل والله اعلم و اسم اعظم اینست
یَا مُبْدِعَ الْبَدَایِعِ لَمْ یَبْغِ فِی اِنْشَائِهَا عَوْنًا مِنْ خَلْقِهِ
خاصیت اسم بیست و سوم در صغیر آنست که اگر کسی دعوت
این اسم کند بمرتبه صاحب دعوتی برسد و ازان بدرجه صاحب دیوانی

و سرافرازی رسد باید که هر روز هزار و یک بار بخواند و چون باز
آن وقت رسد که مبتدا کرده بود دولت و سعادت روی وی کند
و چنان خردمند و زیرک و کاردان گردد که اگر همه اسباب عالم بوی
تفویض کنند ضبط همه بتواند کردن و از علوم او هیچ فوت نشود و شیخ
شهاب الدین مقتول رحمة الله علیه فرموده است که هر که این اسم بخواند
اگر که هیچ کتاب نخوانده بود اگر هفت اقلیم زمین را بوی سپارند محافظت
همه بکند و از حساب او سر موئی ضایع نگردد و هیچ غلط و سهو در حساب
او نبود و طایفه که عمل و وزارت می کنند چون این اسم خوانند کار ایشان
مترقی گردد و دولت ایشان زیادت گردد و دشمنان بروی ظفر نیابند
و استخراج و استیفاء او نتوانند کرد و بهیچ باب برو وی فرصت نتوانند یافت
و اگر در مدت دولت کسی با او خیانت کند هلاک گردد و صاحب دعوت را از
قصد دشمنی هیچ کس نقصان نبود و مضرت بوی نرسد بفرمان خدای
عز و جل و زبان بداندیشان بسته گردد ان شاء الله تعالی ::: ::: :::

خاصیت اسم بیست و سوم ذکر کبیر

آنست که صاحب دعوت چون بدعوت کبیر این اسم رسد از آفتاب جهان تاب

مشهورتر باشند و خلق آسمان و خلق زمین از احوال او باخبر بوند اما
در دعوت این اسم عجایبی در غایت کمال روی نماید و شرایط و آداب در
دعوت صیغه مسطور است باید که معلوم کرده بود و عامل آن بود
تا ضعیف همت نبود و در سهو و غلط نیفتد که این عجایب چون نام
کرد نشانه او آن بود که پادشاهان و سلاطین و وزرا و امرا
و ارکان دولت از دیار مشرق و مغرب از بس که نام وصیت صاحب
دعوت شنیده باشند و زهد و تقوی و امانت و دیانت و راه نمائی
بسبیل ارشاد معلوم کرده بوند رجوع اعمال و اموال و اسباب و اولاد
و اتباع و هر چه ما یتصرف ایشان باشند بوی کنند و امور کلیات و جزئیات
بروی مفوض دارند اگر چه او را بچشم سر ندیده باشند و بصحبت او نرسیده
بوند چنانک معتقد و مرید او باشند که از غایت طلب از احوال او باخبر
بوند و دشنو مجموع بزرگان عالم باشند تا حدی که اگر زنی با شوی
خود گفت و گوی کند داوری آن پیش صاحب دعوت برند اگر چه
مسافة بسیار درمیان باشد و بهیچ قاضی و شحنه نروند و بفرمان او
راضی شوند اما صاحب دعوت بوجود خود از امثال این اعمال فارغ و متنزه

بود اما خلایق را از وی کریز نبود و بوی محتاج باشند و شرط او
نیز آنست که سخن در کار خلق بکوید و اعمال خلق از خاص و عام
با تمام رساند که اگر درین باب تقصیر کند بپیش اهل مروت ظنت
کرده باشد و در روا داشتن حاجت خلق خدای در دعوت او هیچ
نقصان پیدا نشود بلکه کمالی دیگر بر مزید کردد که حق تعالی و تعیین
این دولت از برای آن بروی ارزانی فرموده است تا نفع بایشان
رساند و حاجت حاجتمندان روا کند و ملاذ و ملجأ فقرا باشد و ظنت
نکند تا بخیل اهل دعوت نبود والله اعلم و اسم اعظم اینست

یَا عَلَّامَ الْغُیُوبِ فَلَا یَفُوتُ شَیْءٌ مِنْ حِفْظِهِ وَلَا یَؤُدُه

خاصیت اسم بیست و چهارم در صحیفه آنست که چون
صاحب دعوت ملازمت این اسم کند هیچ کس از فرزندان آدم بهیچ باب
در هیچ صورت دشمنی و کینه با او نتوانند کردن و مجادلت و مخاصمت
نتوانند ورزیدن و هر چیز که او بکوید بسمع رضا بشنوند و بقول او زند
و در نظر مردم بهیبت نماید و بر دل مردم شیرین بود و هر حرکت که از وی
در وجود آید بخیر و شر تحمل کنند و تعظیم او بر خلایق واجب شود و هر چه

ارادت او بدان باشد بطوع و رغبت کنند و اگر کسی را دوست دارد و سخت
مهربان او باشد و آنکس بی التفاتی کند و از او فراغت نماید و او را
طاقت نباشد باید که این اسم را بر چیزی مشموم مزار کرت بخواند و بوی
دهد تا بوی کند که چون بوی آن بمشام ان رسد مزار شعله از محبت
و مودت او در خانه دل آنکس برافروزند و از وی عاشق
تر کردد و اگر چیزی خوردنی خواند و قدری بخورد وی دهد
این عمل بغایت نیکو کند و هرگز مهر و محبت صاحب دعوت از دل
او بیرون نرود و اگر مطلوب از نظر طالب دور بود و اینها نتواند
کردن نه مشموم تواند و نه ماکول باید که این اسم را بر کاغذ چینی نویسد
بمشک و زعفران و از جائی بلند بباد ویزند تا باد آنرا بجنباند که همان
خاصیت کند و در وقت خواندن و نبشتن بخور بکار دارد و بسوزد
و در هر عمل که کند باید که بوی خوش ملازم بود والله اعلم بالصواب

خَاصِیَّتِ اِسْمِ بِیسْتِ وَ چَهَارُمْ

آنست که صاحب دعوت چون در مقام اعزاز و اعتبار متمکن و مرفه
خاطر و از علایق و عوایق این جهانی مبرا شده باشد و کلی دل و جان او

ملازم اسم اعظم باشد و قطعا وسواس شیطانی و هواهای نفسانی
برارواح و اشباح او از طریق سلب و جذب غالب شود و زاهد
حقیقی و عابد یقینی بود و خود داند که زهد و عبادت او از برای
دام صید خطام و مرام و قید ایام نیست و کلی توجه او بحضرت
وشنید و زرق او برای شهرت نام و ناموس مجازی نیست واجب
الوجود کرده است و از غرض باکتساب معیشت و جمع کردن اسباب
دنیاوی روی بحصول مامول لوذوی کرده بود که هر سالک که توجه او
چنین نبود غول راه درویشان بود و چون خود در گمراهی اسیر
شده باشد خلق را گمراه گرداند و بمقصود حقیقی نرساند اما چون
از صفای باطن در دعوی اسم اعظم حاصل کرده بود بتحقیق و از غایت
حضور و ادراک مکشوفات و معروفات از امور و محبت اموال
و اسباب این جهانی محترز و مجتنب باشد و اگر چیزی خورده باشد و سیر
بود و اگر نه خورده باشد و گرسنه بود پیش ضمیر او یکسان بود و او را
از مثال این حالات باری و زحمتی نبود و اگر ملبس بود و اگر عریان
بود در وقت او تفاوتی نبود و لا غرغه در وجود او پیدا نشود و اگر

بدرون صاحب دعوی مصفا
و منور شده باشد و معرفت اسم
اعظم م

مجموع خلایق عالم با او بپرستند و سجده پیش او کنند منور آن نگردد
و اگر همه خلایق منکر و منهی او باشند و بر و لعنت کنند و هدیان گویند و قصد
قتل کنند و زندقه و الحاد و کفر نسبت کنند باید که در حضور معنی از آن
اقوال و افعال نرنجد و متمکن بود و از مدایح و تعظیم خلایق و عیش و تنعم
مطول نشود و بعالم عقبی و منظور آمت و مسموعات و مشروبات آنجایی
مجبول باشند و هرگز بجاه و مال و حسن و جمال هیچکس حسد نبرد و خود
را شکسته دل داند و خوش کند درین حدیث ربانی که چه معنی دارد
انا عند المنکسرة قلوبهم و مندرسة قبورهم و باید که نفس انسانی او را اطمینان
غالب باشد و تعظیم امر الله و شفقت خلق الله و روان مادر و پدر از
وخشنود باشند و آنچه شرط با شریعت بقوت و سع طاقت کشیده بود
و مرتاض بود و بمجاهده طریقت کشیده باشد و اول سلوک او را تجلی
برکمال بوده بود و نشان شیخ کامل آنست که از راه سه گانه باخبر بود
و آنچه وظیفه شریعت و طریقت و حقیقت باشد و جای او نفع
باشد و با وجود علم در عمل سعی کرده بود و دانا و توانا از راهها
باشد و ارشاد سالکان و طالبان تواند کرد و ازین افعال و اعمال

غالب تر آن بود که شیخ صاحب دعوت برحق باشد واگر صاحب دعوت
نبود شیخی را نشاید و دیگر او را نفسی مؤثر باشد که هر چیز که مشغول
شود آن عمل زود حاصل گردد و چون با عمال و خواص دعوت
اسم اعظم رسیده باشد که هرچه که در عالم مراد دل او باشد چنان
برآید و اعمال بجای رساند که مثل آن هیچ کس نتواند و کلیات حالات
شیخ در دو سه مسئله تمام کنیم اول بر شیخ این راه واجب است که
صبور و شکور بود چنانکه از مریدان و معتقدان و مبتدیان
سلوک هر چه از حرکات و سکنات و اقوال و افعال مخالف اما
در باب طریقت ارشاد کند تا از آن مقام در گذرند بلطف
تا در ایشان قول شیخ کارگر کند و ایشان را راه بیابند و هر چه که
پیش آید از صادر و وارد راضی باشد تا در باب الله الاعظم
راه یابد و بقضا رضا دهد و در طریق اخلاص مجتهد بود
و مخلص باشد تا در علم و حکمت ظاهر گردد و متابعت این
حدیث کند قال النبی صلی الله علیه وسلم من اخلص لله
اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة فی قلبه علی لسانه و دیگر آن که

معرفت نفس خود تمام حاصل کرده باشد تا از خدای بحقیقت
باخبر بود و طریق فقر و فنا سپرده باشد و نیستی ماسوی الله یافته
بود و بدین مقام رسید من عرف نفسه بالعدم فقد عرف ربه
بالوجود یک حدیث دیگر آنست که بر شیخ این راه واجبست که
عالم علم ظاهر باشد و عارف معرفت باطن باشد تا ارشاد درویشان
تواند کرد و سالکان را بخدای تواند رسانید و باید دانست که
عارف بی علم مثل کسی باشد که بر لب دریای بود حاضر و در آن
دریا کسی مستغرق باشد و او بر ساحل خواهد که او را از غرقاب
بیرون آورد اما آشنا نداند و هر دو بر لب دریا بماند و
و آن مستغرق برابر او هلاک گردد و او را چاره نبود
اما عارف عالم آن باشد که کسی که بر آب دریا حاضر باشد
و آشنا داند و چون مستغرق را بیند بگذرد یا فرو در رود و
و او را زغرقاب خلاص دهد تا داند که معرفت با
با علم نیکوست و عالم بی معرفت بکسی ماند که مجموع علم
شنا بری دانسته است اما زهره ندارد که بدریا رود

دی نرسد که او نیز هلاک کرده واز دریا بیرون نتواند آمدن علم را
بعمل نمی آورد. باید دانست که مجذوب غیر سالک وسالک غیر مجذوب راه
بری را نشاید والله اعلم. باید که راهبر هم عالم باشد وهم عارف تا کار
شیخی بجایی تواند رسانید ومریدان ومعتقدان را از دریای ضلالت
بساحل هدایت در آورد واز خود پرستی ومتابعت شیطان
دور کرداند بعضی را ببرهانات علمی وبعضی را بمکشوفات عرفی
وبحقیقت باید دانست که تا شخص بدین مقام دوگانه نرسد
بشیخی را نشاید ومناسب این کلمات سخنی است که منقول است
از حضرة قطب الاقطاب شیخ شهاب الدین ابی حفص السهر
وردی قدس الله روحه که شیخ هر شبانروزی بعد از آنچه و
وظیفه وطریقه خود ساخته بود از صلوة خمس ونوافل وسنن
وتطوع وقراءة کلام الله وتذکیر وتکبیر هزار کرت بجموع جمل اسم
بخواندی وما تحقیق است که از قوت معرفة وجدانی وعلم ربانی
وتوفیق سبحانی بوده است که هیچ کس از بنی خود مستعد
این اعمال نتواند بود واین اجتهاد نتواند کرد پس بدانستیم

ادم

که شیخ راه را این نشانها باشد وتمامی ولایت در تمامی این دو درجه
است که باسم بپیوندد بعد از آنکه این مرد وحالات دیگر وجوه موجوه
کرده شاید که او را شیخ زاهد خوانند یا عابد دانند یا عارف
شناسند وعجب نبود که جوینده این معنی درخویش هرگز یک تن
از بنی آدم ندیده همچنین ندیده باشد واین طالب تحقیق میداند که
ندیده باشد همچنین مردان درعالم کون وفساد نادر توان یافت و
وگفته که الفناء ولا حکم له بعد از آن که درویش بدین صفتها موصوف
شده باشد اوراد دعوت اش اسم اعظم واجب آید واین دعوت را
دعوت حلیمی خوانند ودر مقدار بنجاه روز صد بنجاه بار باید خواند
که بعد از آن خلایق عالم صغری وعالم کبری محب ومعتقد او گردند
ومخصوص هر کس ازین خلایق او را وصف کنند بطریقی واو
موصوف زبان جمله خلایق عالم تربیت او نهند از کرم وتواضع
تحمل کند وبشرف علم ومعرفت مشرف بود وهمه کس او را دوست
دارند وباری سبحانه وتعالی او را دوست دارد واو را
از جمله محبوبان خدای عز وجل کیرند از آن زمره کر یحبهم ویحبونه
که

اما اگر از شرایط و وظایف صاحب دعوتان تقصیر ظاهر شود در کمالات
صاحب دعوت نقصان پیدا شود والله اعلم واسم اعظم اینست

یَا حَلِیمُ ذَا الاَنَاةِ فَلَا یُعَادِلُهُ شَیْءٌ مِنْ خَلْقِهِ

خاصیت اسم بیست و پنجم در صغیر آنست که اگر کسی شوریده حال
باشد و سرگردان و از خانمان آواره شده باشد و هیچ کار و عمل
نبودش و قانون احوال خود بار نیابد باید که هر روز سیصد
و یک کرت بخواند و جهد کند که بعد از فرایض بخواند و اوقات
غنیمت داند و اعتقاد درست دارد و این اسم را بخواند که زود
باسر شغل و عمل خود رود بسیار به از انچ اول بوده باشد
و مال و منال او زیادت گردد و بیش از قیاس گشایش
و افتتاح در کار او پیدا شود و اگر خواهد که سعادت خود را
امتحان کند اندک مایه بدست آورد و در آن تجارت کند باندک
روزگاری صاحب مال گردد و مکسب و منفعت بسیار بیند
و خدای تعالی دولتی و شوکتی تمام بوی دهد و بهر چه روی
نهد آن جز بمراد او میسر شود و از هیچ کس نترسد و هیچکس

در آن احوال مدخل نتواند کرد بفرمان خدای عزوجل و مردم
از و اندیشه کنند و این پر اعتقاد الکساق اعظم خوانند بدان
دلیل که این را زبان بند نام نهاده اند و زبان خلق بزو بسته
گردد و هر چه او گوید بسمع رضا بشنوند و پسندیده دارند زیرا که قول
او بر دل خلق شیرین باشد و نشان سهم الغیب در طالع او
بسیار باشد و اعتقاد درست داشته بود که صفا و وفا پیدا
شود و در خاصیت این اسم شک در دل نیارد و اگر شک
آرد فی الحال او نعماته مبدل گردد و خسر الدنیا والاخره بود والله اعلم

خَاصِیَّتِ اِسْمِ بیستْ و پنجم در کبیر آنست که صاحب
دعوت را معلوم است که شخص بدرجه که رسیده است از خلق
آسمان و خلق زمین و ملائکه و ارواح و اولیا و انبیا
و تابعین ایشان و هر کس که او را درین عالم نامی بوده
است بمجموع مذموم و مطعون زبان جمعی شده اند و بار طعن
و لوم کشیده اند و این سخن روشن است که هیچ کس از زبان
هیچکس نرست و از خبث طبیعت مفسدان خلاص نیافت

وا از مذمت مخلوقات درگذشته اند و در شان خالق بحث
کرده اند و سخن در اختلاط گفته اند و نسبت زن و جفت کرده
اند چنانکه در کلام مجید مثال آورده است وَقَالَتِ الْيَهُودُ
عُزَيْرٌ ابْنُ اللهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللهِ چون حکایت
برین جمله است صاحب دعوت را واجب است دعوت این اسم
اعظم کردن که عقد اللسان مخلوقات و موجودات است
واین دعوت را دعوت معیدی خوانند یعنی چون صاحب دعوت
دعوت این اسم کند و شرایط نگاه دارد هر کس بتهمت و غرض و
حسد و حقد و مکر و افعال مذموم در کار و حال صاحب دعوت
سخنی گفته بود یا خواهد که بگوید از آن تصور باز گردد و دیگر
باثبات مشغول شود و صورتی چند از احوال صاحب دعوت
معلوم کند که از قول ماضی که در نفی و انکار گفته باشد پشیمان
شود و از جمله ذات عالم اثبات او ظاهر کرده و شرط دعوت
معیدی آنست که صد هزار کرت بخواند بل چند زبان که تواند و
وباید که ضمیر او صافی بود بطریق مشروط و وظیفه مشغول تا عمر

او بسیار بود و بنهایت عمر طبیعی برسد و دیگر آنکه صاحب دعوت چون باین
اسم رسد باستحفاظ شرایط که محفوظ داشته باشد مجموع مخلوقات از دعوت
او باخبر شده باشند و اینها نیز از این صاحب دعوت خوفی عظیم
در دل بودنی آنکه هرگز از وی جوری و جفائی یا ظلمی و تغلبی
دیده باشند و آن نیز هم از خوف خدا بود که در دل ایشان پدید
شده باشد و از این مرتبه بسیار خبر بینند والله اعلم و اسم اعظم اینست
يَا مُعِيدُ كَمَا أَفْنَاهُ إِذَا بَرَزَ الْخَلَائِقُ لِدَعْوَتِهِ مِنْ مَخَافَتِهِ
خاصیت اسم بیست و ششم در صغیر آنست که چون خواننده این
اسم را بمداومت و ملازمت و کثرة تلاوت و اعتقاد درست
چندان مال و نعمت جمع شود که بسیار خلق محتاج او شوند و قطعا
حساب مال نتواند کرد و چندین کس از نعمت او توانگر شوند
و هر کس که او را ببیند دوست دارد و مهربان او گردد و او بر همه
مهتر و سرور شود اما باید که در خواندن تقصیر نکند و ملول نباشد
و ترک تلاوت نکند و اگر ترک کند و بفضولی و تباه کاری مشغول
گردد ناگاه اسم را جمع شود و رجعت اسم بغایت صعب است

چنان که باز درویش کرده و باحوال فقر خود باز کرده و بیک جو
از مال دنیا قادر نبود و این باب را رجعت اسما نام نهاده اند
یعنی آنچه در دعوت حاصل کرده باشد معکوس کرده و بحال خود
باز رود باید که شک در حل نیاورد که این اسم را خاصیت
بسیار هست و بتدریج پیدا شود و صاحب دعوت از اموال
و نعمت و از آن مستغنی کرده و بداند که خدای عز و جل قادر است
که درویش را توانگر گرداند و توانگر را درویش کند و این
اسم در جمع شدن مال مددی دهد **خاصیت اسم بیست و ششم**
در کبیر آنست که صاحب دعوت اگرچه از اسباب و املاک
و اموال و اولاد و اتباع و جاه و دولت و سلطنت و امارت
و وزارت و زر و جواهر و رخت الوان و غلامان و کنیزکان
و ستوران و آنچه تعلق بشوکت و تجمل دنیا تعلق دارد بسیار
جمع کرده باشد و از آن فراغتی حاصل کرده بود خلایق عالم از وجه
اعتقاد و ارادت که با صاحب دعوت داشته باشند هر کس از پیش
خود بنحو اهل که چیزی دیگر بصاحب دعوت بخشند اگرچه او را بهیچ چیز

و هیچ کس احتیاط نبود بشرط آنک دعوت کبیر این اسم بتقدیم رساند و
بصدق و اعتقاد درست بخواند و این دعوت را که دعوت حمیدی خوانند
و دویست هزار کرت بیانی باید خواندن با وجود آنک صاحب دعوت
بدان چیز محتاج نباشد و قبول نکند آن طایفه مریدان آن چیزها
بلا زمان صاحب دعوت بسپارند و باید که ایشان بستانند و در راه
خدای بدرویشان صرف کنند تا منع خاصیت اسم اعظم نکرده باشند که
بعد از آن باندک زمانی املاک و اسباب سلاطین روز بروز زیادت
کرده و اعتقاد و ارادت خلایق بیشتر شود و هر روز مرتبه او در
ترقی و تزاید باشد تا حدی که موضع از مواضع روی زمین املاکی
و اسبابی از آن صاحب دعوت باشد و صاحب دعوت از حضور با حق
از آن همه فارغ و بی نیاز بود و چندان که او اسم بر قرار خواند این
چیزها زیادت شود و با وجود آنک هر کس از خلایق عالم چیزی
بوی بخشیده باشند همچنان منت پذیر او باشند و از و منتها قبول
کنند و ذکر او بخیر و خوبی کنند اما اگر در دعوت اسم تقصیر بکند رد جماعتی
پیدا شوند و هر کس چیزی از آن صاحب دعوت برگیرند و آن چیزها

بجا برد آرد و ترک خواندن کند
دعوت گسسته شود و چون مدتی
درین تقصیر

متفرق شود چنانک اورا هیچ از آن املاک واسباب ونقد و
واجناس نماید بفرمان خدای عزوجل واین احوال را در دعوت
رجعت اسما خوانند وتتمهٔ در شرح صغیر مسطور است . باید که
در وظیفهٔ اوراد دعوت تقصیر نکند تا در کمالات وحالات حقیقی
ومجازی صاحب دعوت تقصیر ونقصان ظاهر نگردد والله اعلم واسم
اعظم اینست یا حمید الفعال ذا المن علی جمیع خلقه بلطفه
خاصیت اسم بیست وهفتم در صغیر آنست که هر کسی از بنی آدم وبنات حوا که
این اسم را بسیار خواند وعزیز دارد وبا خصوصا بقدر میان مردم
عزیز باشد وذلیل نگردد واگر کسی بر انگشتری نقره نقش کند و
وبر موم پاک نهد هفت مهر وبآب روان اندر اندازد و
وشصت وسه بار بخواند وآن آب باز خورد هرگز غمگین نگردد
ودرویش نشود حق تعالی از عالم غیب براو درها بگشاید
واو غنی گردد واز قوم وتبع خویش بزرگتر شود ومیان محفل
عزیز نشیند وهیچکس دشمنی وخصومت با وی نکند واگر کسی
دشمنی وخصومت او در دل گرداند عن قریب حیاة او بممات

مبدل گردد واکثر آن بود که مقبول گردد واگر این اسم را بی شک باعتقاد
درست بخواند بمرتبهٔ امارت ووزارت برسد واگر خوانندهٔ این اسم
درویش بود چون این اسم بسیار خواند توانگر گردد اما باید که بیست
وپنج روز حیوانی نخورد وهر روز سه هزار وبیست کرت بخواند
وبا بر خوشامد وسخن عاقلانه گوید وآنچه حاجت او باشد بخلوق
درمن حضرت آویزد کار عرضه دارد که حق تعالی مراد او بدهد واز عالم
لاهوت اسرار بسیار بر او منکشف گردد وخلق عالم همه نور معنی
در او ظاهر بینند والله اعلم بالصواب

خاصیت اسم بیست وهفتم در کبیر

آنست که صاحب دعوت از مقام عبودیت وغیریت درگذرد وبا معبود
خود واصل گردد واین حال چگونه بود که کسی از بندگی بمراتب پادشاهی
رسد اما نزدیک صاحب دعوت سهل باشد سبب آنک مقام فقر وفنا
بود وابتدا این مقامات آنست که اوراد دعوت این اسم باید که
وشرایط غذا وطهارت وحضور اوقات در شرح صغیر بعضی گفته
شده است وترک حیوانی درهمه دعوتی محبوب است علی الخصوص
درین دعوت نگاه داشته باشد که چگونه می باید کردن وعدد اسم در دعوت

اولی گفته ایم و همان است اما احوال و واقعهای صاحب دعوت آنجا گفته
باشند که چون شرایط دعوت بجای آورده بود دعوتی دیگر باید کرد در تسخیر
قمر تا اسرار پیدا شود و این دعوت را دعوت عزیزی خوانند و شرط انست که
چهارده روز دعوت قمر کند و هر روز ده هزار کرت این اسم بخواند و اگر
شب زنده دارد و روی بقمر کند و اسم می خواند و هر شب ده هزار
کرت بخواند و هر نوبت که بخواند بگوید یا قمر اجب داعی الله که چون
دعوت تمام شود شب آخر در نیمهٔ شب قمر از آسمان روی سوی وی
نهد و فرود آمدن گیرد و نزدیک شود چنانک او را در آغوش آورد
و صاحب را اندک خوفی و دهشتی بود اما اگر حیوانی نخورده باشد
و از شهوت النسا احتراز کرده باشد از آن خوف باکی نبود و در غایت
حسن و جمال بود و بر صورت بس امرد خوش بود و بوی خوش از و آید
و باید که داند که او از روی محبت و ارادت آمده است و چون
پیش او حاضر شود سخن گوید با صاحب دعوت باید که استماع کند اما اسم
خواند تا زمانی که قمر گوید ای صاحب دولت ترا از خواندن من چه
غرض است صاحب دعوت گوید ای قمر تو خداوند بروجی و در منازل

آسمان از تو سریع سیر تر اختری نیست و در مجموع عالم بالا و زیر گردانی
بر آن و آگاه باش که مرا از روی دیدن عجایبات و غرایبات نقوش
عالمست و مراد از تو می خواهم که مرا بر عجایبات عالم مطلع گردانی و هم
نقشی که در پردهٔ غیب است بمن نمائی آنگاه قمر جواب گوید که ای صاحب
دعوت تو در خانهٔ خلوت بذوق و شوق خویش مشغولی و هم در مقام
حضوری اکنون بیا سپاس و حظ از حیات خود بر گیر که من یار توام و هر گاه
که خواهی پیش تو آیم و همنشین تو باشم صاحب دعوت باید که همان سخن
گوید تا قمر را ملزم کند و قمر با او شرط کند که من ترا در بروج عالم ببرم و تفرج
مجموع بکنی و بخانهٔ خلوت باز آرم و سری عجایب در دعوت هست که چون
قمر مسخر صاحب دعوت شود بر جمیع نقرهای عالم حاکم گردد و اگر خواهد مجموع
سیمها که در عالم است قمر در خانهٔ او دهد چنانک در تسخیر آفتاب مجموع زرهای
طلا در تصرف صاحب دعوت بود اما از ذوق خدای عز و جل صاحب
دعوت نظر با اینها نکند و فارغ بود که زر و سیم فانی است و در طلب
چیزی فانی عمر ضایع نتوان کرد و صاحب دعوت در طلب اشتغال باقی سعی
میکند والله اعلم اما چون قمر مسخر شود و بحکم صاحب دعوت اندر آید او را با خود

برگیرد و از مشرق عالم تا بمغرب عالم بگردآید و از هر چیز که موجودست
او را خبر دهد و دریاهای عالم بگوید غایب و جزایر با آنچه در آنست
و کوههای روی زمین با آنچه در آنست و بیابانها و هر چه در آنست
و شهرهای ربع مسکون و خلایق که اندر اندر آنست مجموع آبادانی و خرابی
و هر چیز که بنی آدم هرگز بدان نرسیده است اما صاحب دعوت اول که
نقل از حضرت او بخلایق عالم رسیده است و این همه عجایبها پدید
فرموده است که سکندر دعوت این اسم کرده بود و آن همه عجایب
و غرایب که بر روشن گشت در هفت اقلیم زمین ازین دعوت
بود و او چنان صاحب دعوت بود و عملی چنان کرده بود که خود را
با لشکر در اطراف عالم و بجایهایی رسد که هیچ آفریده ندیده بود و
و صورتی چند از عجایب واقع می شد اما آنچه در دعوت قمر در خاطر
بگذارد قوت عمل بظهور پیوسته و سکندر در وقت دعوت صفت آب
حیوة شنیده بود چون دعوت تمام کرد هوس آب حیوة در سر او
پیدا شد عزیمت ظلمات کرد و برفت و چندین عجایب در ظلمات
بدید اما حق تعالی آب حیوة روزی او نکرد و در باز گشتن

چون بر زمین با خبر رسید بکنار دریا بیتی رسید لشکر فرود آورید
و سه روز بر لب آن دریا بنشست ناگاه کوهی از میان دریا
بر آمد و سه روز در میان دریا ایستاده بود و نمی جنبید و بهیچ
طرف حرکت نمی کرد سکندر فیلقوس فرموده که کشتی بیاورید چون
کشتی بیاوردند خود با چندین حکیم بر کشتی نشست و ارسطاطالیس
حکیم در میان ایشان بود و خواستند که بنزدیک آن کوه روند و
و آن را ببینند که چیست چون پاره برفتند ارسطاطالیس اندیشه
کرد و بترسید و حجتی و عذری آورد و بکلبتی بنشست و باز گشت
و بساحل فرود آمد سکندر با آن جماعت برفت چون بنزدیک آن
کوه رسید ناگاه آن کوه بحرکت اندر آمد و دهانی بگشاد که آن کشتی
فرو برد و در آن نفس قمر از آسمان فرود آمد بیک طرفة العین
و سکندر را از میان آن خلایق بر بود و بر کنار ساحل نشاند
آن کشتی با آن کوه ناپیدا شد ارسطاطالیس حکیم پیش سکندر
باز آمد و گفت ای پادشاه عالم الحمد لله که بسلامت ترا دیدیم
چگونه بودی و چون رستی سکندر فیلقوس فرمود که شکر باری

وتقدس که کز ندی نرسید گفت آن چه کس بود که ترا از آن ورطه
خلاص داد فرمود که آن قمر بود که مرا بساحل نشاند پرسید که چه سبب
بود که قمر درین وقت ترا یاری کرد جواب فرمود که من دعوت
قمر کرده بودم دیگر پرسید که دعوت قمر چگونه کردی و بچه وجه ترا مسخر
شده بود سکندر فیلقوس را فرمود که بدان خدایی که آفریدکار و دارای
زمین و آسمان است که من این اسرار هرگز با هیچ کس از بنی آدم و بنات
حوا نگفته ام اما این زمان با تو بگویم بحق استادی که بر من داری
و دانش و حکمتی که تو داری صورت حال آن بود که من یک اسم اعظم
از بلیناس حکیم یاد داشتم آنکه استاد ارسطاطالیس بود و شرح گفته
بود که درین اسم اعظم قمر موجود است و من شرایط دعوت آن بجای
آورده بودم و با قمر دوستی گرفتم و قمر در همه اوقات با من رفاقت
میکند و یاری میدهد و در همه جا همراه من است و در چندین مهلکها مدد
من میکند و باری ارسطاطالیس حکیم گفت که رحمت و عظمت آن اسم
اعظم که تو یاد گرفته و امروز همچنین خاصیتی از وی بظهور آمد که من چندین
سال پیش ازین تاریخ در کتاب زنجاه یافته بودم که سکندر فیلقوس

در مدت عمر خود دعوت قمر بکند قمر مسخر او گردد و او را در روی زمین بگرداند و بر
و بحر بوی نماید و سلطنت مجموع بوی تسلیم کند و بسیار عجایب ببیند اما ندانستم که
این دعوت چگونه باشد تا این زمان که بچشم خود دیدم که قمر در دریا معاونت
و مدد بوی کرد و آن گمان که داشتم بر من یقین شد اکنون از حضرت پادشاه
عالم التماس دارم که این اسم بمن آموزد و یادگار پادشاه عالم بعد از آن
سکندر فیلقوس دعوت عزیزی بارسطاطالیس حکیم آموخت و نقل
است که حکیم چندین سال در دعوت عزیزی سعی کرد و صاحب دعوت شد
و در آخر حال هم در آن دعوت درگذشت و حق سبحانه و تعالی برایشان
رحمت کرده دنیا و آخرت بدیشان داد اکنون صاحب دعوت باید که احوال
خود و خاصیت اسم اعظم دانسته باشد و کار دانسته کند تا مقصود حاصل
شود والله اعلم و اسم اعظم اینست یَا عَزِیزُ الْمَنِیعُ الْغَالِبُ عَلَی
أَمْرِهِ فَلَا شَیْءَ یُعَادِلُهُ
خاصیت اسم بیست و هشتم در صفت آنست که هم دوستی را شاید و هم دشمنی را
باید اما بغض را بغایت پسندیده است و شصت و شش خاصیت
درین اسم اعظم از عداوت و محبت و عقد اللسان و جر و قهر و عقد النوم

وعقد الرجال و تقلب قلوب و بسیار چیز که ذکر آن جایز ندانسته اند
و صاحب دعوت از ممارست و مداومت اسم بدان خاصیت رسد که
اگر علاحده گفته شود کتاب مطول گردد باید که بداند که این اسمی
است بغایت عظیم و آن اسم اعظم که آسمان و زمین و ثوابت
و سیارات و ملائکه و ارواح و جن و انس و وحوش و طیور که خدای
تعالی آفریده است در مبداء فطرت بخاصیت این اسم آفریده
شد و نقلست که این اسم است که بر پیشانی عزرائیل عم نبشته
است و حیوانات عالم آنچه جانورست تا چشم بر پیشانی او
نکنند و این اسم را نبینند و اسرار این اسم بر ایشان منکشف
نشود دست از جان شیرین بر ندارند و اگر خواهی که شمهٔ
از اسرار این اسم بدانی اول ضابطه آنست که روی در تقوی
کنی و پرهیز کاری از ماسوی الله بیکبارگی ورو حانا شوی
و ترک علایق و عوایق کنی و طهارت شعار خود سازی تا آنچه
خواهی حاصل کنی و تقوی آن نباشد که چون متقیان این وقت که
بنفاق مرائی اند جامهٔ خویش بشوئی و بنشینی و درویشی ورشتن را

بهانه کنی و تسبیح در دست پیچی و عصا نگاه داری و برابر خلایق نماز
بسیار کنی و در هنگام وضو ساختن آب فراوان ریزی و به آواز
بلند ذکر کنی و اوراد بسیار خوانی و اظهار روزهٔ دایمی کنی و مجموع
این افعال روی در جذب مال دنیا بود و قبول عامه و رعنائی
رنگ جامه و این چیزها که همه فعل منافقان و سارقان طریقت
درویشانست بلکه چون متوجه حضرت خدای عز و جل بشوی از لقمهٔ
حرام نگاه داری و چشم از دیدن نامحرم برهم نهی و زبان از غیبت
و بهتان و دروغ و هزل و هذیان و قصد مسلمانان لال سازی
و گوش از سخن بیهوده و آنچه مالایعنی باشد و کذب و غیبت مردم
برگردانی و دست بجهت ناحرم نرسانی و پای بجای ناشایست و نابایست
نروی و جمیع اعضای خویش از منکرات نگاه داری و دل و جان ملازم
اسم اعظم داری و غیر خدای عز و جل نپرستی و دوستی با فاسقان و عوانان
و ظالمان و اهل ضلالت و بدعت نکنی و متابعت رسول خدای صلی الله علیه
وسلم و یاران او رضوان الله تعالی علیهم و تابعان ایشان و مشایخ
کبار که بر جادهٔ صراط مستقیم اند از اعتقاد پاک و صدق و یقین برحق کنی تا آنگاه

تر انسبتی وتشبهی بر اهل تقوی باشد ودعاست مستجاب باشد
ودر سلک اهل تقوی بجنت روی وصاحب دعوت شوی وازین اسم
اعظم ممتع کردی وروی از عالم فانی بعالم باقی ولعب ولهو بر دل تو
سرد کرده وکرد منکرات نکردی ودر میان صوفیان صافی در آیی
وچون این مقدمات بجای آورده باشی تقوای نفسانی واجب
شود مثل روزه دایمی وصلوة قایمی وحج تمام وسخن عادة در میان
خلق کم گفتن وچیزی کم خوردن وبزرگ وتکلف قبول ناکردن واگر تصرف
در چیزی کند باید که بحقیقت داند که حلال است وآن نیز اندک واز شبهه
دور بودن با آنکه حلال وطیب بود آنگاه که در تقوی ثابت قدم شده ...باشند
بدعوت اسم اعظم مشغول گردد تا از صورة ومعنی بهره ور گردد دیگر اگر
خواهد که اسرار این خاصیت بداند باید که آن زمان که در عالم فتنه وآشوب
ظاهر گردد وروی زمین پر لشکر شود وملکها روی بخرابی نهد وتنگی نعمت
بود وجوش وخروش در نهاد خلق جهان افتاده بود ولشکر از اطراف
روی بیکدیگر آورده باشند ودر میان ایشان جنگ وخصومت باشد
وتیغها از نیام بیرون آورده باشند وکوس وجنگ جنگ فرو کوبند وعلمها

برافرازند واسبان شیهه زنند وسواران ابروها پر از چین کرده باشند
ودلیران هلاک نهاده در آن زمان صاحب دعوت باید که دل خود پاک دارد
وتوجه بحضرت خدای عز وجل کند وهر دو گوش خود بگیرد تا آواز خارج
بگوش او نرسد واین اسم را هفتاد ویک بار با اعتقاد درست بخواند وباد اندر
میان آن عساکر اندر دمد وبگوید بستم دست وپای شما بفرمان خدای عز
وجل وبحرمت این اسم اعظم ودست برهم زند محکم ونظر کند که دست و
پای ایشان بسته گردد بفرمان حی الذی لاینام ولایموت واگر از عدد این
که گفته شد زیادت گردد جنگ ایشان بصلح مبدل گردد اگرچه بر سر
جنگ وفتنه باشند وغضب مستحکم بود مجموع فرو بسته شوند وخیال جنگ
وخصومت بعیش وطرب انجامد ودر هر مکان که جنگ باشد چون
هفت وهفتاد کرت این اسم را بخواند هلاک کند باید که هفت روز
روزه دارد ودر میان دو گور کهنه نشیند وهر روز هفت هزار و
وهفت بار این اسم را بخواند وبعد از آن در خانه تاریک نشیند
وضمیر روشن دارد از تشویش اغیار وپندار بی کار هر روز هزار
ویک بار این اسم بخواند صورة دشمن نبود واکثر آن بود که کشته شود

واکر خواهد که رنجور شود زود تصور کند که هم در هفته رنجور کرده
بفرمان خدای عز وجل امّا باید که کار بحساب کند که اکر قصدی کناهی کند
اسم راجع کرده وشرح رجعت معلوم کرده است که بیم هلاک او باشد
دشمن او نیز هلاک کردد واکر خواهد که کسی را از عشق خود دیوانه
کند این اسم را بمشک وزعفران بر حریر سفید تحریر کند ودر وقت
نبشتن بوی خوش بر آتش نهد وبسوزد وآن نبشته را در دیوار
خانهٔ آنکس پنهان کند وهر روز بیست وپنج بار بهمان نیّت بخواند
وبدبر آنکس دمد واکر حاضر نباشد بدان طرف دمد که مکان آنکس
است واشارت سوی آنکس کند که بیم بود از عشق دیوانه کردد
واکر این اسم را بر کاغذ چینی نویسد ودر کوش خود نهد زبان خلق
بر وبسته کردد وکوری وکری وکنکی ببرد وکنت زبان باز دارد واکر
بنویسد ودر دهان کلاغ سیاه نهد ودهان او بدوزد ودر زیر زمین
پنهان کند در میان دو کس دشمنی افتد باید که نام ایشان ونام مادر ایشان در
آن نوشته بود **خاصیت اسم بیست وهفتم ذکر کبیر**
آنست که این اسمی بغایت عجیبست ونقل کرده اند از صاحب دعوت اول که فرمود

است که این اسم را دو مثال است یکی تیغ ویکی تاج وتیغ چکونه افتاده
است که این اسم را دو مثال است در خاصیت این اسم اعظم جواب فرمود که
کاه همچون تاج سرها بباز آید وخاصیت این اسم بیش از شمار است ومنفعت
او بسیار است بعضی در شرح صغیر مسطور است وبعضی در شرح کبیر ما ورای
نادره دشوار است وباقیات الصالحات صاحب دعوت بتجربه معلوم کند وبدان
خاصیت رسد که اکر مجموع خواص مرقوم کرده هر اسمی کتابی باید دانست که
این اسم را دعوتی هست که در آن خاصیت بسیار روی نماند واین دعوت
را دعوت قاهری خوانند وسه روز در دعوت باید بود وهر روز نه هزار
کرت باید خواند وشرایط همان است که کفته شده است بعد از آن صاحب
دعوت را خاصیتی پیدا شود در اول دعوت کبیر که اکر خواهد در یک ساعت
صد هزار آدمی متشکل پدید آورد همه با سلاح وانواع حیوانات از هر نوع
که خواهد بر همین سبیل واکر خواهد بعدد ستارهٔ آسمان لشکر برنشاند همه
سوار باشند با سلاح وساز ودر قدرت دعوت چنان مقتدر بود که چون اشارت
کند این چنین صورتی پیدا شوند وبنظر درآیند بفرمان خدای عز وجل واکر
خواهد که مردی را ببندد ومردی از وی بستاند چنانکه هرکز ذکر او ویکر او

تیغ سرها برداره وکاه همچون م

وکیرا او یعنی بجنبد و شهوتش نتواند راندن باید که قفلی پیدا کند بغایت سخت
و هفت بار بر آن قفل خواند و هر نوبت که بخواند بگوید بستم کیر فلان
بن فلان بر کس موی نتاه جهان که اگر نسا گوید بر همه زنان عالم بسته شود
و بر دیگر چیزها گشاده بود و اگر اندیشه کند و خواهد که قطعا او را اندیشهٔ
شهوت بر هیچ بنود گوید بستم کیر فلان ابن فلان که قطعا حرکت نکند و از جای
خود بجنبد از برای شهوت بنود بفرمان خدای عز و جل و چون تمام
بخواند و بار بر قفل دمد این اسم بنویسید و نام آنکس و مادر او بدان
نویسند و در اندرون قفل نهد و محکم ببندد و در اندرون حوض
حمام اندازد و قدری زه کمان ندافان در آن قفل بندد تا چون
خواهد که بیرون آورد آسان بود و اگر خواهد که زنی را ببندد چنانکه
هیچ مرد با او جمع نتواند شد همان حساب و عدد نگاه دارد و اسم
بخواند و همان سخن که در باب مرد گفته شده است در میان زن بگوید
و موی نتاه را مذکر راه بگوید هیچ مرد با او جمع نتواند شد اگر با شهوت
همه عالم آورند سست شوند و اگر خواهد که این هر دو تن را بگشاید بفرماید
تا ایشان هر دو فصد کنند و پاره‌ای از خون ایشان بستانند و بر جای باز جای

این را بر آن بنویسد و با آب نبات حل کند و بدهد تا بخورند کنند در حال
گشوده شوند بفرمان خدای عز و جل و این سری عظیم است و اگر وقتی
بادی سخت آید صاحب دعوت این اسم را پنج بار بخواند و اندر دمد باد
ساکن گردد و اگر باران بسیار بارد چنانچه خلق را و زرع را زیان دارد
و برف جهد سخت و ابر بگشاید صاحب دعوت این اسم را بیست و پنج بار بخواند
و باد اندر دمد آن ابر برود و اگر زلزله در آید پنج بار بخواند زلزله ساکن
شود و اگر بیمار خواند پنج کرت صحت یابد و اگر مسافر پیاده بخواند در راه
مانده نشود و دزد داران راه بنود و اگر وام دار بخواند و با خود دارد
وام گزارده شود و اگر حامله بخواند از حبس خلاص شود و اگر معزول خواند
باز بعمل رسد و اگر ناتوان بخواند توانا گردد و اگر از کار باز مانده بخواند
باز سر کار خود رسد و اگر کسی چیزی گم کرده باشد بخواند آن چیز باز یابد و هم
مریضان علتهای نادرمان چون بخوانند شفا یابند و اگر بر خاتم نقش
کند از نقره و مردی تقوی رو پاکیزه فعال در انگشت کند از مجموع خواص
این اسم بهره ور گردد و در نظر مردم با شکوه و حرمت باشد و خلق را
اعزاز و اعتبار او فرض گردد و از وی بترسند بی آنکه موجبی معلوم گردد

با با خود دارد حمل او ز...
بی زحمت و اگر زندانی بخواند...

باشند و دشمنان او مقهور کردند واکثر بمیرند و دوستان او فوق کیرند و
وبسیار شوند واکر اورا فرزند نباشد بنیت فرزند بخواند فرزند پیدا شود
و همه حبوب پر بار بوند نیک و نیکبخت باشند واکر بر مزارع و بساتین خوانند
ثمار و غله بسیار کردد و برکت بیش از قیاس پدید آید و چندین خواص
دیکر هست که بروزکار در صاحب دعوت پیدا شود والله اعلم اسم اعظم اینست
یَا قَاهِرُ ذَا الْبَطْشِ الشَّدِیدِ اَنْتَ الَّذِی لَا یُطَاقُ اِنْتِقَامُهُ
خاصیت اسم بیست ونهم در صغیر آنست که اکر کسی را چیزی بدست کسی باشد
و باز نتواند ستدن و آن شخص تصور کرده باشد که باز ندهد بلکه بانکار
مشغول باشد صاحب دعوت باید که روزه دارد و بر بالا تنکاهی رود
و بصدق اعتقاد سه رکعت نماز کند در رکعت اول یکبار الحمد و سه بار انا انزلنا
بخواند و در رکعت دوم یکبار الحمد و سه بار سورهٔ والعصر ان الانسان
و چون سلام باز دهد و از نماز فارغ شود صد بیست پنج بار این اسم
بخواند و حاجت خواهد از حضرت قاضی الحاجات و کوید بعزة و عظمت
این اسم اعظم که در دل آن شخص پیدا کن و نام او بکوید که بی زحمت
و مطالبت بسیار بوی رسد و روزی او کردد واکر آن باشد که

...و کفت و کوی
امانت منتی باز
و حفظ کم چون آن عمل
تمام کند آن چیز را تمام ...

چیزی دیکر مزید آن کند باید که داند که امانت خود از برکت و خاصیت
اسم اعظم باز ستده است بسعی و کوشش و مرتبهٔ او هر روز زیادت
کردد و چنان شود که غالب قوم و تبع کردد و بر همه شهر حکم و فرمان او
روان کردد و از هیچکس جور و اذیت بوی نرسد و از آن سرور
کردد بفرمان خدای عز و جل والله اعلم بالصواب

خاصیت اسم بیست و نهم در کبیر

آنست که بسیار روشنائی درین اسم اعظم است و صاحب دعوت بسیار
منفعت بیند از مداومت این اسم و مکان او عالی کردد و او فخر و المعالی
بود و جاه و جلالت او رفیع کردد و بر اقران خویش تفوق حاصل کند
و عجبتر آنکه اکر دعوت این اسم کند در کبیر او را با حضرت عزة قربت پیدا
شود بدان صفت که بسیار سالکان خدای عز و جل را آن مرتبت
و قربت نبود و دعوت این اسم را دعوت قربی خوانند یعنی شخص را بعالم
معرفت خدای قریب کرده اند و دعوت این اسم هفتده روز است
هر روز هفت هزار کرت بخواند و طریق آداب و شرایط طهارت چند
نوبت تکرار کرده شد بر همان منوال بتقدیم رساند و مرصد وقت

می باشند که چه حال پیدای شود که ناگاه مرتی بوی نمایند از اسرار اهل غیب
که در مجموع اوقات دعوت وحیوة خویش مثل آن ندیده شود ونشان
آن وقت چنانست که درتو دعوت در هفت روز واپسین در خلوت
نشیند واز خلق محترز باشد که ناگاه در آن خلوت شخصی پیش او آید ونزدیک
او بنشیند وبآواز خوش همین اسم اعظم خواندن چون او خواند صاحب
دعوت خاموش شود واسم نخواند که او را زیان دارد بلکه منفعت او در
نا خواندن است وحاضر باشد وعدد اسم کند تا نوبت دوم باز بخواند بعد
ازان دامن او بگیرد وبنیاد اسم کند ومیخواند وهیچ سخن دیگر نگوید تا آن
شخص خاموش شود واسم نخواند صاحب دعوت گوید ای آورنده خدای
عز وجل بعزت آفریدگار که تو کیستی واز کجای آیی واز برای چه مصلحت
بدین مقام من آمده این شخص جواب گوید که ای فرزند آدم اسرار
نگاه دار وهیچ بزاذر براسرار خویش آگاه مگردان که بر تو حسد برند
وقصد تو کنند وبران واگاه باش وچشم بر دار ونیکو بنگر که من ملکی
ام در عرش خدای عز وجل منزل وآرامگاه منست وملازم این اسم
اعظم می باشم وجهل نام ملک مربی من است وتربیت از من دارند

ومن تربیت از جبرائیل امین علیه السلام دارم [واین هم] زمان که تو صاحب دعوت
جهانی ومجموع اسمای جهل اسم اعظم را دعوت کرده وبدین اسم رسیدی
وآنکه شرایط وآداب وطهارت دلک بر من ولیب استکه خدمت
تو بجای آرم ودر هر کار مدد ومعاونت تو کنم وبهر چه که تو مصلحت
بینی کمر خدمت بر میان جان بسته دارم واز حکم تو بر نگردم که تو صاحب
دعوت بر حقی که دایم ملازم اسم اعظمی واز ان روی بر تابی اکنون
مراد تو چیست صاحب دعوت گوید مراد من ازین دعوت قربت
معرفت وطلب الوجود است وهیچ تعلق بعالم دنیا ندارم ومرا
مشاهده جمال وجه ذو الجلال آرزویست وازین دعوت غرض
من آنست آن ملک گوید من از پیش حضرت جبرائیل امین علیه السلام
بپیش تو آمده ام تا ترا چه مهم است وباز آنجا روم وخبر بران حضرت
برم اکنون باز حاجت تو می روم چون این سخن بگوید بر خیزد و
ونا پیدا شود وباندک زمانی باز گردد وجواب آورده که رفتم بحضرت
مربی خود احوال تو باز نمودم وآنچه آرزو ومراد تو بود طلب
کردم جواب فرمود که آن صاحب دعوت را بگوی که اگر آرزوی

حضرت عزت داری شرط چند هست هرگاه که بدان شرایط
یابی و اگر نه لایق این حضرت نیستی صاحب دعوت گوید آن
شرط چیست او گوید اول آنست که ترا بر آتش سوزان نشانند
و بسوزند بسوزی و ناله نکنی و هر چیز که از اسرار بتو نمایند ببینی
و با کس نگوئی که درین حضرت جام شراب معرفت بدست
سر بریدگان میدهند و باید که در هر چیز ترا صبری و تحملی تمام
بود و اسرار خلق پادشاه با هیچ بیگانه نگوئی چون شرایط
با او عرضه دارد و صاحب دعوت تقبل کند و رضا دهد بر آنچ
ازین شرایط بیرون نرود و عهد کند که چنین کنم آن ملک
گوید اکنون برخیز و بر دوش من نشین چون بر دوش
او نشیند بر هوا ببالا برود و بر آسمان برود و در هر گام که رود
چندین هزار عجایب آسمانی که هیچ آفریده بر آن مطلع نشده
است بوی نمایند اما باید که توقف در هیچ اشکال نکند تا بمقامی
رسد که عالم نور محض بود آنجا بوی بلند نام صاحب دعوت رسد که
بیهوش گردد بفرمان خدای تعالی جان از تن او بیرون آورند

و بمقام جانان رسانند و آشنائی پیدا شود و جبرائیل علیه السلام
جان صاحب دعوت بدست خود بحضرت آفریدگار برد و او را
خلعت آشنائی در پوشند و روشنائی از آن پدید آید و آنچ حقیقت
معرفتست بوی ارزانی دارند و از عجایب پدید آید که در وهم
و فهم هیچ آدمی نگنجد و آن جسم او را در آبی نورانی که در پای عرش
روان است غسل دهند و بعد از آن جان را بدان بپیوند دهند
بعد از آن صاحب دعوت باز بهوش آید و در خود نظر کند نه آن
صاحب دعوت باشد که بود بلکه دریای علم و معرفت در دل او موج
زند و هزار اسرار بر او منکشف شود که بر هیچ کس ظاهر نشده و چون
در پیش خود نگاه کند خدای را پیش خود ببیند و چون فوق را ببیند الله
ببیند و چون تحت فرو نگرد رحمن رحیم ببیند درین مقام وظیفهٔ
صاحب دعوت آنست که از خلایق کنار کند و از صحبت جماعت اهل
دنیا ملول گردد و بخود مشغول شود او را هم در آن زمان بمقام
خود باز آرند و در خلوت خانه نشانند و دل او خدابین و خدادان
شود و هیچ کس باسرار او نرسد و او را نشناسد مگر خدای عز و جل

در قبل خود نگاه کند خداوند خود
ببیند و چون م

و در میان او و خداوند او حجاب بعد نماند و اسرار قیامت
و نفخ صور و بهشت و دوزخ همه پیش او روشن شود
و از رو آن گذشتگان خاک با خبر شود و دیگر معاینه ارواح
را ببیند و درین مقام نشانی فرموده است اسد الله
الغالب علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه
ما رأیت فی شیئ الا و رأیت الله و جایی دیگر فرموده و رأیت
ربی بعین ربی فقلت من انت فقال انت این مقامات و روا
یات حق صاحب دعوت شود دیگر احوال او بخداوند اند و غیر
را در خانهٔ معرفت او راه نبود بفرمان خدای عز و جل باید که
ثابت قدم باشد و طریق آداب و طهارت در همه اوقات
نگاه دارد تا سرگردانی فکر بسیار نگردد و مستحکم باشند والله اعلم این است

یَا قَرِیبُ الْمُتَعَالِی فَوْقَ کُلِّ شَیْءٍ عُلُوُّ ارْتِفَاعِهِ

خاصیت اسم سی ام درصفر آنست که اگر کسی خواهد که کسی را عزیز کند
یا خواهد ذلیل گرداند چه در حق خویش و چه در حق دیگران
باید که اسم را هر چند که تواند بخواند و روزه اعدد کند تا ده رمضان

سی روز سیصد مرتبه بخواند بعد از آن اگر خواهد گدای را بپادشاهی
رساند و اگر خواهد که پادشاهی بروز گدایی نشاند و درین اسم بسیار
عجایب هست که در شرح و بیان نمی گنجد اما باید که بخور بسوزد و نوری
خویش بکار دارد و اعتقاد درست دارد و هیچ صورت شک در دل
نیارد تا در توانائی و دانائی چنان قادر گردد که در اعمال جبر و قهر
هر چه که خواهد تواند کرد باید که خود را درین مرتبه از خدیعت
شیطان نگاه دارد و کبر و خود پرستی نکند و خدا شناس بود و هستی
خود در هستی خدای محو کرده اند تا چون بیک صفت از صفت خدائی
موصوف گردد گمان خود بخود نبرد و گم نشود و طریق شرع نگاه دارد
که بسیار صاحب دعوتان درین مرتبه مغرور شده اند و خود گم
کرده اند و در دوئی باز مانده اند و تصور کرده اند که این قدرت
از ایشان است و نظر بخود کرده اند و از معرفت خدای محروم مانده
اند باید که در معنی قل کل من عند الله ثابت قدم باشد و قرار گاه
او فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بود تا همه اعمال او درست باشد
و هر عمل که کند بسنت و شریعت و چند انک علوم مرتبه حاصل شود

نثار حق و مسلمانی سازد تا از دولت آفت محروم نشود و خلاف
اهل طریقت نکند و متابعت مشایخ کبار کند تا در دنیا و آخرة مأخوذ
سخط خدای عز و جل نگردد **خاصیت اسم سوم از کبیر**
آنست که چون صاحب دعوت بدین اسم رسد و خواص اسمای باشرایط
مذکور ادراک کرده بود و ازهر اسمی چندین هزار عجایب و غرایب که
خواص آن اسم است تجربت کرده باشد دعوت کبیر این اسم غنیمت
داند و جدی و جهدی بلیغ درین اسم دعوت کند و عدد ایام و عدد
اسما مضاعف گرداند و در آن عدد اول که دعوت صغیر است دریابد
او را قدرتی در عالم ظاهر چگونه است چنانکه هر کس را خواهد
بدولت رساند و هر کس را خواهد از دولت و نعمت افکند و سلطان
را درویش کند و درویش را سلطان گرداند باید که کمال دعوت خود
را دعوتی دیگر بکند و در عدد کبیر که ان مدد هند اول که در کار
صاحب دعوت نظر کرده باشد و او را استعداد و جر بیدا شده
و او هنوز معرفت او حاصل نکرده بود بداند که ستارهٔ از ستارگان
هفت گانه سیار است و نام او عطارد است که ممتزج است یعنی

در مقام نحس نحس است و در مقام سعد سعد است و این هر دو صفت
دارد و چون خواهد که دعوت عطارد کند تا قهر کند و لطف در دست
او آسان شود باید که دایرهٔ بکشد در موضع خلوت که بجز صاحب
دعوت در آن مقام مدخل نسازد و سه چوب راست کند از چوب
گردکان و چوب انار و چوب مونه و در میان دایره بنهد و این
اسم را بنویسد و از آن سه پایه بیاویزد و بخور بسازد و در مدة
دعوت بخور بکار دارد و اسم میخواند و جهد کند که از میان دایره بیرون
نرود الا بضرورت و چندانکه تواند غذا و آب نخورد تا حرکت بزوری لازم
نیاید و متوجه مطلوب بود و در نظر دارد که دعوت عطارد میکند و خیال
تباهی و کار مناهی بیرامن دل او نگردد که چون مدت دعوت منتهی گردد
و عدد اسما بآخر رسد ناگاه در آن نزدیکی پیری خوش صورت با حرمت
و مهابت در میان دایره پیش او حاظر گردد و کتابی در دست او باشد
و چون بنشیند کتاب را بگشاید و در آن مطالعه کند و با او هیچ سخن
نگوید و خاموش باشد باید که صاحب دعوت داند که آن پیر مطلوب
است و مترصد حال او بود که ناگاه نظر سوی او کند و بسخن اندر آید

وگوید ای صاحب دعوت ترا مقصود چیست وازین دعوت چه میخواهی
چون مطلوب تو در دعوت صحیح حاصل شد ومستعد فعلهای عظیم شدی
صاحب دعوت گوید غرض تسخیر تست واحتیاج من بدیدن تو بود اکنون
چون بخاصیت اسم اعظم آمدی ولطف بسیار فرمودی التماس آنست که
از حال من نظر باز نگیری ودر عمل قهر ولطف مدد من باشی ودر هر کار
یاری دهی وسلاطین عالم را مسخر من گردانی وآنچه شرط ارادت
است بجای آوری ومرا از اقلیم دوم آگاه کنی وکلید آن فتح در دست
من نهی وخزاین ودفاین آن در دست سپاری تا هر کس که من خواهم
بوی سپارم ومرا درین عمل استدامت واستقامت بود وغیر من بر من
فرصت نیابد وسلوک من زیاده شود ونام من بولایت وارشاد
فاش شود وتهمت دنیاپرستی بر من ننهند وحق پرست دانند ومرا
بدان مقامات بری واسرار آن دیار بر من روشن گردانی وباز
بدین مقام آوری چون این درخواست کند وعطارد قبول کند
وعهد کند که دیگر همراه تو باشم وهر چیز که خواهی چنان کنم ودر هر مکان
از تو غافل نباشم وجمله خدمتکاران خود را پیش تو بدارم تا خدمت

تو کنند واز هر آفت نگاه دارند بعد از آن مهری بوی دهد بر شکل
بیضه مرغ کوچک وخطی بر آن نبشته وآن نشان عهدنامه عطارد
باشد که هر گاه که خواهد که او را مجرد ببیند آن مهر برابر خود نهد واین اسم
را خواندن گیرد عطارد پیش او حاضر گردد ومقصود او حاصل کند برآنچه
خواهد از هر باب که مطلوب باشد بفرمان خدای عز وجل باید که درین
صورتها گمان بد نبرد ویقین داند که خدای تعالی از وی بوی نزدیکتر
است ونیک وبد او می بیند ومی شنود چون این سخنها تمام کند وعهدنامه
بوی سپارد از دیده او ناپیدا شود وبوقت حاجت بیاید واگر کسی شک کند
وگمان بد برد در دعوت اسما بر او نرسد والله اعلم واحکم **یا ملک کل جبار**

بقهر عزیز سلطانه

اسم سی ویکم در تصغیر

آنست که اگر کسی را بخت بسته باشد ونظر نحوست در طالع او باشد واز صحبت
ومواقفت خلایق مردم دور مانده بود وهیچ عمل استوار نشود واوقات
او پریشان بود وموجب این قبض نداند وبغایت درویش
ودل تنگ بود وخواهد که روشنائی وفرح در کار او پیدا شود
باید که دل گوسفند بستانند نر وسیاه وجگربند همچنان تمام بستانند وباید که

چشم هیچکس بران نیفتد و چون بجای خلوت برد دل از جگر بند
جدا کند و برابر خود بنهد و هفتصد نوبت این اسم را بران دل
خواند و هر نوبت که بخواند نفس بران دل دمد و بگوید که یا رب الارباب
یا مسبب الاسباب و یا مفتح الابواب و یا قاضی الحاجات و یا مجیب الدعوات
و یا دلیل الخیرات دعای من اجابت کن و رزق و روزی بر من فراخ
گردان و مرا در چشم بندگان تو محترم و معزز گردان یا ارحم الراحمین
و چون تمام خوانده باشد و این دعا کرده بود این اسم را بنویسد بمشک
و زعفران بر کاغذ و در اندرون دل نهد و در آستانهٔ بالای
در مسجدی که پنج نوبت نماز در آن کنند پنهان کند و در این اوقات
بخور بسوزد و چون از در مسجد باز میگردد این اسم را خواند و با وقت
خود همراه بود تشویش و وسوسه بخود راه ندهد و گمان برد که مانده بود
حالی چنان که هیچ چشم بر نیفتد بنهد و جاهل و یک کارد بران زند و هر نوبت
اسم بخواند بعد از ان ریزه کند و بر روغن و زعفران بریان کند و بخورد
و حفظ کند تا از وقت چه پیدا می شود که هم در آن هفته احوال او نیکو گردد
و روشنایی و فتح در کار او پیدا شود و رزق و روزی بر او فراخ گردد

و سعادت و دولت روی بطرف او کند و بخت بسته بگشاید و بغایت توانگر
گردد و بفرمان خدای عز و جل در مدت عمر او نحوست و نکبت در طالع
او نبود و ذلت بعزت و حشمت مبدل گردد و اگر دختری یا زنی را شو
نبود و چندانکه عقد کنند باز تفرقه میگردد و بخت آن زن نیز بسته
بود همچنین باید کرد که از چند طرف او را خواهنده پیدا گردد و بغایت
نیک بخت شود و شوهر موافق دوست بیابد باید که بوی خوش
پیوسته بر آتش نهد تا ارواح بر وی جمع شوند و او را دوست دارند و
در کارها مدد او دهند و اظهار محبت او کنند و خوانندهٔ این
اسم همچون حضرت پیغامبر علیه السلام که از آب حیات زندگی یافت او زندگی
مرد و سرای کرده و غنیمت جاوید یابد و از علم غیب بهره‌مند گردد و
و اسرار علم لدنی بر او منکشف شود خلایق عالم از نفس او مستفید
شوند والله اعلم

خاصیت اسم سی و یکم در کبیر

آنست که کار صاحب دعوت در این اسم بگشاید چنان که او کار و عمل
جملهٔ خلایق بگشاید و مردمان از نفس او و همت او براه و مقصود
رسند و عقدها بفتحها مبدل گردد و غم و اندوه و اضطراب در این دعوت

کرد و صاحب دعوت نکرده و مجموع بلیّات منقطع گردد و شادی
و طرب درین دعوت بیفزاید و سرور شود و مجموع ساعات مسعود
گردد و دیگر اعمال او منعقد نشود و از خلایق عالم هر کس را که کاری
بوی باشد چون بحضرت او رسد کار او بر آید و هر غمگین که روی او ببیند
شادی در وی پیدا شود بی سبب و در آن مقام که او باشد هیچ دلتنگی
نبود این اسم را دعوت طرب و شادی خوانند و بعضی صاحب دعوتان
دعوت نور خوانند یعنی خواننده را نور و طرب و جمعیت پیدا شود
باید که دعوت دانسته کند که تسخیر زهره که او را ناهید خوانند در دعوت
است و چون آغاز دعوت کند اوّل ماه شعبان باید کرد که یا اوّل ماه
رمضان و سه روز تمام باید خواندن و روزی پنج هزار کرّت این
اسم را باید خواندن که در تو دعوت ناگاه شخصی با صورتی در غایت
جمال و ذهن و طبعی در غایت کمال پیش حاضر شود در مقام دعوت
خانهٔ او نشان او آنست که از سازهای مطربان یکی در دست
او باشد یا بربط بود یا چنگ بود ازین هر دو ساز بیرون نبود و چون
در آید سلام کند و خوش منظر و زیبا باشد امّا نشاط و خرّمی که ازین

صورة

صورة و آمدن او بدل صاحب دعوت رسد از هیچ کدام ستارهٔ سیّار
نرسیده بود تا بحدّی که ناگاه بود که از ذوق و نشاط و خرّمی بیهوش
گردد و مقصود حاصل نشود امّا باید که خود را نگاه دارد و حاضر
وقت باشد که چون در آید آن ساز خود را بکنار نهد و بنوازد و او را
...از آواز
خوش خود مست گرداند و هرگز مثل آن آواز نشنیده بود و آن سخنها که
با ساز خود خواند صاحب دعوت حیران شود و بهم بر آید و گمان برد که
خلایق خود آنجا خانهٔ او از حال او خبر دارند و آن آواز می شنوند امّا هیچ
کس ندانند و آن آواز بهیچ کس نرسد بجز صاحب دعوت که اگر غیر صاحب
دعوت آن آواز بشنود فی الحال مدهوش شود و بمیرد بفرمان خدای
عزّ و جلّ و چون آن ساز بنوازد بساز و اسرار حقیقت جاوید با آن
بخواند و صاحب دعوت هیچ از آن رموز درنیابد و مستغرق بود
در تحیّر ناگاه در میان اصوات و نغمات روی بصاحب دعوت
آرد و بگوید ای جوینده راه بی نهایت و خواهنده آمال بی غایت
نعمة باز نمای که ترا ازین دعوت غرض چیست و این سخن در خور
فهم صاحب دعوت گوید صاحب دعوت در جواب بیان کند که غرض

من حضور تست و دوستی که میان من و تو باشد و مدد و معاونت
من کردن در اعمال و افعال و نظر سعادت بطرف من انداختن و هر روز
زمانی بمن پرداختن و کار من و دوستان من ساختن که وظیفهٔ
تست بنده نوازی و پیش ازین مرا بآتش فراق نگذاری تا چند
مرا در نامرادی سوزی و ساز طرب سازی اکنون وقت آن
رسید که باحوال من پردازی و دل خوش گردانی از خوش آوازی
این سخنها بگوید که زهره را خوش آید و در جای تقبل کند و عهد کند که
با تو باشم و نظر بکار تو دارم و ترا از نظر فرو نگذارم و پیوسته
ترا طرب بخشم و شادی و خرمی و مال فراوان دهم و اندوه و غم از نهاد
تو بیرون برم و دیدهٔ سعادت بخش بکار تو بخشش بر گمارم چون این
کلمات بر آید بعد ازان گوید که اجازت دادم که بهر مصلحت که باشد
بخوانی و مرا یاد کنی و مقصود و مراد خود طلب کنی تا بمراد برسی
و مهری بتو دهد و بر آن مهر نقشی خوش باشد ببیضهٔ بود سفید
و نقش آن سبز بود و گوید که هرگاه که مرا خواهی و احتیاج بحضور من
بود این مهر پیش نظر خود بنهی و این اسم اعظم چند بار بخوانی که من

پیش تو حاضر شوم و آنچه مراد تو بود آماده گردانم چون این سخن
بگوید و عهد تمام کند بر خیزد و از چشم صاحب دعوت ناپدید شود بفرمان
خدای عز و جل و اسم اعظم اینست یا نورَ کلِّ شیءٍ وهداهُ انتَ
الَّذِی فَلَقتَ الظلماتِ بِنورِهِ اسم سی و دوم در صفت آنست که اگر کسی
زیر دست کسی باشد و خود را در آن پایه و پستی نتواند دیدن و خواهد که
ازان اسفل با علا رسد و غالب و زبر دست گردد باید که روز یکشنبه
و چهارشنبه غسل کند و جامهٔ پاک در پوشد و روزه دارد و هزار و هفتصد
بار این اسم را بخواند بنیت بزرگی و مرتبهٔ خود و هر نوبت که بخواند حاجت
از حضرت عزت بخواهد که بی شک غالب گردد و درجات او عالی گردد
باید که شک در دل نیارد و با عتقاد درست بخواند تا چنان قوی حال
و متغلب گردد و خلایق بسیار مغلوب و زیر دست او گردند و دعوت
این اسم چنان اختیار آمده است که هفت شب و هفت روز علی
الدوام پیاپی بخواند و بخور بکار دارد و بی بوی خوش نبود چنانکه گفته
شده است و دل قوی دارد و از حقد و حسد و عداوت و بغض و حرص
و بخل و افعال مذموم پاک شده باشد و در این دعوت لباس ظاهر بپوشد

وظاهر و باطن خود مطهر دارد و خوردنی کمتر خورد و رعایت روزه کند
و اندک چیزی که خورد حلال خورد و یقین داند که آن غذا از کجا آمده است
و اصل آن چه نیست تا زود مراد حاصل کرده که اگرچه قوت او کم بود
قوت او زیادت کرده و روز چند آدمی خدای عزوجل بوی بخشد
چنان که خلق در وی حیران بمانند که چگونه زور آورده است از قوت
بخورد درین دعوت و آنچه بحیوانی پخته باشد و از اعمال فسوس بر
بخود محترز باشد و غیبت و بهتان و دروغ نگوید و نشنود و با اسم
خواندن مشغول شود تا مراد کلی و مقصود دل او حاصل گردد

خاصیت اسم سی و دوم در کبیر

آنست که بیرون از شرح صغیر و اعمال خواص بسیار دارد در دعوت
کبیر چنانچه هر کس بر آن مرتبه و درجه نرسیده باشد در اطوار و ادوار
عالم کبری و صاحب دعوت در دعوت کبیر بدان مراتب و درجات
علا و اصل گردد بلکه از خود و بالاتر از جاه و مرتبهٔ او هیچکس نبود
و قدر او بغایت عالی گردد اگرچه حقیر و ضعیف و دانی بوده باشد
بدان سبب که این دعوت را دعوت عالی خوانند چون دعوت کبیر بجای آورد

چنان که شرط است تسخیر مشتری در دعوت میسر گردد و چنان اتفاق
کرده اند که ببیست و پنج روز دعوت کند و درین طهارت نفس و ذکیت
قلب و تجلیت روح بیشتر باید کرد و صفای باطن و تبدیل اخلاق
و صدق لسان زاید الوصف باید و اندک چیزی که روزه بدان گشاید
پاک باید و بی حیوانی بعد از آن هر روز شش هزار کرت این اسم را بخواند
و حاضر وقت باشد که در روز بیستم در وسط روز ناگاه باشد که
ببیند صاحب دعوت حاضر شود اما صاحب دعوت اول فهم کرده است که
اکثر آنکه جامهٔ سفید پوشیده باشد که او را درین هر دو صفت دیده اند
مقصود آنست که صاحب دعوت داند و او را بشناسد که چه کسی است
که آمده است که و چون در آید سلام کند باید که صاحب دعوت زود
بر خیزد و سلام کند و جواب سلام باز گوید و اکرام و تواضع بسیار نماید
تا مشتری بنشیند و آغاز سخن کند و گوید ای صاحب دعوت بدان
و آگاه باش که احوال این جهان نیک خواهد شد و خلایق را سعادت
بسیار روی خواهد نمود و پریشانی و پشیمانی و نحوست و ادبار
و تنگی نعمت و قتل و فساد و آفات سماوی و ارضی از میان خلایق

وجامهٔ سبز نیز می پوشد و وقت باشد که
هر دو جامه پوشیده باشد م

بيرون خواهد رفت وشقاوة بسعادة مبدل خواهد شد وكار اهل
علم وآداب وفقيهان ومدارس نيك گردد وعلم را بوجهل ترجيح
بسيار بديد گردد ودستارداران معتبر گردند ودر علم فقه رونقي
وزفعتي پيدا شود وكار مشايخ واهل خوانق بدرجه اعلا رسد وسلاطين
وامرا ووزرا واكابر واركان دولت مطيع ايشان شوند وخلايق
روي بعبادة ومعرفة آورند واهل خرقه را رنق تمام پيدا شود واكثر
خلق توجه بتصوف كنند وصوفي شوند وتحقيق بر تقليد غالب گردد
وامثال اين كلمات درميان آورند صاحب دعوة بايد كه نيك استماع
كند وبداند كه آن مشتري است كه از آسمان بزمين آمده است
خاص از براي صاحب دعوة وخاصيت دعوة او وبركت نفس
او وديگر گويد اي صاحب دعوة بدان وآگاه باش كه چندين سالست
كه من بميان خلق عالم نيامده ام مگر وقتي كه صاحب دعوتي بدعوة
اسم اعظم رسيده است ومرا طلب كرده است اكنون خاص از براي
تو آمده ام چون اين سخن بگويد صاحب دعوة گويد اي خداي عز
وجل از تو راضي باد وانبيا وملائكهٔ مقربين وسائر اوليا از تو خشنود

چنانكه بدعوة من آمدي ومرا خشنود كردي ومقصود دل من آوردي
باز مشتري گويد اي صاحب دعوة مراد ومقصود تو چيست صاحب
دعوة گويد مقصود من آنست كه تو دوست من باشي ومرا سعادة بخشي
سعادة ابدي وازلي ودولت ابدي چنانكه گفته اند عناية الازلية
كفاية الابدية ونظر عطيت ومرحمت از من باز نگيري ومرا علو يابت
درجات عالي نمايي وبصحبت ايشان رساني وتا در اعمال واحوال
مدد من باشند ومراتب من علو كنند ومرا در نظر خلايق عالم حرمت
وبزرگي دهي ودرهم محفل ومجلس كه من باشم كسي را بالاي من ننشاني
ومرا از شر دشمنان نگاه داري واز دوستان خود شماري كه مخدوم
اهل دستاري چون صاحب دعوة اين بگويد مشتري جواب دهد كه من
بدين كار آمده ام كه ترا قبول كنم ودوست دارم ومطيع ومسخر تو باشم
اكنون معلوم كن كه ترا قبول كردم واعمال تو بپذيرفتم ودوست
گرفتم كه دعوة اسم اعظم بجا كردي وسعي بركستي بردي اكنون شرط
توانست كه ازين اجتهاد برنگردي وطريق آداب وطهارة نگاه داري
وقول ناصحان نيكخواه گوش كني وپيوسته باوضو باشي ويك ركعة از غاز

فرض وسنت بجای آری وروزه بسیار داری تا غذا اندک خوری
وحلال روزی تو شود واز حرام محترز ومجتنب باشی وچون مال
ومنال ونعمت وحشمت یابی زکوة وصدقات بمستحقان رسانی
ویتیمان را بنوازی ومسکینان را صدقه دهی وغریبان را عزیز
داری وخیرات بسیار کنی وبیوه زنان را کفی با آنچ توانی وهر کس
که در بلای گرفتار باشد مدد کنی تا از ان خلاص یابد وبروی وریا
ودیدار خلق حق را فراموش نکنی وکار خیر از بهر خدای کنی تا ثواب
آن بتو باز گردد واز فرمان خدای روی برنتابی وبخدیعت شیطان
مغرور نشوی وتن بهوای نفس اندر ندهی واز کردار بد ترسان
باشی ودایم ذاکر ومسبح شوی وتهلیل بسیار کنی وبجان ودل
متابعت شریعت محمدی کنی ودرمیان خلق سخن از شریعت وطریقت
گوئی ودل خود را با اسرار حقیقت بسپاری وجان کاردان ملازم
اسم اعظم داری اینست طریق رستگاری ومنزل بختیاری ومختص صفات
ایمان باشی واز شرک وکفر وآنچ تعلق بدان دارد از قول وفعل
دوری کنی تا در دنیا وآخرت رستگار باشی واین نصیحتها از من یادگیری

و فراموش نکنی اگر تو که صاحب دعوتی برین منوال معاش کنی من دوست
تو باشم ودر مقامات علوی وسفلی ومجالس ومحافل ترا بالای
هر کس نشانم ویاری کنم واز تو روی بر نتابم وهمه وقت معاون تو
باشم اکنون عهد وشرط درمیان من وتو این چیزهاست باید که
سخنها یاد داری وفراموش نگردانی تا سود کنی وزیان کار نباشی
چون این سخن تمام کند برخیزد ودست بر سر صاحب دعوت نهد وزیارت
کند وگوید هر گاه که مرا خواهی بیایم ودر حال از چشم او ناپدید شود
بفرمان خدای عز وجل وچون مشتری راجع شود تغییر عظیم در وجه
صاحب دعوت پدید شود وقدرهای تمام در وی پیدا شود وخود داند
از ان مرتبه که اول بوده چه قدر افزون شده است ودرجه اعلا گشته
وبعد از ان خلایق عالم روی بحضرت او رند مهمی ومصلحتی
وکار همه کفایت شود اما باید که آنچ مشتری فرموده باشد محفوظ دارد
ونسیان بر خود روا ندارد وبر مکتوبی بنویسد وهمه روز برابر نظر
خود نهد ومطالعه کند تا هیچ فراموش نکند وکار مهمل نشود ومراد ضایع
نگردد ونام وآوازه او بجمیع در جهان فاش گردد والله اعلم واسم اعظم اینست

یا عالی الشامخ فوق کل شیء علو ارتفاعه

خاصیت سی و سیم در صفت آنست که چون صاحب دعوت ملازمت
و مداومت چهل اسم کرده باشد و این شرطها بجای آورده و بدین
اسم رسد قلب او زجاجی شده باشد و اسرار عجایبات غیب
بر وی منکشف گشته بود چون این اسما بسیار خواند تسخیر
آثار علوی پیش او آسان شود و ابر و برق و رعد و باد
مسخر او گردد چنانچه هر گاه که خواهد ابر پیدا کند و باران ببارد
و رعد و برق پدید کند و باد صرصر بجنبش آورد بفرمان خدای
عز و جل و اگر خواهد زمین را بلرزاند و اگر خواهد آفتاب را
در شب پیدا کند و اگر خواهد در روز از چشم مردم پنهان
کند از خاصیت و عظمت این اسم اعظم بهره ندارند و از عالم روحانی
بعید افتاده اند و اکثر سبب بعد ایشان آنست که اعتقاد ندا
رند و پردهٔ جهل و غفلت پیش قلب ایشان حایل است که
اگر آن حجاب از پیش برخیزد و بندگان بصفتی از صفات خدای
متصف شوند و این همه قدرت و عجایب پیش ایشان آسان

اما صاحب دعوت اول فرموده است که خلایق عالم از اسم اعظم

گردد
و بدین مقام رسند اما چون تقدیر ازلی به لوح محفوظ وجود
بست که اشکال موجودات در آن می نماید نایافت بعد قسم
ایشان شده است بتدبیر کار بر نمی آید و جهد ایشان سود نمی دارد
قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون اما روندهٔ این راه باید که وظیفهٔ
طهارت نگاه دارد و از مالا یعنی روی برتابد و توجه کند با آنچه ضرورت
باشد و از صحبت اشرار احتراز کند و اسرار با ایشان در میان
ننهد و بدعوت اسم اعظم مشغول شود که آنچه مطلوب او باشد بدو رسد
و محروم نشود از اندک و بسیار و الله اعلم

خاصیت اسم سی و سوم در کبیر

آنست که اقتدار صاحب دعوت کلی و جزئی درین دعوت
پیدا شود و مس وجود او از کیمیای خواص اسم زر گردد
و خاصیت اسم غالبست بر خواص جملهٔ اسما بفرمان خدای عز
و جل و شرط آنست که صاحب دعوت این اسم شود و وظیفهٔ
این اسم بجای آورد تا آنچه علمی پیش او باشد عملی گردد و صاحب
دعوت درین مرتبهٔ مبتدی باشد و عجایب خواص اسم ندیدم وازین

معانی بی‌خبر بود باید که صدق و اعتقاد درست دارد تا از ممرّ صدق
و اعتقاد بمنزلی رسد و طریقهٔ اوّل نگاه دارد که صدق و اعتقاد
در راه خدای منزل اوّل مسلمانی است و یقین است که
هرکس که از اوّل چیزی باخبر نبود از تقوی آن چیز باخبر نبود مثلاً اگر
کسی خواهد که ببامی بلند رود بی نردبان میسر نشود و نردبان پایه‌پایه
باید تا بمقصود برسد و چون خواهد که مراجعت کند بهمان ممرّ که
رفته بود باز گردد و اگر بخلاف این تصور کند مادّهٔ سودا و جنون
باشد و سیر او بجایی نرسد او را طریق اوّلی ضرورة است که منتهیان
عالم معنی از بدایت صورت بیرون نمی‌روند و قدم اوّل در جادّهٔ
شریعت ثابت می‌دارند اگرچه بطریقت و حقیقت رسیده باشند
از مقام صدق و اعتقاد روی بر نتابند و بزرگان دین و راه
رو آن عالم یقین نقل کرده‌اند از محققی که از صاحب دعوتان
برحق بوده است و بقدر استعداد در دعوت اسم اعظم اجتهاد
نموده و پیوسته اسم خواندی و خود نیز مردی معتقد صاحب نفس بود
و در طریق صدق مدّتی مسافرت کرده ناگاه او را با جماعت اطفال

و اولاد و اتباع جلاء وطن تقدیر رفته بود و بشهری از شهرهای شام
افتاد و چون جای معیّن نداشت بگوشهٔ مسجدی نزول کرد و از اسباب
و اموال و رخت هیچ نمانده بود و بنهایت فقیر بود امّا صبر و قناعت
زوادهٔ خود ساخته بود از کس چیزی نمی‌خواست و بفاقه بسر می
برد و اطفال و عیال او بر همین سبیل ناگاه جماعتی از آن شهر
از احوال او وقوف یافتند و دانستند که عزیزی صاحب‌نفس
عابد است و صورت صالحان دارد و سیرهٔ متقیان از او درخواست
کردند که از بهر ما تعویذ درد سر بنویس که درین شهر درد سر بر ما
مستولی است باشد که این عذاب از میان ما بیرون رود و از
برکت نفس تو و تعویذی که تو نویسی بعد از آن ترا خانهٔ دهیم و فر
و رخت و نعمت و غلام و کنیزک و اسباب و هر چیز که ترا بکار آید و
گفتند اعتقاد و صدق ما بر آنست که از تعویذ تو درد سر ما بر شود
و از آن خلاص یابیم صاحب دعوت فرمود که اوّل آنچه فرموده‌اید
بمن دهید تا من تعویذ درد سر بشما دهم ایشان گفتند راست
گفتی و آنچه موعود بود بجملگی تسلیم او کردند و بخانهٔ چون بهشت فرود

آوردند و آنچه آرزوی دل او بود از ترتیب و معاش دنیاوی
بخشیدند چنانچه هیچ حاجتی باقی نبود اگرچه فقیری بود منعم معتبر شد و بیک
ساعت خداوند اموال و املاک و اسباب گشت بعد از آن گفتند اکنون
تعویذ درد سر بیاور درویش صاحب دعوی امتحان صدق و اعتقاد
آن جماعت میکرد و یک پارهٔ کاغذ برداشت و بران نگاشت که من مردی
فقیر و معیل بودم و بشهر شام رسیدم و خانه و اسباب خانه نداشتم
و زر و نقدینه و رخت و سامان هیچ نبود جماعت این شهر غریب نوازی
کردند و آنچه مأمول من بود بیشتر آوردند و خیرات و صدقات بسیار
کردند و دانا داند و می بیند درد سر ایشان چو اصلا بهتر نشود خواه
نشود این حکم خداوند علم است و مرا در آن مجال نیست بفضل الله
ما یشاء و یحکم ما یرید این را بنوشت و کاغذ در پیچید و بموم اندر گرفت
و گفت این تعویذ درد سر است هرکس را که درد سر بود این تعویذ در
کوزهٔ آب اندازد و آب از آن باز خورد درد سر او به شود باعتقاد
تمام آن تعویذ بستدند و در کوزهٔ آب انداختند هرکس که صداع
داشت آب از آن کوزه میخورد و صحت می یافت و بدان حال که می بودند

و تجربه می کردند و اکثر خلایق آن شهر از آن رنج نجات یافتند و نام و آوازهٔ
آن درویش فاش گشت و صفت تعویذ او منتشر شد ناگاه آن تعویذ روزی
بجایی بردند از بهر رنجوری که درد سر داشت و در کوزهٔ او انداختند
و آب از آن باز خورد فی الحال شفا یافت فضولی فتنه جوئی در آن
خانه بود گفت این تعویذ بغایت مجرّبست و دعای بزرگست چرا باید که بیش
از یکی نبود و از این تعویذ نسخه باید گرفت تا ما محتاج بآن یکی نباشیم
قصد کرد و آن تعویذ را بشکافت و آن سخنها بدید که نوشته بود فریاد
بر آورد که زهی افسوس و مسخرگی که بر ما کرده اند این چه سخنهاست
که نوشته است و آن مرد از کجاست که این تخم کشته است اسرار درویش
در میان خلایق فاش کرد بعد از آن جماعت متفق شدند و پیش درویش
آمدند و باز خواست کردند که این چه تعویذ است و این چه سخنها که تو
در آن نوشته و تدارک آن همه خبرها چیست که کردهٔ مرد درویش
گفت چون بود که همه منتفع می آمدند و این باز خواست نمی کردید گفتند
ما این اسرار نمی دانستیم و مکتوب نخوانده بودیم درویش گفت
آنچه مقصود شما بود حاصل می شد و تسکین درد پدید می آمد یا نمی آمد

ایشان گفتند دوای درد سر ما از آن بر می شد و رنج از ما دفع می شد
اکنون که بدانستیم که درین دعوت چه نبشته است درد سر ما ساکن نمی شود
و پیش تو آمدیم تا ازین اسرار بر ما کشف کرده درویش صاحب گفت
ای عزیزان آن صدق و اعتقاد شما بود که اثر می کرد و مرادها بر می آمد اکنون
که صدق و اعتقاد بر جای نباشد فایده نماند هرگاه که صدق و اعتقاد بر جای
باشد ایمان و اسلام بر قرار باشد و هر چه خواهی از هر که خواهی امید اجابة
کرده و اگر در صدق و اعتقاد تقصیر جایز دارد در همه اعمال تقصیر واقع
کرده جماعت اهل شام تصدیق این سخن کردند و گفتند ای درویش
راست گفتی و ما را از فعل ما آگاه کردی و از بد اعتقادی اعلام دادی
اکنون همه خویش بدین تدارک توبه خواهیم کرد و روی بصدق و اعتقاد آوردن
و از متابعت شیطان نفس برگشتن مقصود آنکه صاحب دعوت از صدق و
اعتقاد که در دعوت اسم اعظم داشته باشد خاصیت بیابد و برکة برسد اکنون
بداند که این دعوت را دعوت قدوسی خوانند و اسمی عجایب است و دعوت
مشکل است و در اعمال که صاحب دعوت تلاوت دعوت الاسماء کرده باشد
آن عجایب که درین عجایب اسم ببیند هرگز ندیده باشد و مدت دعوت این اسم

پنج سال است و درین مدت دایم اسم خواند که هم در اثنای این پنج سال کار
او بالا گیرد و بدرجه کمال برسد و صاحب قران ارض و سما شود چنانک بین
الخلایق حکم سلیمانی کند و اشیا در فرمان او باشند اگرچه بعد از سلیمان هیچکس
آن مملکت نیافت و آن سلطنت بهیچ کس نرسید او را عطا کنند و بر وحوش
و طیور و جن و انس حاکم گردد و هر چیز که خدای تعالی آفریده است
در فرمان او باشد و محکوم او گردند و بفرمان او کار کنند و این مراتب
و درجه بجز سلیمان ابن داود علیهما السلام هیچ کس نیافته است از فرزند
آدم صفی الله علیه السلام اما از خاصیت اسم اعظم بدین صاحب دعوت
رسد بفرمان خدای عز و جل و گفته اند که مدت عمر آدمی تا صد و بیست سال
بیش نیست و نادر کسی بدین غایت می رسد و چهار فصل عمر طبیعی
است هر فصلی سی سال از برکات دعوت این صاحب دعوت بگرده
و عمر او دراز باشد و تا در صد و بیست شمسی منتها نگرده و بعالم اصل
رجوع نکند و بمجموع اوقات در جمعیت و حضور و حکومت و بشاشت
و دست کامی و نیک نامی بسر برد و خلایق از عدل و انصاف و علم
و معرفت او راضی باشند و حق سبحانه و تعالی از زندگانی او را راضی

باشد والله اعلم واسم اعظم اینست یا قدّوسُ الطّاهِرُ من کلّ سوءٍ فلا شَیٔ یُعادِ لهُ مِن خَلْقِهِ خاصیت اسم سی چهارم در صبغ
آنست که اگر کسی سخت مریض و ناتوان باشد چنانچه بدرجه هلاک
رسیده بود و از حیوة امید منقطع کرده باشد و چاره و تدبیر در کار
او نمانده بود صاحب دعوة که شرایط و وظایف تلاوت اسم نگاه
داشته بود و از اسرار این علم باخبر بود و تحقیق خاصیت هر اسم
دانسته باشد باید که بنیت آن بیمار که از حیاتش رمقی بیش
نمانده است چندان تواند بخواند در نفس صحت باید بوزمان
خدای عزّ وجل و اگر کسی را بکشتن برند و آهنگ قتل او کنند
و هیچ تدبیر در خلاص او نمانده باشد بشرطی که طریق اهل دعوة
است و بران قیام نموده اند بتقدیم رساند و صدق و اعتقاد
پیشوای خود کند و در جادهٔ یقین استوار شود و عهد و میثاق
بجای آورد و خاطر متعلق آنکس کند و کلی وجزوی بتوی پردازد
و این اسم را هفتاد و هفت کرّة در آن مقام در آن دم بخواند
و شک و شبهت در دل نیارد و هفت قدم در عقب او برود

و هر نوبت که بخواند بار بروی دمد آنکس از قتل نجاة یابد اگرچه
دشمنان قوی حال غالب در پی او باشد و قصد هلاک او کنند و حکام
و ائمه فتوی داده باشند صفای باطن و حضور قلب باید توجه
بحضرت آفریدگار جل جلاله و نیت خیر و عقیدة درست و باید که
صاحب غرض نبود و بطمع و توقع بجهت دنیائی نخواند و التفات بر مال
و اسباب هیچکس نکند و همّت او بدین چیز فرو نیارد تا کار بر آید
او بود و چند آنکه این طائفه را خواهد از قتل و هلاک خلاص دهد و این
عمل مجرّبست اهل دعوة را و دین اسم خاصیت اسم سی و چهارم در کبیر
آنست که صاحب دعوة را چون
شرایط و طریق دعوة الاسما بشیوهٔ پیوسته و آنچه از صاحب دعوتان
برحق منقولست بتقدیم رسانیده بود احوال او چنانک بعضی گفته شده
است در غایة کمال و حصول آمال مستقیم بود و از درجات انبیا و مقامات
اولیا مستفید شده و مرض از انفاس او شفا یافته و آنها که در مقتل
بوده اند و قتل بر ایشان حرام شده و این مراتب یافته باید که دعوة این
اسم در کبیر و اوقات غنیمت داند که او را حالتی ماورای عقل و تنگ

پیدا شود و این دعوت چنان است که هشتاد و پنج روز دعوت کند
و هر روز شش هزار کرت بخواند و وظیفهٔ غذا بر منهاج تقوی نگاه
دارد و از عالم ایمان و صفات آن و لطفی که دیدن با الله تعالی و در آن
محقق شدن و صفات گویایی و شنوایی و دانایی و بینایی و هستی
و نامثلی و ازلیت و ابدیت و قدرت مجموع در وجود او جمع شود و بدان
صفات موصوف شود و تمتع یابد و هر ساعت ایمان او زیاده گردد و
تا مؤمن برحق شود و پیشوای اهل ایمان گردد و از خوف
و اندوه و عقبات و عقوبات هر دو عالم ایمن شود و از حقیقت المؤمن
مرآة المؤمن و الله المؤمن باخبر گردد و عین آن شود و بنور وحدانیت
منور گردد و از تقلید عالم فانی بتحقیق عالم باقی رسد و فنای نفس
و بقای روح بداند و ببقاء حق باقی شود و اسم از حقیقت وحدت واجب
الوجود دریابد و حجاب اثنانیت از پیش برخیزد و هیچکس از مخلوقات
بماهیت صفات او نرسد بل که در عالم وجود خود او نور یابد که در تلاوت
این اسم ثابت قدم باشد و الله اعلم و اسم اعظم اینست یَا مُبْدِیَٔ الْبَرَایَا
وَمُعِیدَهَا بَعْدَ فَنَآءِهَا بِقُدْرَتِهِ

خاصیت اسم سی و پنجم در صغیر آنست که کار همه جهان و جهانیان و بدین اسم
راست است چه دنیایی و چه آخرتی و آن کس که دعوت این اسم کند هر چه مرکز
دل او باشد بیابد و هر مقصود و حاجت که خلق از وی خواهد بیابند و مشغولان
اعمال کرده و صاحب قدرت هر دو جهان گرده و سالکان راه خدای
از اعمال و افعال او آگاه باشند باید که غیر صاحب دعوت این اسرار
نداند و چشم اغیار این کتاب را نه بینند و از ایشان مخفی دارد و گنجها
بدست هر کس ندهد الا آنکه از بوده باشد که اهل اسرار است و در
ضبط احوال پایدار است و از معرفت خدای واقف است و اعتماد
بر عقل و علم او بود بعد از آن بدعوت این اسم مشغول شود و شرط
این اسم آنست که چهل روز در خلوت نشیند و با هیچکس سخن نگوید و هیچ طعام
از دست هیچکس نخورد الا کسی که صاحب دعوت باشد و از حرام
و ناشایست و ناپایست محترز بود و خبث و غیبت کس نکند و مردم
آزار نبود و هر روز چندانکه میسر شود بتواند بخواند و خیالی دیگر تصور
نکند و متوجه اسم بود و حافظ باشد تا چه چیز از عالم غیب منکشف میگردد
و چه صورت واقع می شود و بر چه چیزها میگویند و چه چیزها بوی نمایند

از کنوز ذهب و رموز عجب و همه در تصرف او در آید و ملازمان
روحانی پیش او جمع آیند و فرمان بردار او باشند امّا باید که اسرار
با خلق و با اهل کثرت نگوید اگرچه زن و فرزند و پدر و مادر او باشند
و برادر
که بر وی حسد برند و عمل او ناقص گردد و هر گاه که غیر او بر اسرار
او مطلع گردد شتتی در کار او پیدا شود و باب مفتوح منغلق و هیچ
فایده در فاش کردن اسرار نبود که بی آنک او بکسی راز بگوید احوال
بزرگی و جلالت او بر خلق کشف گردد و او را در آن نقصان نبود
باید بغور حال خود برسد و داند که در چه کار است و بدایت و نهایة
خود بداند

خاصیت اسم سی و پنجم در کبیر

آنست که بیرون از شرح دعوت صیغه این اسم را خاصیت بسیار است
در دعوت کبیر و آن چنان معهود است که صاحب دعوت بعد از چهل
روز که در خلوت نشیند و شرایط دعوت بجای آورد و از غذا و ماکول
احتراز کند و تقوی نگاه داشته باشد او را ازین دعوت خاصیتی دیگر
پیدا شود که از هیچ اسم نیافته باشد و این خاصیت چنان بود که در انتهای
دعوت حالی عجب در وی پیدا شود که اکثر اوقات در میان خلق از خلق

ملول بود و از خویش و متعلق و آنک دوست داشته باشد نفور باشد
هر گاه که آن ملالت پدید آید باید که چهل نوبت این اسم بخواند و بار بر خویشتن
دمد ناگاه از چشم مردم پنهان شود او همه کس را ببیند و هیچ کس او را
نبیند بفرمان خدای عزّ و جل و نشان این پنهان شدن از چشم خلایق
عالم آنست که صاحب دعوت چون در خود نگرد خود را نبیند و چشم
و از چشم او پنهان شود اگر بخانه خود رود اهل و عیال او را
نبینند و صاحب دعوت ایشان را ببیند و گرد ایشان ببیند و در
بازارها گردد و تفرّج کند و هیچ کس از احوال او و آمدن شدن او واقف
نبود و لیکن صاحب دعوت اول فرموده است که درین مرتبه
که اجساد او ارواح گردد و از دیدها محجوب گردد باید که قصد
هیچ کس نکند و مال و منال هیچ کس نبرد و متابعت نفس
امّاره نکند و از خدای بترسد که خدای عزّ و جل او را می بیند
و در دل و ضمیر او آگاه است یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور
و اگر سر موی خیانت روا دارد در دعوت برو بسته گردد و آن
مرتبه از دست برود و باز نتوان یافت که از چشمها پنهان شود

وتعلق عالم روحانی منقطع کرده ورو حانیان از وی کریزان
شوند وشیاطین وغولان بروی مستولی شوند وغلبات شهوات
وقوتهای نفسانی برو غالب شود وناکاه کمراه کرده واز مرتبهٔ
صاحب دعوتان فرو افتد وحیف باشد چون حق تعالی چنین
سعادتی بوی بخشیده باشد باید که استعجال نکند وچون بی کناه
نریزد ومال حرام نبرد ونیامیزد که همه عالم وهرچه در آنست دون
همت مردان است وکفته اند که صاحب دعوتان بر حق درین
مرتبه که مجموع عالم ومافیها حق ایشان می شود ودر تحرق ایشان
است اکر چند روز بکذرد وهیچ غذا نخورده باشد دست بطعام
حرام نیالایند وهیچ ازان کس بر نکیرد وصبر وتحمل کنند واز قوت
روحانی بما کول جسمانی بنپردازند وفارغ باشند چراکه مقصود
دو جهانی یافته اند والله اعلم واسم اعظم اینست
يَا جَلِيلُ الْمُتَكَبِّرُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَالْعَدْلُ أَمْرُهُ وَالصِّدْقُ
وَعْدُهُ خاصیت اسم سی وششم درصیغه آنست
که صاحب دعوت از خواندن ملازمت این اسم ستوده زبان جمله

خلایق عالم کرده واز مشرق تا بمغرب نام وآوازهٔ او بنیکوئی برود
وهمهٔ خلق محتاج او باشند وآرزومند دیدار او کردند واز علم وعمل
او مستفید کردند وهمچون آفتاب جهان تاب مشهور همه عالم کرده
باید که همه روز این اسم بالای فهم ووهم است وادراک بنی آدم
از ماهیة آن ناقص وقاصر است درمداومت دعوت اسرار
خاصیت این اسم بر صاحب دعوت مکشوف کرده واسرار عجایب
پیدا شود واورا بکنه معرفت برساند وبزرکی وعظمت حق بروی
ظاهر کرده وصاحب دعوت مظهر تجلی حق شود خاصیت اسم
سی وششم در کیفیت آنست که چون مجموع خلایق
عالم کبری وصغری از احوال صاحب دعوت باخبر کردند وهمه همت از وی
طلبند ومقصود یابند با وجود این مراتب حقیقة دعوت این اسم
هنوز معلوم نشده باشد که درین دعوت سری عجب از اسرار مندرج
است وشمهٔ ازان اسرار آنست که صاحب دعوت چون بدرجه کمال
رسد ویکانهٔ عالم باشد باید که دعوت کبیر این اسم کند واین دعوت را
دعوت محمودی خوانند اکرچه ستوده زبان جملهٔ خلایق عالم کرده

خواند و ملازمت کند و بدل درکر
خواند و شک در دل نیارد که خالص این

شرف دعوت کیوان نیافته بود و از اصل خواص مهجور بود و باید که بدعوت
کبیر این اسم مشغول شود و تسخیر زحل کند و چون پانصد هزار بار بخواند
زحل از فلک روی سوی صاحب دعوت کند و بر مثال آن اشکال
دیگر که شرح گفته شد نزول کند و صورت زحل حبشی بغایت مهیب
باشد و عظیم تندخو و سیاه گون باشد و او را چند دست بود و بهر
دستی چیزی داشته باشد و چون بپیش صاحب دعوت آید بنشیند
و سخن نگوید و تند و غضبناک بصاحب دعوت نظر کند صاحب دعوت
باید که طریق احترام و اعزاز نگاه دارد و با ادب باشد که قطعا
حضور او گستاخی نمی توان کرد و شرط نیست و چون بنشیند
با عنبار و اعزاز بنشیند و بعد از خاموشی بسخن اندر آید اول گوید
ای فرزند آدم صفی الله بدان که اگر جملهٔ موجودات عالم متوقع است
دوم عذاب گور و سوم عقبات راه لغزت و چهارم مرتبهٔ یا بهشت
بود یا دوزخ فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و از انواع این معنی که
تعلق بعالم عقبی داشته باشد بعضی بگوید صاحب دعوت استماع کند
و خاموش باشد تا دیگر بار گوید ای فرزند آدم صفی الله تعالی مقصود ازین

اسم اعظم که میخوانی چیست صاحب دعوت گوید غرض من از اسم اعظم حضور
تو زحل گوید از حضور من چه می خواهی صاحب دعوت گوید آن میخواهم
که مرا یاری دهی و کار من تمام کنی و با دشمنان من قصد و فعل کنی و بر
دوستان من رحمت و بخشایش بجای آری و مراد را اعمال و اشغال
صورتی و معنوی مدد و معاون باشی و کلید اقلیم هفتم بمن سپاری
و مملکت هند چون زحل این سخن از صاحب دعوت بشنود قبول کند
و گوید بلی چون بلی گفت کار تمام شد بعد از آن بر حرف بجنبد و از یک
دست از آن دستها چیزی بصاحب دعوت دهد و بیشتر آن بود که یک
عدد نرگس بود و آن نرگس از انواع این نرگسها نبود که از زمین
می روید بلکه سری از اسرار آسمانی باشد باید که غنیمت داند و آن نرگس
را عزیز دارد و بکسی ننماید و بجان نگاه دارد و هر گاه که بوی بزان
نرگس کند اسرار موجودات و مغیبات بر او منکشف گردد و هر چیز که
در عالم واقع خواهد شد پیش از وقوع بپیش صاحب دعوت آشکار
باشد و مجموع مخفیات از کنوز که سلاطین مقدم مدفون کرده اند در تحت
الارض در نظر او روشن گردد و عماد مخفی بداند که چند است و وقت

موت هر کس معلوم کند بفرمان خدای عز و جل چون آن نرگس از دست
زحل بستاند بوسه بر ان دهد و بسر بر نهد و برخیزد و تواضع کند و زمانی برابر
او بایستد مجموع اقلیم هفتم مسخر صاحب دعوت گردد والله اعلم واسم اعظم اینست

يا محمود فلا تبلغ الافواه من كل كنه ثنائه وحمده ومجده

خاصیت اسم سی و هفتم در صنع

آنست که اگر کسی را گناه بقدر ریگ بزرگی کوه باشد و بعد ریگ بیابانی و برگ
درختان و ستارهٔ آسمان باب توبه زند و در محل استغفار باشد و این
اسم برای نجات و خواص خلاص توبه خواند حق سبحانه و تعالی او را از عذاب
و بلای دوزخ و عقوبات عقبات آتش برهاند و توبهٔ او قبول کند و بکرم
و لطف خویش گناهان او در گذارد و مستوجب جنات عدن گردد و سیر
او از جنة المأوی شود در قصور فردوس و از سلسبیل و زنجبیل
و حوض کوثر نصیب یابد و در صحبت اولیا و انبیا نشیند و جاوید در آن
ناز و نعمت بماند بفرمان خدای عز و جل و اگر پادشاهی یا امیری و یا بزرگی
از بزرگان جهان که ارکان دولت باشند از کسی در غضب بود و آهنگ قصد
او کند چون صاحب دعوت بنیت او این اسم بخواند آن پادشاه از خشم و

و غضب بگذرد و بر وی سستی و مرحمت بدو نظر کند و محبت در دل او پیدا
شود و تدارک با احسان کند و اگر این اسم بر کفن میت نویسد و با او در
قبر نهد آن میت را عذاب گور بر وی فراخ گردد و روشن باشد تا روز
قیامت و بوی خوش از آن قبر آید و فرشتهٔ رحمت در گور همنشین
او باشد تا روز قیامت و قالب او نریزد و نپوسد و همچنان درست
باشد و سؤال منکر و نکیر را جواب بگوید بآسانی و ایشان از و راضی
باز گردند و دریچهای بهشت در گور او گشایند و شمامهٔ جنت بمشام
او می رسد تا از گور برخیزد بفرمان خدای عز و جل

خاصیت اسم سی و هفتم در کبیر

آنست که صاحب دعوت می باید که داند که با وجود این کلمات و حالات
که او را روی نموده باشد که هیچکس از خلایق عالم بدرجه و مراتب
او نرسیده بود و هم داند که بزرگتر از وی کسی در وجود عالم نیست
هم داند که گاهی از وی حرکتهای نفسانی در وجود می آید و باری سبحانه
و تعالی حاضر است و آدمی نمی تواند که بی آنکه از وی چیزی در وجود آید و
بی گناه نمی تواند بود اگر چه اندک بود یا اندیشهٔ آن کند که بحضرت لم یزل

نبوده و گور بر

ولایزال باری تعالی که منزّه است ازین افعال دیگر که منزّه نیست
چون صاحب دعوت بدین اسم رسد ودعوت این اسم برای ثواب آخرت
ودرجات علا کند ومغفرت ورحمة مغفور ومرحوم شود بی شک واین
دعوت را دعوت کریمی خوانند ومجموع رحمة ومغفرة باری سبحانه وتعالی
درین اسم است وروز قیامت چون این اسم جبرائیل بخواند خطاب آید
ان الله یغفر الذنوب جمیعًا پس واجب بود که دعوت از برای تمامی
درجات خویش ومحو کردن سیئات از دیوان اعمال صاحب دعوت این اسم
کند وهر روز سه هزار پانصد کرت بخواند ومدت صد وپنج روز درین دعوت
باشد بعد ازان ناگاه پیری نورانی بر او ظاهر گردد از عالم غیب واورا
مژده دهد که حق سبحانه وتعالی مجموع سیئات وگناهان ترا عفو کرده
است واقربای ترا واتباع واولاد وازواج وآبا وامهات بخشیده
است وهرچه در دنیا کرده باز خواست نخواهد بود صاحب دعوت بپرسد که
ای پیر صاحب قدم فرخنده ازمن چه عمل در وجود آمده که مقبول قبول
حضرت خدای عز وجل است که بدان سبب مرا وقوم وقبیله مرا آمرزیده
است آن پیر گوید حق تعالی شما را ببلاوت دعوت کریمی بخشیده است

وهر بنده که این دعوت کند در عدد کبیر همچنین مغفور ومرحوم شود باید که
صاحب دعوت چون این مژده بشنود بشاشت وشادمانی کرده وسجده
شکر کند وحمد کند آن فرشته که بصورت پیری نورانی آمده باشد از چشم
صاحب دعوت پنهان گردد وصاحب دعوت در وجود خود حضوری و
وسروری بی غایت بیند وعظیم خرم وشادمان گردد ووظیفه آنست
که دیگر اندیشه منکرات گرد ضمیر او نگردد وبهوای نفسانی وآرزوهای
جسمانی وغرور شیطانی فریفته نشود تا اسم اعظم راجع نگردد وخلل نبیند
واگر خواهد که این مقامات بیابد میان خود وخدای راستی کرده واسم
اعظم اینست یَا کَرِیمُ الْعَفُوِّ الْعَدْلِ اَنْتَ الَّذِی مَلَاءَ
کُلَّ شَیْءٍ عَدْلُهُ خاصیت اسم سی وهشتم در صغیر آنست که اگر کسی
محتاج حضور بزرگان وارباب جاه وحشمة بود ونعمة وثروت دنیا خواهد
باید که این اسم را بسیار خواند وملازمت کند که بی شک بزرگ شود
وصاحب نعمة گردد ودر پیش سلاطین وامیران وبزرگان عزیز ومحترم
باشد وهر سخن که بگوید بشنوند ومقبول گردد ومال ومنال بسیار جمع کند
ومفتخر روزگار شود ونام وآوازه او در جهان فاش گردد واگر شکل

در دل آورد بخلاف این واقع شود **خاصیت اسم سی و هشتم**
ذو الکبر آنست که چون صاحب دعوت بمراتب
مغفرت و رحمة بی نهایت واصل کردد و از خلایق عالم بعلم و عقل
و کمالات فضایل ممتاز کردد و همچنان اورا از معاش و انتقال [illegible]
و دغدغه باقی بود باید که این اسم را دعوت کند و این دعوت را دعوت عظیمی
خوانند یعنی صاحب دعوت از برکة وخاصیت این اسم عظیم القدر شود
و در نهاد وی عظمت و جلالت تمام پیدا شود و از مال و نعمة و کثرت
حشمت از خلق بی نیاز کردد و شرط دعوت این اسم آن است که چهل
روز دیگر دعوت کند و هر روز چهار هزار کرت بخواند و شرایط و آداب
بر قرار معهود نگاه دارد و از آن ترتیب هیچ کم نکند تا مراد ضایع نشود
و درین دعوت سری از اسرار مندرج است باید که صاحب دعوت داند و این
اسم الاسمی عظیم است که بسیار خاصیت داده و تعلق کوکب سیاره دارد
و تسخیر آن کوکب درین اسم موجود است چون خواهد که دعوت آن کوکب
کند دعوتی دیگر بهمان شرایط که مذکور است و همان عدد روز بخواند و غذا
نگاه دارد که این اسم را عظمتی و جلالتی تمام باشد چنان که روز چهلم که دعوت

تمام کرده باشد غلغلی و آشوبی در مقام او پیدا شود بغایت صعب
و خوف و خشیت در آن غلغل نبود که دعوت را از آن غلبه هراس
و خوف بخاطر رسد باید که غذا نگاه داشته بود تا از آن ترس و بیم
و خللی بوی نرسد و مراد ضایع نشود و مقرب هفت کواکب سیاره
باشد و در خلوات ایشان محرم بود که اگر از یکی از ایشان باز ماند
در تسخیر کواکب ناقص بود و این دعوت مریخ است و آنکس که بروی نزول
کند مریخ خواهد بود تا دانسته باشد و از حیوانی احتراز کند و اسرار مضبوط
دارد و سبکی نکند و اسرار خویش پیش هر کس فاش نکرده اند که ایشان
از وی در غضب باشند و اعتبار نکنند و باید که بیگانه بر احوال مطلع
نبود و همه خلق را بنسبت عالم روحانی همچون خاشاک داند بر کنار دریا
باید که او گوهر دریا را محافظت کند و از حاشا که پرهیز کند و هیچ نظر بران
نکند که روز چهلم آن غلغل و آواز بر آید و مقدار پنج ساعت همچنان باشد
بعد از پنج ساعت ناگاه مردی عظیم الهیئات مهیب پیدا شود بر مثال
گنبدی سرخ و تند و چون خون خورنبق و تیز چشم با سبلتی بزرگ کشیده
و تیغی برهنه بر دست گرفته از در خلوت او در آید و سلام کند و بر سر

پای بنشینند و آن تیغ برهنه بر سر ران خویش نهند و چشم در زمین رها کنند
و لب جنبانند اما نتوان آن دانست که چه می گوید صاحب دعوت باید که نترسد
و اسم برقرار خواند و دل نگاه دارد که او نیز بر امثال آن عجایبات است که
دیده باشد اگر او دل برقرار دارد هیچ از او بوی نرساند و زیان نکند
اما نعوذ بالله اگر غدا نگاه نداشته باشد و شبهتی در غدا بود ناگاه از ترس
اسم را فراموش کند نعوذ بالله من غضب الله آن تیغ بر سر او زند و هلاک گرداند
و اگر وظایف غدا رعایت کرده باشد چنان که شرط است و ذکر آن چند
کرت رفته است هیچ نقصان نبود و درست بخوانند و بلند بخوانند که مقدار
یک ساعت او نشسته باشد و سخن نگوید و لب جنباند بعد از آن گوید ای
فرزند آدم ترا چه مقصود است ازین دعوت باید که صاحب دعوت گوید مرا غرض
تسخیر تو بود و میخواهم که موافق من باشی و نظر از اعمال من باز نگیری و آن سعادت
و توفیق که بتو تعلق دارد نصیب من از آن ارزانی داری و موافق یار آن
نفس باشی و روی از پی من مدد و معاونت برنتابی مریخ در زمان
گوید قبول کردم و همه تو گشتم که سعی بردی و طلب من کردی و اجتهادی
مجتهدانه نمودی و کوشش بلیغ کردی اکنون بعظمت این اسم اعظم که تو میخوانی

و بنوت و خاصیت آن مرا از آسمان پنجم هر که کسی که در عالم ضد تو کند و کینه تو در دل
گیرد و غیبت تو کند و قصد تو خواهد کرد و دشمنی با تو روا دارد او را بدین
تیغ تیز بزنم و ترا از اقلیم پنجم آگاه گردانم اما وظیفه تو آنست که اسرار خویش
با هیچ کس نگویی و پنهان داری که اگر یک شمه با نامحرمی بگویی غماز و سخن
چین دعوت باشی و فایده خاصیت از تو ضایع شود و علویان از تو نظر باز گیرند
زنهار تا این سخن یاد داری و اسرار از اغیار پنهان کنی چون این وصیت
تمام کند خاتمی بوی دهد مانند عقیق یا لعل و نقشی بر وی بود خطی بر وی
نبشته باشد و اصل آن خاتم نه از عقیق بود بلکه جوهر آسمانی بود که خدای
عز و جل داند که کان آن جوهر کجاست و آن چه چیز است هیچ آفریده از خلایق
ندانند ماهیت و کیفیت آن اما شرط صاحب دعوت آنست که آن خاتم را هرگز
بکس ننماید و صفت آن بخلق نگوید و کس را بر آن مطلع نگرداند و اگر چنین نکند
خاتم از صاحب دعوت گم گردد و هرگز باز نیاید و پادشاه هفت اقلیم آسمان
و زمین از زیر تصرف صاحب دعوت بیرون رود و از سلطنت بمسکنت
اسیر شود باید که نیکو رعایت آن خاتم کند که خاتم سلیمان نقشی از آن است
مریخ چون آن خاتم بوی دهد بسیار شرح و خاصیت آن بگوید صاحب دعوت

گوید ای خداوند جمله سلاطین زمین و زمان و شحنه و جلاد آسمان آرزو
من از حضرت تو آنست که این اسم اعظم که برین خاتم نبشته بمن آموزی وجهد
کند که بیاموزد بدان سبب که صاحب دعوت اول فرموده است که ما آن
اسم را از وی آموختیم و یاد گرفتیم و در اسماء عبرانی که اینست
یا تمخیثا و تمشیثا و یا سطنجی و یا سطنبجی اما شرط آنست که از مریخ یاد گیرد
و از وی بیاموزد و اجازت از وی خواهد تا خاصیت بیابد و چون این
اسم بیاموزد هر گاه که مریخ را خواهد که حاضر کند آن خاتم برابر خود بنهد
و این اسم را بخواند که او فی الحال حاضر شود بفرمان خدای عز وجل و چون
خاتم بوی سپارد و از چشم او پنهان شود بعد از آن کار بحساب کند تا مراد
ومقصود حاصل شود و اسم اعظم اینست یا عظیم ذی الثناء الفاخر
وذی العز والمجد والکبریاء فلا یذل عزه

خاصیت اسم سی و نهم

در صغیر آنست که چون دعوت جهل اسم بدین اسم رسد
صافی و پاک شده باشد و چون این اسم را بسیار خواند مراد حاصل گردد و
و زبان خلق ببدی بر او بسته باشد و همه خلایق محتاج دیدار او باشند

ومقصود هزار عجایب که از هیچ کس ندیده و نشنیده و بنی آدم بدان نرسیده
بر او منکشف گردد و چشمهای علم و حکمت بر وی آشکارا شود و بر زبان
او رود آن گردد بفرمان خدای عز وجل خاصیت اسم سی

و نهم در کبیر آنست که صاحب دعوت را در این
دعوت خاصیتی چنان پدید شود که هیچ کس از خلایق عالم آن مقام حاصل نکرده
باشد و چون مجموع اسما را دعوت کرده بود و خاصیت یافته بعد از آن خلایق
عالم هر کس که بصحبت او رسد از وضیع و شریف و خواص و عوام و پادشاه
و گدا و درویش جاهل و عالم و مسلمان و کافر که آفریده خدای عز وجل
است بپیش او سخن نتواند گفت و عقد اللسان فی الحال پدید شود و اگر سخن
گویند هراج و مراد صاحب دعوت گویند پس بر صاحب دعوت واجب است که
دعوت تمامت اسما کرده و بدین اسم رسد دعوت این اسم نیز بکند که بسیار کرامات
و خاصیت پدید شود که هیچکس در بدی او سخن نتواند گفت و هر کس که
حرفی در شر وی بگوید فی الحال زبان او لال شود و اکثر آن باشد که زبانش
آماس گیرد و آب بگلویش فرو رود و هم در آن نفس بمیرد اما لسان صاحب
دعوت قوت گیرد و در دعوت این اسم افصح جهان شود و بمقدار آن که زبان

وموه

خلایق پیش او بسته کرده زبان او کشاده شود و هر سخن که بر زبان او بر آید همچنان
شود بفرمان خدای عز و جل و نزدیک خلایق کرامات باشد و در دل و خاطر خلایق
بنشیند و طومار و کر با شنوند و قبول کنند و در اسم این دعوت کبیر است و نوده
و نه روز باید کردن و هر روز ده هزار کرت بخواند و هر شب پنج هزار کرت که دعوت
تمام شود مجموع عجایبات و معلومات در نظر او روشن شده باشد و چشمهای
علم و حکمت از دل او بر زبان روان بود خلق حافظ او باشند از کوشها و هر سخن
که بکوید قید کنند و بنویسند و سخنان او منبع کلام آسمانی باشد و شرعیت و طریقت
و حقیقت در آن باشد و هیچ سخن خارج بر زبان او نکذرد و هر چه بر زبان او
بر آید تقدیر موافق آن بود و اکر دعا کند زود اجابت شود و اثر اجابة فی الحال
پدید کرده و اکر دشنام بر بر ظالمی کند زود روزکار ایشان خلل پذیرد و متفرق
شوند با وجود آنک صاحب دعوت از هست و نیست جهان فارغ باشد
مجموع عالم از آن او باشد و بسیار نعمت پیش او حاضر بود و همه صرف کند و در
هر موضع که چیزی تحفه پیدا شود بارلقه آنرا پیش صاحب دعوت آورند
و او را قبولی عجب پیدا شود و وقت باشد که در حضور صاحب دعوت
چندان نعمه نهاده باشد که قوت صد هزار آدمی باشد و او انکشت بران ننهد و از آن

چنانکه

فارغ باشد و همه بدو و بیشان قسمت کند و هر کس که پیش صاحب دعوت
آید بمدح و ثنای او مشغول کردد و ستایش او کند و دیکر سخن
نکوید و هر کس باشد که هزار سخن بر انکیزد که در حضور او بکوید چون
در آید یکی نتواند کفت و همه فراموش کند و چون از حضور او
بیرون رود باز در خاطرش آید و تاسف خورد که می خواستم
که این سخن بکویم و فراموش کردم و نتوانستم کفتن و تعجب کنند
و ندانند که این احوال از کجاست اما صاحب دعوت داند که زبان مجموع
خلایق در حضور بسته است و در قصد و غرض و بدی او سخن
نمی توانند کفت دیکر عجب آن بود که توانایی و دانایی در فعل و
و عمل عجب او را بود و التفات بظهور آن نکند و اندیشه کند که
خلق کمراه شوند اکر ببینند مثل آنک اکر صورت جانوری بسازد
از کل یا از موم و نود و نه بار این اسم اعظم بران خواند و هر نوبت
باد بران دمد فی الحال جانور کردد و بحرکت اندر آید بفرمان خدای
عز و جل و در نظر خلق روان شود اتابیم باشد که بی عقلان جاهل
که عوام الناس اند بی دین شوند و ایمان بر باد دهند و بیش ازین

اعمال تواند کرد اما نکند تا هر کس بوتی گمانی نبرد و تواند که صد هزار
شکل مختلف از حیوانات و طیور در نظر خلق ظاهر گرداند و
و از آن احتراز کنند سبب آنک یکی گوید ولایتست و کسی گوید
سحر است و او جادوگر ست و بعضی گوید چشم بندی می کند و در عالم
تنگ هر یک بتصوری افتند و اندیشهای خلایق همه باطل باشد و مجلس
اسرار صاحب دعوت نداند و صاحب دعوت اول هر موجود است که
مجموع انبیا علیهم السلام هر کس دعوت یک اسم ازین اسما کرده بودند
تا پیغامبر شدند و معجزات ایشان همه از خاصیت اسم اعظم بود و بوقت
حاجت اظهار می کردند و کار دوست و دشمن از آن می ساختند
اکنون باید دانست که هر حرکت که از انبیا و اولیا بصفت کرامات
و معجزات نقل کرده اند راست است و آن خاصیت اسم اعظم است
چنانک گفته اند که عیسی عم یک اسم اعظم می دانست و می خواند و
بخاصیت آن مرده زنده میکرد و تصرف در عالم غیب و شهادت
می کرد و می توانست و از عالم طفولیت آن خاصیت با او همراه بود
و در مهد سخن میگفت و کم آنان را دعوت می کرد اما از صد هزار آدمی

آنک ابرص را درست می ساخت و سنگ را
زیر زود میکرد هم

بدین هزار سال از کار خانه قدرت بدین شکل و خاصیت پیدا شود
و باقی اکثر الناس لا یعقلون و لا یعلمون که ایشان را قوت اعتقادی
و صدقی هم نبود و مقلد اند که نه در دنیا بکار آیند و نه در عقبی و
و ایشان مجموع اهل نار ند فبعزتک لاغوینهم اجمعین و نقلست
که سامری خویش موسی آل عمران علیه السلام بود و گاوی بساخت
از زر و پاره خاک از زیر قدم جبرائیل علیه السلام برگرفته بود
و در دهان آن گاو ریخت و آن گاو آوازی کرد ببرکت اسم اعظم
که از موسی آموخته بود و امت موسی آموخته بود و امت موسی
و همه گوساله پرست شدند و این حرکت بواسطه اسم اعظم راست
می آید و عیسی علیه السلام پاره خاک برگرفت و صورت خفاش
بساخت و نفسی در آن دمید و در حال صورت جانور شد و پرواز
کرد و همچنان آن اثران در عالم مانده است اما خلق عالم از خاصیت
اسم اعظم نصیبی ندارند و از آن دور و مهجور اند اگر چه در اصل حیات
ایشان و ظهور انسانیت ایشان مدة صد و بیست سال درست
می باشد و پوسیده نمی شوند و چون از حدود دایره اعظم گذشتند

مرده شدند و پوسیدند و تباه گشتند و بدین قالب اهل دعوت
در خاک بسیار سالهای مانند و نپوسند و چشم ایشان از پرتو
جان ایشان در راحت آباد قدم می رسد و از نور ارواح
خالی نمی شود و در محل توحید یک رنگ میگردد و چشم بوی
جان می گیرد و گفته اند ارواحنا اجسادنا و اجسادنا ارواحنا
واین معنی حقیقت است که تن چون رنگ جان گیرد در هر دو عالم
نمیرد و در خاک نپزد و نپوسد تا از گور برخیزد که المؤمن حیٌ فی
الدارین آنصاحب دعوت باید که اسرار ازین خلایق مقلد پنهان
دارد و زعفران پیش حمار نریزد که قدر آن ندانند و تربیت
ستور آن کردن و آینه داری پیش کوران فایده ندارد
نبود و حوض را از انسان نگاه دارد و رکمان سر گردان
نشود و دیو وایمان عاریتی بر باد دهد و هم درین تقلید
نمیرد و با شیاطین بدوزخ رود و آن زمان اسرار بر ایشان
آشکار شود و سودی نبود چرا که هر کس در انکار و خلاف
صاحب دعوت سخنی بگوید کافر شود و هرگز بوی ایمان نشنود

واز انبیا و اولیا و دین مسلمانان محروم گردد والله اعلم واسم
اعظم اینست یا عجیب فلا تنطق الالسن بکل
آلائه و نعمائه خاصیت اسم چهلم در صغیر
آنست که اگر کسی در کاری فرو مانده بود و هیچکس فریادرس
و دستگیر او نشود یا در دست ظالمی یا در زندانی گرفتار بود
و محبوس باشد و هر چند که دعا خواند مستجاب نشود باید که این اسم
اعظم را هر روز نود و نه بار بخواند تا صاحب دعوت این اسم
گردد و خدای عز و جل نیز بیار او رسد و بدل بندگان رحم
و شفقت او در اندازد و هر چه از حضرت عزت بخواهد
قبول آید و خاتمت کار او نیک شود و از دست غم والم
و تنگی و بلا و محنت خلاص یابد و سعادت ازل و عنایت
ابد قرین روزگار او گردد و شرح این اسما بسیار است
و بعضی درین کتاب گفته شد و باقی صاحب دعوت تمام است
و تلاوت معلوم کند و در اوقات دعوت خلاص کلی
روی نماید والله اعلم واحکم ::

خاصیت اسم چهلم در کبیر

آنست که صاحب دعوت اعلی الله تعالی شانه صاحب کمالات
عالم شود و تمامت خلق عالم از همه جنس مرید و معتقد
او باشند و افتادگان را مدد و معاونت کند و دعای
او در حضرت عز شانه مستجاب بود و اشکال خواص
دعوة الاسما مجموع درین اسم مضمون است و صاحب دعوت
تا بکمال دعوت این اسم رسد کلیات و جزئیات خواص
نیافته بود و ناقص بود همچون ماه شب سیزدهم که گرچه
مدور بود و منور باشد از یک درجه ناقص بود و تمام
نبود اما بیک شب دیگر که مرتفع شود تمام شود احوال
صاحب دعوت در مراتب چهل اسم همچنین است اگر بیک
اسم که دعوت ناکرده ماند از یک درجه خاصیت باز مانده
بود باید که اجتهاد و دعوت هر چهل اسم باخر رساند تا صاحب
دعوت مکمل بود و از مجموع خواص واقف بود و از هیچ دقیقه
محروم نبود و عاجز دعوت نباشد تا بحدی که فدای صفتش بوده و

وچون دعوت تمام اسما کرده باشد این دعوت نیز بکند و این
دعوت را دعوت غیاثی خوانند و همچنان که در دعوت عجیبی
آن همه عجایب موجود است در دعوت غیاثی بسیار خاصیت
پیدا شود و بسیار روشنائی ظاهر گردد و اول صاحب
دعوت چنان مستعد گردد که اشکال غیب که اگر در مشرق
و مغرب صورتی واقع شود چنانکه خلایق مملکتی از حادثه
در زحمت باشند و مشقت عظیم بود مانند قحطی و تنگی نعمت
و طوفان تیغ باران و زلزله و ابله و خروج عساکر و باد
و برق بی وقت و آفات سماوی و امثال حادثات که خلق
را زیان دارد دل صاحب دعوت ازان احوال بمجموع
باخبر شود و در آئینه ضمیر او اسرار کاینات روشن بوده
و داند در اقصای عالم چه واقع می شود و درمیان خواب
و بیداری معاینه بیند و نیز تواند که بیک لحظه از دیار خود
بدان دیار دور اگرچه هزار فرسنگ مسافت باشد
چون بر حالی مطلع باشد فی الحال در آن موضع نزول کند

وسیر او روحانی رود و آفات و بلیات و حادثات از میان
مؤمنین و مؤمنات دور کرده اند و نقلست از صاحب دعوت
اول که هر کس از صاحب دعوة تان که یک اسم اعظم را دعوت
کند و بخاصیت آن بر سه مرتبهٔ قطبی از اقطاب روی زمین
دریافته بود و بدان درجه که بر تر شود و اسمی دیگر را دعوت کند
و خاصیت بیابد مراتب زیادت کرده چنانک چون چهل اسم
را دعوت کند قطب الاقطاب عالم باشد یعنی درجات و مراتب
و ثواب و معلومات و معمولات مجموع قطبان یافته بود هم کشف
و جذبه که ایشان را روی نموده است بجز در وجود این صاحب
دعوت پیدا شود و این همه قدرت و عظمت و خاصیت حق تعالی
بیکی وجود بخشند و در و حاصل آید و اگر خواهد بیکدم از عالمی
بعالمی رود و کار عالمی بسازد و در زمان بمرکز خود باز گردد
و هر جا که خواهد در آن رسد بفرمان خدای عز و جل و
و نقلست از صاحب دعوت حجة القایم پیغامبر صلی الله علیه وسلم
که دعوت این اسما عظام در آخر الزمان کسی از اولاد رسول علیه

السلام با تمام رساند و نشان انبیا و اولیا خلایق عالم در روی مشاهده
کنند و جمع ارواح و اجساد مامور امر صاحب الدعوت باشند و هرچه
او فرماید هم در ساعت با تمام رسانند و دعوت این اسم یک سال تمام
است چنانک سیصد و شصت روز بشماره دعوت کند و هر روز هفت
هزار کرت بخواند و هر شب پنج هزار کرت و شرایط و وظیفهٔ هر اسم گفته شده
است و انواع اغذیه و اشربه آموختن حاجت نباشد بدان سبب که
او در چهل اسم دعوت کرده است و کامل این اعمال شده و صاحب تحقیق
هجده هزار عالم گشته و تیغ حق بکمال رسانیده و چندین هزار مرید را مولد
حاصل کرده و شیخ الشیوخ اهل دعوت شده باید که هیچ دقیقه از دقایق
اعمال مهمل نگذارد تا کار بر نظام بود و مریدان او نامراد نباشند
و از شیخ طریق تقوی معلوم کنند و آنان که ریاضت کش و سجاده
نشین باشند باید که خدا را ببینند و چون صاحب دعوت مستعد و دانا
بود صد هزار آدمی را بشرف دعوت تواند رسانید هر کس را بنوعی ارشاد
هر کس بحسب ادراک و قوت او توان کردن باید که اکثر اوقات
روزه دارد که چون این کار تمام کند او را مرتبهٔ عظیم باشد چنانک

پادشاهان بزرگی را که خداوند عالم بود و مملکت همه عالم در تصرف او باشد
و قطعا در احوال صاحب دعوت تغییر نبود و از آن مرادات ملول
نشود چنانک بیک گوشهٔ خاطر که ملتفت طرف عالم کند کار عالم
کند کار و عالمیان تمام شود و خلایق مرفه خاطر شوند بعد از آن
در عالم سیر ارواح و تعلق روحانی میسر او ملکوت قدس بود
و مجموع ارواح انبیا علیهم السلام بر او گذر کنند و همه در صورت
بشری و هیئات اصلی خود را بوی نمایند و هر یک بخششی
کنند و سعادتی بروی ارزانی دارند که صاحب دعوت مستظهر
و مستعد باشد همه را بشناسد بداند که هر یکی از ایشان چه نام دارند
و ایشان کیستند و اول این طائفه که بر او نزول کنند آدم
صفی باشد علیه السلام و آخر انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم و در وسط ایشان انبیا و مرسلین علیهم السلام و چون
سلسلهٔ ظهور انبیا منتهی گردد و ایشان جمع بر او پیدا شده باشند
و بازگشته بعد از آن ارواح اولیا ظاهر گردد قدس الله اسرارهم
و معاشر اولیا را اخذ و حظ نبود و همه روز در صحبت او غلبهٔ اولیا

باشد بعضی را در مجازی سخن بداند که از اولیا مشهور باشند و بعضی
رانده اند اما صاحب دعوت چنان مستعد بود که از هر یک از مردان
بخششی حاصل کند و صاحب دعوت اول فرموده است این دعوت
در چهل سال تمام شود و همه اسما را دعوت کرده باشد تا بدین
مقام رسد که از ضمیر جملهٔ مخلوقات باخبر گردد و نقلست که این دعا
در گو چهل اسم است آن زمان که چهل اسم از آسمان بر زمین آورد
و ندبان نوشته بود و فرموده اند که دعای فاضل است و
و با جابت نزدیک است و چشم بدان کو دگر داند و ضمیر حسودان
از بدخواهی پاک گرداند و دل را قوت دهد و بعد از تلاوت چهل
اسم می باید خواندن چون صاحب دعوت هر روز چهل بار اسم
دعا بخواند هر شب بحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
والتحیة رسد و بجمال با کمال آن آفتاب آسمان حقیقة منور گردد
و هر مشکل که او را بود حل کند و هر سوال که باشد جواب
یابد و بعضی در خواب و بعضی در بیداری و بعضی میان خواب
و بیداری رسول خدای بر او آشکارا شود و هر چه که در دل او

گرده صاحب دعوت باید که
موافقت کنند و بنماز مشغول

باشند با او بگوید و هر گاه که رسول پیش او حاضر شود بنماز مشغول
شود و چون سلام باز دهد و از نماز فارغ گردد و بتسبیح و تهلیل
در آید او نیز باید که همان اوراد بخواند تا آنگاه که رسول با او سخن
اندر آید و بپرسد که احوال تو چیست آنچه داند و تواند بگوید و از آن
صحبت بسیار کمالات در وجود او ظاهر گردد و بسیار شرح دعوت
در صغیره و کبیره هست که آن بمداومت و ملازمت معلوم کند و در کتاب
نمی گنجد و چون نهایت اعمال صاحب دعوت ظاهر گردد و هنگام مراجعت
بحضرت عزت برسد آشوبی و غلغلی در ملکوت افتد و در میان ملائکه
شادی و فرح و خرمی پدید آید و آوازه بود که فلان بنده مقبول
خدای عز و جل که سالها بدعوت اسم اعظم مشغول بوده و علی الدوام
ذکر خدای میکرد و پیوسته رزق حلال خوردی و عمل صالح کردی و آنچه
خدای عز و جل فرموده بود مطاوعت کردی و هر که خدای و رسول
خدای نهی آن کرده بود خود را از آن دور داشتی و دایم صدقه
و زکوة دادی و در کار مؤمنان و مسلمانان کمر خدمت بر میان جان
بستی و با تمام رسانیدی و هرگز غیبت و بهتان از وی در وجود نیامدی

و نماز و روزه بر پای داشتی بوقت خویش و یک رکعت نماز بقضا نیفکند
آنچه و چند کرت تا بحج رفتی و هر چه داشتی لله و یتیمان نفقه کردی و از
بهر هیچ چیزی نگذاشتی و توکل کردی و تعظیم امر خدای بغایت کردی
و شفقت بر خلق خدای تا نهایت نمودی و چندین هزار بنده خدای
را از کار بد باز داشته و براه نیک آورده و طریق ایمان و اسلام بدیشان
نموده و از برای رضای خدای از هواهای نفس خویش درگذشتی
و حق مسلمانان باز دادی و از برای نفع دنیا دروغ نگفتی و خمر نخوردی
و زنا نکردی و با مادر و پدر احسان کردی و اکثر اوقات در خلوت بودی
و از کبر احتراز کردی و دیده از محرم نگاه داشتی و گوش سخن غیبت
و دروغ و هزل و بهتان و هذیان نکردی و در کار دنیا تقصیر کردی و در
کار آخرت تعجیل نمودی و هرگز بقصد ملوک دست نداشتی و با درویشان
و اهل حق انس گرفتی و صحبت داشتی و سخن بیهوده نگفتی آن مرد یگانه
بحضرت حی جاودانه باز می گردد ای ملائکه بیایید و سر راه بگیرید تا چون
روح مبارک او بمنزل ما رسد زیارت او دریابیم و در پیش او رویم و چند
روز این آوازه در ملکوت بود و در روی زمین چون وقت نزدیک

بمسلمانان ص

شود و زمان خلوت حقیقی صاحب دعوت شود ارواح انبیا و اولیا از آن
باخبر باشند و همه جمع شوند و در مقام خلوت صاحب دعوت آیند و چند روز
آنجا تردد کنند و چون یک هفته از بقای نوع او مانده بود روح مقدس
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که مقتدای اهل ولایت است و پیشوای
اهل دعوت و صاحب دعوت اول در میان امت محمد او بوده است
بر صاحب دعوت آشکارا شود و صاحب دعوت را تنبیه کند از نزول
عالم غیب و گوید تمام اقالیم مقامی می باید و فرصت است اگر رجوع بعالم
اصل خود خواهی کرد و چون این سخن بگوید یقین است که صاحب دعوت
بیش از سه روز دیگر در روی زمین نخواهد بود و بعد از آن صاحب دعوت
کسی و نه اسم اعظم دعوت کرده باشد پیدا شود و بجای صاحب دعوت نصیب
کنند و ابتدا اسم جهلم تعلیم کنند و آنچه وصیت باشد بتقدیم رسانند بعد از آن
صاحب دعوت مقام خود ببیند در عالم کثرة و مستقر و مستودع معلوم
کند و جمیع انبیا و اولیا و ملائکه حاضر شوند و عزرائیل که ملک الموت است
و قابض ارواح است حاضر شود و بنزدیک صاحب دعوت آید و سلام کند و گوید
ای بندهٔ عزیز از حضرت آفریدگار آمده ام و ترا سلام از حضرت می رسانم
مقبولم

و بعد از سلام اخبار می کنم که روزی چند که ترا در خاکدان دنیا بود بآخر رسید
و مدت سراو بنهایت کشید اکنون آرزوی عالم باقی داری و صحبت یاران قدیم که
در عالم ارواح با ایشان رفیق بودی میخواهی تشریف قدوم ارزانی فرمای
والا که در عالم فانی با یاران مجازی بودی میخواهی تا باز نامهٔ اعمار تو از
سر گیریم و بر آن مریدی کنیم و چند روز دیگر در دار غرور مصاحب نفس مغرور
باش و برادران را نصیحت کن و از مبدا و معاد شان خبر کن اکنون آنچه
در ضمیر تست بگوئی صاحب دعوت بگوید ای برادر روحانی و ای پدر
عظیم آرزومند آن حضرتم و از دست بلای زندان وحشت در زحمتم
و کمر سفر بر میان جان بسته ام و کلی بعالم اصلی پیوسته ام نگران و هم آنچه
امر خداوند است بجای آورده و سر از قید دشمن برهان چون صاحب
دعوت این سخن بگوید عزرائیل بحضرت آفریدگار حال صاحب دعوت نیکوکردار
عرضه داده و اجازت قبض روح بستانند و بعد از آن از حضرت صمدانیت
آواز آید که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی
فی عبادی وادخلی جنتی چون این خطاب در رسد جان صاحب دعوت
همچون باز از قفص جسم پرواز کند و برغبت عزیمت سفر عالم غیب

كند فرشتگان فرشتگان ملكوت هودجى از نور فرو گذارند از آسمان
و روح مقدس او را در آن هودج نشانند و باعلاء علييّن بالا برند
و فرشتگان عالم علوى ثناى كنند تا آن روح مقدس را بحضرت عزت
رسانند و بعد از آن احوال آن جان پاك بحر جان آفرين پاك ندا كند و
جسم آن صاحب دعوت در روى زمين صالحان و متقيان و مؤمنان
و موحدان و مسلمانان و پاك دينان و مريد آن و معتقدان برادر اند
و باعزاز و اعتبار بمزار متبرك برند و جماعت ارواح انبيا و اوليا
و فرشتگان همراه باشند تا زمانى كه نماز براو بگزارند او را بروضة از
روضات جنات بسپارند و همه باز گردند و بحضرت عزت درود و ثنا
كنان كه همچنان صاحب دعوت بميان ايشان نزول كرد بعد از آن
قبر صاحب دعوت قبله گاه اهل نياز شود و هر كس كه حاجتى دارد از آن آستانه
در خواست كند بمقصود برسد ان شاء الله تعالى و جل و اسم اعظم اينست

يَا غِيَاثِي عِنْدَ كُلِّ كُرْبَةٍ وَمَعَاذِي عِنْدَ كُلِّ شِدَّةٍ
وَيَا مُجِيبِي عِنْدَ كُلِّ دَعْوَةٍ

و دعايى كه در او چهل اسم مسطور است و شرح آن اندكى گفت
شد تا هر خواننده تلاوت غنيمت داند و هر كه كه چهل اسم بخواند تا زود
بمقصود رسد و در اجابت دعا گشاده شود

دعا اينست

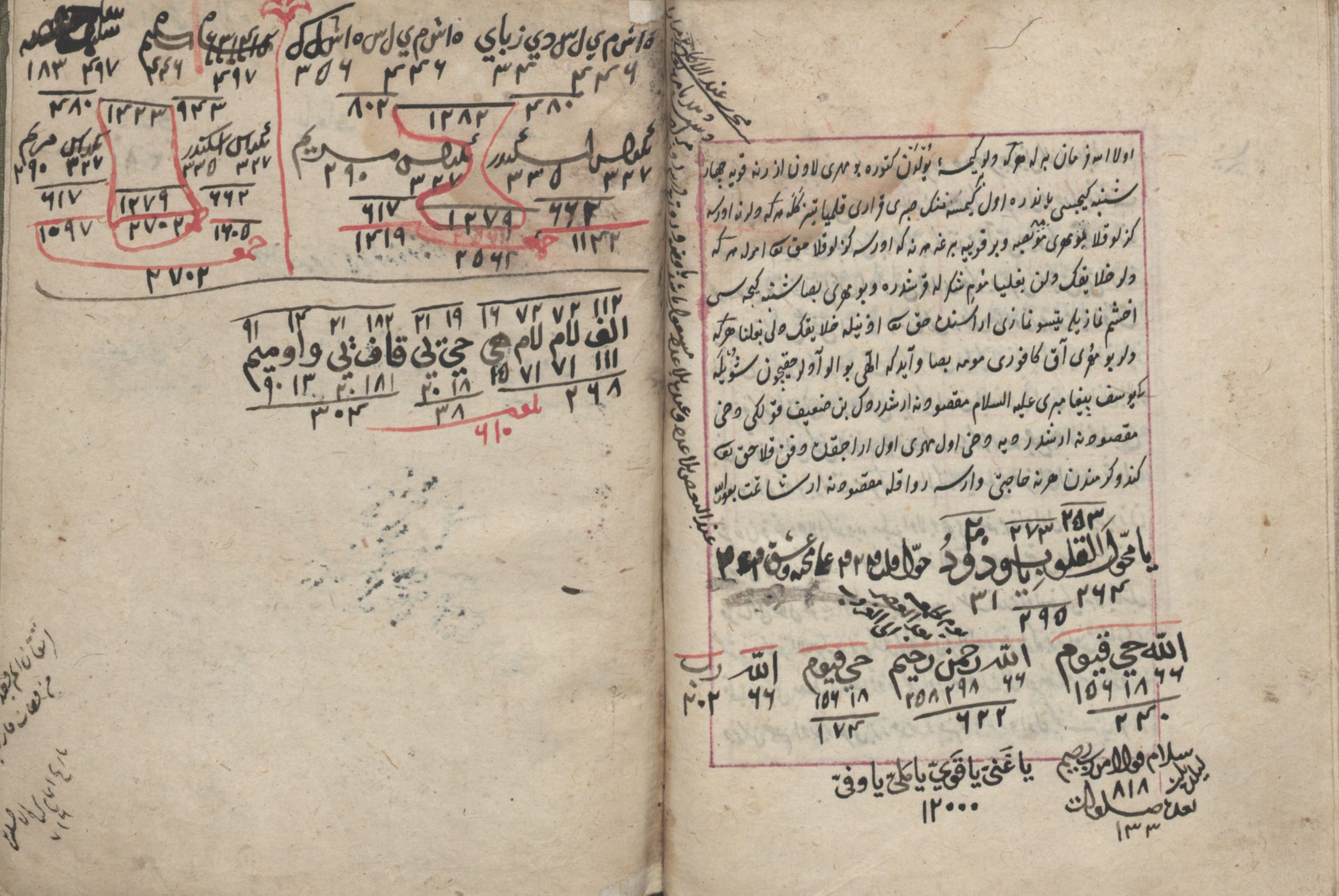
أَسْئَلُكَ اللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذِهِ الْأَسْمَاءِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَرْزُقَنَا أَمْنًا وَأَمَانًا مِنْ عُقُوبَاتِ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَأَنْ تَحْبِسَ أَعْيُنَ أَبْصَارِ الظَّلَمَةِ
الْمُرِيدِينَ بِي السُّوءَ وَأَنْ تَصْرِفَ قُلُوبَهُمْ
عَنْ شَرِّ مَا يُضْمِرُونَهُ إِلَى خَيْرِ مَا يَمْلِكُهُ غَيْرُكَ اللّٰهُمَّ هٰذَا الدُّعَاءُ
وَمِنْكَ الْإِجَابَةُ وَهٰذَا الْجُهْدُ وَعَلَيْكَ التُّكْلَانُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطاهرين اجمعين

والحمد لله رب العالمين

در بیان خاصیت	مهر یوسف
٢ ٢ سو و ٢ ٤ حا ص	عما لا ١ ٢ ٥ ٥ ١ ٢ ٢
سه سه عما لا ما الله م	عمه ط ط م هـ ٢ ٣
١١١ ٢ ١١١٩ ٢ حا ٥ عما ٧	ط ٩ ٧ ٥ م ٥ ٦ ٨
عما ١١ م هـ ٩٩٩ ٣ ٣ ٢ ٦	ط ط د ٢ بحم ٨ م ٩
د ما سما بصع طعما لسا	٢ ٢ ١١١ ٥ ٥ حا م ١١
عح د لا ١١١ ٥ ٥ بحه ٧ ٨	بحه حا م طلما لا ط ط
عحه ط ط [illegible] هـ لا ١١١ ٥	

بر کمسنه صحابه‌دن رسولدن واقعه سنده کوردکم بر مهر برخ بیننده دقی
اولنمشن در صباح طوردی رسول حضرتنک قاتنه کلدی ایتدی
یا رسول الله اشبونک کبی دوش کوردم رسول الله بیوردی اول

مهری کتردلر عجایب قلدی که بو مهر نه مهردر در حال جبرائیل کلدی علیه السلام
ایتدی که یا رسول الله حق تعالی سکا سلام ایدر ایدر که بو مهر اول مهردر که یوسف
علیه السلام قیودن چقدی بو اولر برکاتندن و آتاسی یعقوبک دیدارن
کوردی و قرنداشلرنک اولوسی اولدی هر که بو مهری عقیق یمنی اوزرنه
یا خود خالص کمش اوزرنه رمضانک اولنده یا اون برنده یا اون
طقزنده یا خود یکرم طقزنده پاکر و قلن ایلرک اون اجنده یا اون طقزنده
یا خود یکرم طقزنده پاکر و قلن ایلروک اون اجنده یا اون دردنده یا اول
بشنده آق خالص کمش اوزرنه یازوب بیله کتورسه جمیع بلالردن امین
اولا بو اولولر برکاتندن هر که دلو عالم کندویه مطیع و فرمان اولا و دشمنلر
شرندن قرتلا و حلال کندویه مطیع اولا بو مهری چنغه برغا و اول سو ایله یوزن
یویه انی کورن کمسنه ازالاکه دیوانه الا هر که بو مهری ینجق سیدعی التسلح
قوسا اکی حلال شویله اولاکه زلیخا یوسف عشقندن اولدغ بلکی هر که بکانتک
کتورسه کافر الا هر که دلو بو کنلک کوکلنی قراراده شویله که بر ساعت قراری
قلمیا بو مهری مصطفی کیه بقا آدنه کتی اول ساعتده اکل مهر بقا برسن کندو آدنه
و برسن خصم ادنه بو مهری برز عوص و عنبرله یانده اول کیمسه‌نی قراز



الف لام لام هي حي تي قاف تي واو ميم

اولا اسه و حان بر له موکه ولوکیمه بولان کتوره بو مهری لادن از رنه قویه چهار
شنبه کیجسی باندره اول کیمسه نک جبری قراری قلمیا تبرنکله هرکه ولرنه اورسه
کزلو قلا بو مهری متوتصبه و بر قوییه بر غه هرنه که اورسه کزلو قلا حق تعالی امرله هرکه
ولر خلایقک ولن بغلیا مونم شکر له قوسندره و بو مهری بعد شنبه کیجه سی
اخشم نمازیله یتسو نمازی اراسنده حق تعالی اذنیله خلایقک دلی بغلنا هرکه
ولر بو مهری آق کافوری مومه بصا و آیدکه الهی بو الوا اوز حقیچون سئویله
که یوسف پیغامبری علیه السلام مقصودنه ارشدردک بن ضعیف قولکی دخی
مقصودنه ارشدر دیه دخی اول مهری اول اراجقده دفن قلا حق تعالی
کندو کرمندن هرنه حاجتی وارسه روا قله مقصودنه ارشا غت بعون الله

يا محول القلوب يا ودود حوّل ...

الله حي قيوم — الله رحمن رحيم — حي قيوم — الله

سلام قولا من رب رحيم ٨١٨

يا غني يا قوي يا ملي يا وفي ١٢٠٠٠

لا اله الا الله محمد رسول الله

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

تحرير فى اواسط

شهر ... ١٢٧٥

يا شافى
٣٩١

يا غافى
١٦١

يا لطيف
١٢٩

حمائيه بهر ايسى بر كونده نوتونه اوج كونه دك باذن الله دفع اوله

فرعون فى النار

هامان فى الجحيم

قارون فى السقر


F
581